





# حاکمیت سیاسی

بقیه از صفحه ۱



مترقی آن محسوب میشوند، قشرهایی از عناصر واپس گرا و سرمایه دار و ناچار و فرصت طلب هم بداخل آن نفوذ کردند که بعزت خلافت موجود - عمده کارها را بدست گرفتند - این نفوذ در سیاست های حزب تأثیر گذاشت و قدرت آزاد را در ریادی بسود منافع این اقلیت (سرمایه دار و ناچار و مرتجع) و مصالح فرصت طلبان (که برای مقام و موقعیت بدان ملحق شده بودند) بکار گرفت. بعلاوه این اعتقاد که انقلاب اسلامی است و کشور باید بر طبق اسلام اداره شود و حزب تنها ارگان اسلامی است

امادر تحلیل طبقاتی گروههایی میتوانند در حکومت انحصارگرا شوند که تکیه بر انحصارات اقتصادی داشته باشند از این رو سرمایه داری و تکیه گاهش انحصارات بین المللی، چون تکیه گاهش انحصارات بزرگ تولیدی هستند زمینه عینی برای برقراری استبداد و انحصار دارد (سرمایه داری ملی که هنوز خصلت انحصاری پیدا نکرده است - به آزادی پایبند و از لحاظ عینی نمیتواند به استبداد و انحصار در قدرت برسد) ولی عامل سوم در ریشه های خصلتی است

**● معتقدیم که رهبر امام خمینی بویژه در شرایط کنونی ضامن و حجت جبهه خلق در برابر امپریالیسم است و معتقدیم که دنبال کردن هدفهای انقلاب و تلاشی برای تغییر بنیادی و مکتبی جامعه منوط به حفظ حاکمیت سیاسی انقلاب و جلوگیری از تسلط مجدد دشمن است**

که فردی یا بعضی افراد تا قبل از انحصار قدرت دارند که این نوع خصلت را در همه جا میتوان یافت، مگر آنکه در اثر تربیت و توحیدی و خودسازی انقلابی از این آلودگی پاک شده - خود برتری و استکبار را که رشد خصلتی انحصار طلبی است از دست داده باشد.

بنابراین در بررسی بعد و عمق تاملات انحصار طلبی به هر سه عامل با ریشه باید توجه داشت. اینک بعضی در موضع ضعف طرفدار آزادی حق حیات برای دیگران هستند، باید در موضع قدرت آنها را دید، غالب گروههای ایدئولوژیک وقتی برتری در حاکمیت پیدا میکنند - وجود قدرت فکری و سیاسی دیگری را تحمل نمیکند - کشورهای کمونیستی و حاکمیت یک حزب و یک فکر و نیز عملکرد بسیاری گروهها در جاهایی که تفوق داشتند گواهی این حقیقت است - همین تجربه در مورد افراد نیز صادق است که تا محروم از قدرت اند، از آزادی و رحمت و تقسیم قدرت صحبت میکنند و چون به قدرت میرسند (در صورت نداشتن تقوی) به انحصارگرائی می-اقتند.

میتوان گفت که حزب دچار یک تضاد اساسی شد - تضاد بین دو نیرو و دو سیاست: از یکطرف خود را موفف بدفاع از موجودیت انقلاب و حرکت در مسیر اسلامی کردن جامعه دیده و در این راه حمایت از امام خمینی و خط انقلاب را وظیفه خود میداند، و ناچار باید به خواسته های توده ها و جوانان حزبی و روحانیون مبارز جواب مثبت بدهد. از سوی دیگر سیاستهای عملی آن با توجه به قدرت و مسئولیتی که داشت با این اهداف سازگار و منطبق نبودند یک چیز مسلم است که در هر حال حزب در دفاع از حاکمیت سیاسی انقلاب گسترین تردیدی بخود راه نمیدهد، لکن اقدامات آن در مقام نیروی اجرائی و تصمیم گیری بنحوی نبوده که این حاکمیت را عملاً و عمیقاً تثبیت کند، به عکس غالباً با انتقادات ناجا و گماردن عناصر غیر انقلابی و غیر مکتبی در رأس پستهای حساس و نیز حمایتی که زیر نفوذ عناصر مرتجع و فرصت طلب یا سرمایه دار، از این نوع محافل و جریانات بعمل میآورد و اصولاً بعزت نداشتن یک خط مکتبی و برنامه روشن انقلابی تحکیم حاکمیت سیاسی انقلاب را به سهم خود به تاخیر انداخت، و از انجام یک تحول سریع انقلابی - مکتبی در جامعه جلوگیری نمود - در همانحال که سنگینی گفته نیروهای واپسگرا و فرصت طلب - سیاستهای حزب را بسود جهت میدادند توده ها بویژه جوانان وابسته بدان سیاستهای قاطع تری را خواهان بودند.

در افول قدرت و نفوذ اجتماعی حزب علاوه بر عوامل فوق باید دو عامل زیر را مؤثر دانست: (۱) حزب لااقل با سکوت خود غیر-مستقیم برخورد های غیر اصولی گروههای چماق بدست را با رقبای سیاسی تأیید کرد، و بندرت بطور قاطع آنرا محکوم نمود، به اضافه خود در مبارزه با مخالفان سیاسی و فکری به بیرون راندن آنان از ارگانهای مملکتی و گرفتن امکانات عملی سیاسی از ایشان، سیاست عدم تحمل را با شدت تمام دنبال کرد، و هر یکرا به یک عذر و بهانه و اتهام و برچسب طرد کردند.

بقیه در صفحه ۳

که میتواند و باید این وظیفه را انجام دهد، سبب شدرو حیه سیاست انحصارگری بر آن حاکم شود - بطوریکه هر کس حاکمیت آنرا می پذیرفت، صرفنظر از انگیزه و محتوای فکری تأیید و حمایت میشد و به او مسئولیت میدادند و هر کس آن را نمی پذیرفت باز هم صرفنظر از انگیزه و محتوای عقایدش طرد میگردد.

دو عامل حزب را بیش از پیش در دو جهت فوق پیش راند. یکی شروع رقابت و کشمکش با جناح لیبرال - دولت برای تسلط بر ارگان های اجرائی - دوم رقابت با گروههای اجتماعی دیگری که حاکمیت حزب را نپذیرفتند بودند - این خط مشی ها عملاً حزب را از هدفهایی که برای آن بوجود آمد، دورتر کرد.

در اینجا لازم است توضیح مختصری درباره ریشه های انحصار طلبی بدست بدهیم.

انحصار گرائی به معنای اختصاص دادن حق حکومت به خود - اختصاص به یک گروه خاص ندارد - همه احزاب و گروههای صاحب ایدئولوژی در امر حکومت کردن انحصارگرا هستند زیرا هر یک ایدئولوژی و اصول فکری - سیاسی خویش را برتر از دیگران میدانند و اگر قدرت بدست آورند حاضر نیستند حزب و گروه دیگری را که ایدئولوژی دیگری دارد در حکومت سهیم کنند (مگر به ضرورت و مصلحت های خاص)

انحصار گرائی در امر حکومت - حتی بیک ایدئولوژی خاص هم بستگی ندارد، مارکسیستها هم معتقدند که جز آنان کسی حق حکومت ندارد چنانکه ما هم معتقدیم جر الله کسی حق حکومت ندارد و یگون الدین لله در میان مارکسیستها هر حزب و گروه برداشت مارکسیستی خود را اصل میداند و حق انحصاری حکومت را برای خویش قائل است زیرا بقیه گروهها را منحرف میشمارد.

در بین مسلمانان هم هر حزب و سازمان که ایدئولوژی اسلامی و توحیدی خود را اصل و از آن دیگران را انحرافی میداند حق انحصاری حکومت برای خویش قائل است، تحمل عقاید و فعالیت سیاسی دیگران غیر از شرکت دادن در امر حکومت است. تنها لیبرالها که فاقد ایدئولوژی و مکتب خاص هستند حاضرند همه کسانی که با اصول آنان موافقت - صرفنظر از عقاید فلسفی در حکومت شرکت دهند. پس این نوع انحصارگرائی ریشه معرفتی دارد -

دولت تسلط کامل داشتند. وظیفه دولت و شورای انقلاب در حقیقت یکی آن بود که حاکمیت سیاسی انقلاب را در برابر دشمن تثبیت کنند، یعنی توطئه ها را خنثی و ثبات سیاسی برای کشور در برابر ضد انقلاب تأمین کنند و دیگر اینکه، انقلاب را علیه منافع وایپاگه های آمریکا در ایران و خارج از ایران ادامه دهند. امروز بعد از ۱۵ ماه که از عمر دولت و شورای انقلاب میگذرد صرفنظر از اقدامات پراکنده ای که انجام گرفته - بی پرده باید گفت که بد تناسب موقعیت و امکانات و انتظارات در تحقق اهداف اصلی چندان موفق نبودند. و این حقیقتی است که اگر تا دیروز در برابر آن حساسیت بخرج می-دادند، اکنون بسیاری از اعضا دولت و شورا بدان اعتراف دارند قصداً آن نیست که پیروزی های چشمگیر انقلاب را که به همت و فداکاری خلق مسلمان و رهبری امام خمینی بدست آمده است انکار کنیم، بعکس معتقدیم که مردم علیرغم ضعف مسئولین قدم بقدم جلو آمدند. نیروهای وفادار به انقلاب در ارگانها و نهادهای انقلابی، مشاقت خدمات بسیاری شفاءند - جهاد سازندگی، سیاه پاسداران، دادگاههای انقلاب، کمیته های پاکسازی ادارات جزو پیروزی های انقلاب است و اشغال سفارت و مقابله با تهدیدها و توطئه های گوناگون سیاسی و نظامی آمریکا همه مدیون هشیاری مردم و تلاش سخت آنان برای تداوم انقلاب است. اگر انقلاب تاکنون از خود دفاع کرده و توطئه ها را خنثی و سرکوب ساخته، کمتر مربوط به قاطعیت و سیاست های درست دو ارگان مزبور و بیشتر مربوط به هشیاری و فداکاری ملت و جوانان و حضور دائمی رهبر انقلاب در صحنه بوده است.

شاه و انتقاد از ضعف ها و اوضاعا کردن چهاره عناصر منافق ناصالح و ناشایست و فرصت طلب و جاسوس و... یکی از ریشه های برخورد خصمانه حزب توده - شاید در این ارزیابی غلط بود که تصور میکرد اگر بتواند مصدق را ساقط کند آن حزب ویا جریان مترقی تری جای آن را خواهد گرفت. در حالیکه واقعیت جز آن بود و تحت آن شرایط تاریخی، تضعیف دکتر مصدق موجب تقویت دربار و استعمارگران و سقوط وی موجب روی کار آمدن رژیم ضد مردمی و دست نشانده استعمار میشد.

اکنون همه نیروها و احزاب و سازمان - هایی که بهر نحو نسبت به وضع موجود انتقاد دارند باید به این سؤال پاسخ دهند که صرفنظر از صحت یا عدم صحت دلائل و تحلیل های ایشان اگر حاکمیت سیاسی انقلاب تضعیف شود، ویا بکلی از بین برود در شرائط اجتماعی و تاریخی فعلی - جریان مترقی تری بلافاصله جانشین آن میشود ویا این تزلزل و سقوط به نفع امپریالیسم و ضد انقلاب تمام شده - حکومتی ضد خلقی و دست نشانده روی کار می آید؟

آیا گروهها و سازمان هایی که با حاکمیت سیاسی انقلاب برخورد خصمانه و تضعیف کننده و احیاناً براندازی میکنند، مطمئن هستند که خود قدرت جایگزینی دارند و این قدرت جایگزینی را به حمایت توده ها بدست آورده اند یا صرفاً "به انکاء" اسلحه و نیروهای مسلح خود یا حمایت قدرت های خارجی میخواهند به قدرت برسند اگر نتوانند ثابت کنند که میتوانند با کمک توده ها جانشین قدرت سیاسی فعلی شوند پس باید بپذیرند که اقداماتشان در جهت تضعیف حاکمیت سیاسی انقلاب در شرایط موجود به نفع دشمن امپریالیستی ما تمام میشود.

چهار - امام خمینی رهبر انکار ناپذیر

توده ها و انقلابی که به سقوط رژیم سلطنتی پهلوی منجر شد، بعد از قرار شاه مسئولیت اداره کشور را به دولت موقت و شورای انقلاب تفویض کردند که در آن حزب جمهوری اسلامی و لیبرالها (ملی و مذهبی) حاکمیت و اکثریت را داشتند - البته روحانیون و عناصر مذهبی که مسئولیت های اجرائی را بعهده گرفتند همه عضو حزب نبودند اما تسلط رهبری حزب بر شورای انقلاب و نهادهای عمده دیگر دست وی را در تقسیم مسئولیتها در سراسر کشور تا حدود زیادی باز میگذاشت - لیبرالها در

و ابراز نگرانی نسبت به آرامه این اختلافات، مردم و نیروهای مبارز و متعهد چه باید بکنند تا کشمکش ها بسود انقلاب پایان پذیرد.

۴ - درگیری های حیاتی و حملات گروهها به یکدیگر معلول چه سیاست هائی است و سرانجام وظیفه مردم مبارزان متعهد و انقلابیون اسیل در این میان چیست.

برای دادن پاسخ روشن به سؤال های فوق چاره ای نیست مگر اینکه دیدگاه خود را نسبت به موقعیت جنبش انقلابی ملت و هدفهای مرحله ای و مصالح و اولویت های اساسی آن مشخص کنیم - در این زمینه معتقدیم:

یک - انقلاب اسلامی ایران برای وصول به هدف های خود که در جریان قیام توده ها علیه رژیم مطرح گردید، هم اکنون زیر فشار مستقیم نیروهای وابسته به امپریالیسم آمریکا قرار دارد، بطوریکه با وجود گذشت ۱۵ ماه از پیروزی ۲۲ بهمن، حاکمیت سیاسی انقلاب هنوز کاملاً تثبیت

**تحریکاتی که در میان عشایر انجام می گیرد و سلاح هائی که برای آنان ارسال می شود و توطئه های خوانین و شیوخ و فئودالها همه در جهت برانداختن حاکمیت سیاسی انقلاب است**

شاه و انتقاد از ضعف ها و اوضاعا کردن چهاره عناصر منافق ناصالح و ناشایست و فرصت طلب و جاسوس و... یکی از ریشه های برخورد خصمانه حزب توده - شاید در این ارزیابی غلط بود که تصور میکرد اگر بتواند مصدق را ساقط کند آن حزب ویا جریان مترقی تری جای آن را خواهد گرفت. در حالیکه واقعیت جز آن بود و تحت آن شرایط تاریخی، تضعیف دکتر مصدق موجب تقویت دربار و استعمارگران و سقوط وی موجب روی کار آمدن رژیم ضد مردمی و دست نشانده استعمار میشد.

اکنون همه نیروها و احزاب و سازمان - هایی که بهر نحو نسبت به وضع موجود انتقاد دارند باید به این سؤال پاسخ دهند که صرفنظر از صحت یا عدم صحت دلائل و تحلیل های ایشان اگر حاکمیت سیاسی انقلاب تضعیف شود، ویا بکلی از بین برود در شرائط اجتماعی و تاریخی فعلی - جریان مترقی تری بلافاصله جانشین آن میشود ویا این تزلزل و سقوط به نفع امپریالیسم و ضد انقلاب تمام شده - حکومتی ضد خلقی و دست نشانده روی کار می آید؟

آیا گروهها و سازمان هایی که با حاکمیت سیاسی انقلاب برخورد خصمانه و تضعیف کننده و احیاناً براندازی میکنند، مطمئن هستند که خود قدرت جایگزینی دارند و این قدرت جایگزینی را به حمایت توده ها بدست آورده اند یا صرفاً "به انکاء" اسلحه و نیروهای مسلح خود یا حمایت قدرت های خارجی میخواهند به قدرت برسند اگر نتوانند ثابت کنند که میتوانند با کمک توده ها جانشین قدرت سیاسی فعلی شوند پس باید بپذیرند که اقداماتشان در جهت تضعیف حاکمیت سیاسی انقلاب در شرایط موجود به نفع دشمن امپریالیستی ما تمام میشود.

چهار - امام خمینی رهبر انکار ناپذیر

توده ها و انقلابی که به سقوط رژیم سلطنتی پهلوی منجر شد، بعد از قرار شاه مسئولیت اداره کشور را به دولت موقت و شورای انقلاب تفویض کردند که در آن حزب جمهوری اسلامی و لیبرالها (ملی و مذهبی) حاکمیت و اکثریت را داشتند - البته روحانیون و عناصر مذهبی که مسئولیت های اجرائی را بعهده گرفتند همه عضو حزب نبودند اما تسلط رهبری حزب بر شورای انقلاب و نهادهای عمده دیگر دست وی را در تقسیم مسئولیتها در سراسر کشور تا حدود زیادی باز میگذاشت - لیبرالها در

شاه و انتقاد از ضعف ها و اوضاعا کردن چهاره عناصر منافق ناصالح و ناشایست و فرصت طلب و جاسوس و... یکی از ریشه های برخورد خصمانه حزب توده - شاید در این ارزیابی غلط بود که تصور میکرد اگر بتواند مصدق را ساقط کند آن حزب ویا جریان مترقی تری جای آن را خواهد گرفت. در حالیکه واقعیت جز آن بود و تحت آن شرایط تاریخی، تضعیف دکتر مصدق موجب تقویت دربار و استعمارگران و سقوط وی موجب روی کار آمدن رژیم ضد مردمی و دست نشانده استعمار میشد.

**تحریکاتی که در میان عشایر انجام می گیرد و سلاح هائی که برای آنان ارسال می شود و توطئه های خوانین و شیوخ و فئودالها همه در جهت برانداختن حاکمیت سیاسی انقلاب است**

شاه و انتقاد از ضعف ها و اوضاعا کردن چهاره عناصر منافق ناصالح و ناشایست و فرصت طلب و جاسوس و... یکی از ریشه های برخورد خصمانه حزب توده - شاید در این ارزیابی غلط بود که تصور میکرد اگر بتواند مصدق را ساقط کند آن حزب ویا جریان مترقی تری جای آن را خواهد گرفت. در حالیکه واقعیت جز آن بود و تحت آن شرایط تاریخی، تضعیف دکتر مصدق موجب تقویت دربار و استعمارگران و سقوط وی موجب روی کار آمدن رژیم ضد مردمی و دست نشانده استعمار میشد.

اکنون همه نیروها و احزاب و سازمان - هایی که بهر نحو نسبت به وضع موجود انتقاد دارند باید به این سؤال پاسخ دهند که صرفنظر از صحت یا عدم صحت دلائل و تحلیل های ایشان اگر حاکمیت سیاسی انقلاب تضعیف شود، ویا بکلی از بین برود در شرائط اجتماعی و تاریخی فعلی - جریان مترقی تری بلافاصله جانشین آن میشود ویا این تزلزل و سقوط به نفع امپریالیسم و ضد انقلاب تمام شده - حکومتی ضد خلقی و دست نشانده روی کار می آید؟

آیا گروهها و سازمان هایی که با حاکمیت سیاسی انقلاب برخورد خصمانه و تضعیف کننده و احیاناً براندازی میکنند، مطمئن هستند که خود قدرت جایگزینی دارند و این قدرت جایگزینی را به حمایت توده ها بدست آورده اند یا صرفاً "به انکاء" اسلحه و نیروهای مسلح خود یا حمایت قدرت های خارجی میخواهند به قدرت برسند اگر نتوانند ثابت کنند که میتوانند با کمک توده ها جانشین قدرت سیاسی فعلی شوند پس باید بپذیرند که اقداماتشان در جهت تضعیف حاکمیت سیاسی انقلاب در شرایط موجود به نفع دشمن امپریالیستی ما تمام میشود.

چهار - امام خمینی رهبر انکار ناپذیر

توده ها و انقلابی که به سقوط رژیم سلطنتی پهلوی منجر شد، بعد از قرار شاه مسئولیت اداره کشور را به دولت موقت و شورای انقلاب تفویض کردند که در آن حزب جمهوری اسلامی و لیبرالها (ملی و مذهبی) حاکمیت و اکثریت را داشتند - البته روحانیون و عناصر مذهبی که مسئولیت های اجرائی را بعهده گرفتند همه عضو حزب نبودند اما تسلط رهبری حزب بر شورای انقلاب و نهادهای عمده دیگر دست وی را در تقسیم مسئولیتها در سراسر کشور تا حدود زیادی باز میگذاشت - لیبرالها در

## تابرقراری جامعه بی طبقه توحیدی، انقلاب اسلامی ادامه دارد.



# مقوله‌های اساسی مکتب

بقیه از صفحه ۱

**فلسفه علمی ترکیب زائدی است، زیرا فلسفه به عنوان بخشی از معرفت بشری که درباره قلمروهای گسترده تری از هستی مطالعه می کند قاعدتاً باید جوهر علمی داشته باشد، در غیر این صورت آن معرفت غیر حقیقی خواهد بود**

بدست آمد و دارای ویژگیهای اساسی فوق بود، نباید علمی تلقی شود؟ آیا علمی بودن یک معرفت مشروط به استفاده از روشهای تجربی است؟ در اینصورت باید بسیاری نظریه‌های علمی را غیرعلمی شمرد زیرا آنها مستقیماً و در ابتدا از راه تجربه بدست نیامده‌اند و یا هنوز تجربیات، کاملاً آنها را تأیید نمیکنند. تجربه تنها وسیله‌ایست برای آزمایش درجه هماهنگی و انطباق نظریه با امر واقع. این روش را باید و می‌توان در مورد هر نوع معرفتی بکار برد. البته بشرطی که شرایط وقوع آن حادثه یا انجام آن تجربه موجود باشد.

علم در قلمرو فعالیت کنونی‌اش از پرداختن به امور جزئی و پدیده‌های منفرد و مادی تجاوز نمی‌کند و کار تحقیق امور کلی را به فلسفه واگذار کرده است. اگر این تقسیم‌بندی وظایف را بپذیریم، علم شامل معرفت‌های مدلی می‌شود که در باره امور جزئی و پدیده‌های منفرد مادی است که به کمک دلایل تجربی و عقلانی بدست آمده‌اند. می‌گوئیم تجربی و عقلانی، زیرا هیچ استدلال یا فرض علمی نیست که در آن استدلال عقلی بکار نرفته باشد. اصولاً دانشمند محقق با تفکر و تعمق در باره مشاهدات و تجربیات خود روایتی را تنظیم و فرضی را طرح می‌کند که اگر با واقعیت‌ها تطبیق کرد و وقایع را بدرستی توضیح داد، علمی تلقی می‌شود و اعتبار کسب می‌کند.

است، اظها نظر کند و رای، تفسیر و توضیح و پیش‌بینی ارائه دهد. علم در وهله اول بیان‌کننده امر واقع است یعنی حقیقتی که از چشم و آگاهی ما پنهان است، به ما نشان می‌دهد. پرده‌ای که روی ساختمان درونی و روابط قیامین پدیده کشیده شده، کنار می‌زند. نوری است در تاریکی جهل تا آنچه ناپیداست - اما وجود دارد - آشکار شود. علم چه چیزی را تعیین می‌کند؟ گفتیم امر واقع را. امر واقع چیست؟ مسائلی است که در بخشهای آینده شرح داده می‌شود اما همین‌جا یادآور می‌شویم که واقعیت مستقل از ذهن دو بعد دارد: یکی وجود است که مطلق می‌باشد، یکی آیات یا پدیده‌ها و نمودهاست که محدود و نسبی‌اند و تنها مرتب‌های از وجود را یا خود دارند. علم کدام بعد را آشکار و بیان می‌کند؟ می‌گوئیم پدیده‌ها را. زیرا کشف ماهیت وجود مطلق و پی بردن به ذات برای ذهن انسان میسر نیست. او را نمی‌توان حس کرد تا بشود مورد شناسایی قرار داد.

پس علم به نمودها یعنی مظاهر آن وجود مطلق تعلق می‌گیرد. یعنی بیان‌کننده و روشن‌کننده پدیده‌ها یا آیات است. درست تعریفی که قرآن ارائه می‌دهد. تبیین آیات: کذلک یبین الله لکم الايات لعلمکم تتفکرون "بقره/۲۱۹: بدینسان خدا نشانها و مظاهر وجود را برای شما بیان (آشکار) می‌کند شاید تفکر کنید. می‌دانیم که معرفت علمی راهنمای عمل قرار می‌گیرد زیرا به کمک این معرفت قوانین و سنت‌های حاکم بر عمل پدیده‌ها بدست می‌آید. "بریدالله لیبین لکم و یهدیکم سن الذین من قبلکم "سجده/۲۶: خدا می‌خواهد که بر شما بیان و آشکار کند (علم بدهد) و شما را به قوانین و سنت‌های کسان قبل از شما هدایت کند. در اینجا منظور بیان پدیده‌های تاریخی است که از طریق مطالعه و تحقیق و تعقل و تفکر در باره آنها

**فلسفه علیت عام و قوانین عمومی، هستی را تحقیق می کند و به علل و جرائی‌ها پاسخ میدهد.**

## سوم: فلسفه چیست؟

با این تعاریف، فلسفه معرفت‌هایی را شامل می‌شود که درباره کلیات هستی بحث می‌کند، در ضمن متکی به دلایل عقلانی و تجربی می‌باشند. در اینجا تجربه با معنای وسیع‌تری بکار رفته است. معرفت فلسفی هم باید ماهیت علمی داشته باشد یعنی با امور واقعی هماهنگی و تطابق داشته باشد، درغیر اینصورت فاقد اعتبار و ارزش است. پس تفاوت فلسفه و علم (به معنای مصطلح امروزی) بیشتر در موضوع است تا در ماهیت، درجه اعتبار و ارزش عملی معرفت‌های فلسفی هم متکی به مشاهدات عینی و وقایع تاریخی و طبیعی هستند. فیلسوف با مشاهده واقعیات عینی و حرکت کل جهان و سپس با کمک تعقل و تفکر سعی می‌کند قوانین و نظم ثابت حاکم بر جهان را ارائه دهد. چگونگی و جهت تغییرات و تحولات تاریخ و چرایی‌ها را توضیح دهد. اگر نظریات فیلسوف با واقعیت‌های مستقل از ذهن تطابق نداشته باشد و از توضیح امور واقعی عاجز بماند اعتبار ندارد. به اصطلاح قرآن علم نیست، ظن است. پس فلسفه هم علم است و باید ارزش علمی داشته باشد. فلسفایکه خصوصیت اساسی علم را ندارد، خیالبافی است. اندیشه‌های ذهنی و گمان و ظن است. همینطور فرضیه‌های علمی (به معنای امروزی) هم اگر با واقعیت‌های مستقل از ذهن هماهنگ نباشند و از توضیح امور واقعی عاجز بمانند، ارزش علمی ندارند، علم نیستند بلکه ظن می‌باشند.

اکنون می‌خواهیم که خصوصیت اصلی علم، انطباق آن با امر واقع است و همین رابطه بین علم و واقعیت است که به آن امکان می‌دهد تا وقایع را توضیح دهد و تفسیر کند و پیش‌بینی نماید. مفهوم انطباق یا هماهنگی روشن است، علم در حقیقت توضیح و بیان وضع پدیده‌ها و روابط درونی و برونی و نظم و قوانین حاکم بر عملکرد و تغییرات آنهاست. اگر کسی بنحوی با این نوع معرفت آشنا شود، قادر است در همان زمینه که کسب معرفت کرده

معرفت‌هایی بدانند که متکی به آزمایش و تجربه حسی یا مشخصاتی است که یاد شد. در نتیجه اموری که امکان انجام چنین تجربیاتی درباره آنان وجود نداشت از قلمرو علم کنار گذاشته شد و به فلسفه واگذار گردید. خودبخود در علم و فلسفه دو شیوه و متد متمایز بکار رفت. گفتند علم بر روش تجربه و فلسفه بر روش تعقل و استدلال منطقی استوار است. علاوه علم به امور جزئی و پدیده‌های مادی منفرد می‌پردازد و فلسفه به امور کلی و مسائلی چون بود و نبود و مطلق وجود.

تا مدتی پس از شکوفایی و درخشندگی علم و پیروزی‌های بی‌دری آن، بسیاری تنها معرفت قابل اعتماد و مورد نیاز را علم دانسته و اصولاً "منگرموری شدند که از طریق علمی قابل تحقیق نباشند و گفتند اموری واقعی هستند و وجود دارند که تحت تجربه علمی در آیند. خارج از قلمرو تجربه چیزی وجود ندارد. اینعده اعتقاد هم به فلسفه احساس نمی‌کردند. اعتقاد به علم (سیانتیسم) تا مدتها در اروپا رواج و طرفدار داشت تا آنکه کم کم متوجه شدند، حقایق و واقعیات فقط آنها نیستند که از طریق علوم تجربی بدست می‌آیند.

نیاز به فلسفه و علوم عقلی مجدداً احساس و مورد تأیید قرار گرفت. در این میان بعضی برای آنکه بینش فلسفی خود را از دیگران متمایز کنند و نظریات خود را حقیقی و مدلل شمارند آنرا متکی به علم کرده و به آن نام فلسفه علمی دادند. چنانچه اگوست گنت به فلسفه تحقیقی خود نام فلسفه علمی گذاشت. بعدها این اصطلاح بصورت‌های دیگری هم بکار رفت از جمله مارکس، سوسیالیسم علمی را در برابر سوسیالیسم تخیلی گذاشت و اکنون هم پیروان وی فلسفه و نظریات او را فلسفه علمی می‌شمارند. خواهیم گفت که این اصطلاح معنا و منطقی ندارد و ترکیب درستی نیست.

تعریف علم را اگر از مشخصات علوم بیرون کشیم در اصل به همان معنای بکار رفته در قرآن می‌رسیم. با مطالعه نظریات علمی و قوانین و فرضیه‌هایی که در علوم مطرح‌اند و با مطالعه و توجه به روش‌هایی که در تحقیقات علمی بکار می‌رود می‌توان دریافت که:

- ۱- در همه معرفت‌های علمی یک اصل مورد قبول و اتکا است و آن اینکه معرفتی علمی است که از واقعیت اخذ شده و با آن هماهنگی باشد. معرفتی که از غیر امر واقع بدست آمده باشد مثلاً "صرفاً" ساخته ذهن باشد، هرگز نمی‌تواند علمی باشد. معرفتی که رابطه‌ای منطقی با واقعیت نداشته باشد کسی آنرا علمی نمی‌شمارد.
- ۲- معرفتی علمی است که بشود صحت و بطلان آنرا آزمایش کرد.
- ۳- معرفتی علمی است که از راه تجربه و مشاهده عینی و حسی و سپس استدلال عقلانی بدست آمده باشد.
- ۴- معرفتی علمی است که بشود به کمک آن بعضی وقایع و تغییرات را پیش‌بینی کرد. به عبارت دیگر معرفت علمی باید حاوی قانونمندیها و روابط و نظم باشد. حاکم بر پدیده‌ها و تحولات آنها باشد. در بین خصوصیات بالا، خصوصیت اول و چهارم، جنبه اساسی و ماهیتی دارد و دو ویژگی دیگر مربوط به روشها و متد کسب معرفت‌های علمی است.

با این خصوصیات بنییم آیا می‌توان معرفت علمی را محدود به معلوماتی کرد که منحصرماً از طریق آزمایش حسی و قابل تکرار بدست می‌آیند. اگر ویژگی اساسی علم آنستکه بیانگر یک امر واقع باشد و قانونمندی حاکم بر پدیده‌ها را بدست دهد و جهت تغییرات و آینده آن پدیده‌ها را به کمک آن قانونمندی بتوان پیش‌بینی کرد، بچه دلیل باید علم را فقط به ایندسته معلومات تجربی محدود کرد؟ آیا اگر معرفتی از غیر راه تجربه حسی محض

بلکه بصیرت، بینائی، توانایی فهمیدن در دیدن ساده چنانکه گفتیم فقط ظواهر اشیا و آنچه در برخورد اول محسوس است شناخته می‌شود. کار علم کشف روابط "ناپیدا"ست. عالم در مقایسه با جاهل از روشن‌بینی بهره‌مند است. نسبت به اموری که در برابرش جریان دارد بینا و آگاه است. جاهل چون فاقد این سلاح و نور و محروم از این توانایی است نسبت به امور جهان کور و کر است. بهمین جهت خداوند را علیم، بصیر و نور مطلق می‌شناسیم.

نتیجه می‌گیریم که هر یک از معرفت‌های علمی و فلسفی معنای مصطلح امروزی که خصوصیت یادشده را داشته باشند، از نظر ما جوهر علمی دارند.

فلسفه علمی با این توضیح ترکیب زائدی است، زیرا فلسفه به عنوان بخشی از معرفت بشری که درباره قلمروهای گسترده تری از هستی مطالعه می‌کند، قاعدتاً باید جوهر علمی داشته باشد. در غیر اینصورت آن معرفت غیرحقیقی خواهد بود. چنانکه فرضیه‌ها و نظریات "علمی" هم اگر جوهر علمی نداشته باشند، حقیقی نخواهند بود. اما اگر منظور از فلسفه علمی فلسفای است که به علوم تجربی تکیه دارد و از آن برمی‌خیزد، بی‌هیچ کم و گاستی تنها بر مشاهدات عینی و تجربی مبتنی است که در اصل همان نظریه علمی است و با آن تفاوت ندارد و اگر می‌خواهد با استفاده از دستاوردهای علوم تجربی نظریه‌هایی درباره کلیات هستی ارائه دهد و برای این منظور با استدلال‌های عقلی پناه می‌برد که در اصل همان فلسفه است و پیوند علمی نمی‌خواهد. زیرا فلسفه بطور کلی معرفتی است درباره امور کلی و قوانین عام و جهان شمول که از مشاهده پدیده‌های

## حاکمیت سیاسی

۲) تکیه گاه روحانی حزب و حمایت آن از حزب جمهوری اسلامی واز رهبر انقلاب امام خمینی سبب میشد حملات تبلیغاتی گسترده دشمنان انقلاب وامبر-یالیستها و مزدوران رژیم که بطور منظم و سیستماتیک علیه نظام جمهوری اسلامی و روحانیون بعمل می‌آمد - جمله ناخواهدامن همه طرفداران انقلاب از خواهه حزب‌را هم بگیرد و بخش عمده این جو تبلیغاتی ضد روحانیت رامتوجه آنان سازد.

در مقابل همین وابستگی حیثیتی بین حزب و نظام جمهوری و روحانیت سبب شد - هر ضربهای براعتبار ونفوذ حزب خودبخود تاحدودی نظام جمهوری اسلامی

### ● اتخاذ هر شیوه و سیاستی از جانب گروهها و سازمانها یا دولت که حاکمیت سیاسی انقلاب را تضعیف و راه را برای هجوم دشمن هموار و زمینه را برای رشد و پیروزی توطئه‌ها مساعد کند سیاستی ضد انقلابی محسوب می‌شود

و روحانیت را هم دربرگیرد. مسئولیتی که حزب مستقیم یا غیر مستقیم در اداره ارتش، دادگاههای انقلاب، بنیاد مستضعفان، کمیته‌ها و حتی در اداره بعضی وزارتخانه‌ها و ادارت و موسسات - برعهده داشت سبب شد کلیه ضعف‌ها و انحرافات و گجی‌هایی که در این موارد مشاهده میشود ناراضی‌های مردم را سبب میگردید به حساب روحانیت گذاشته شود. البته این به معنای نفی مسئولیت حزب نیست، لکن غلط است اگر جوضد روحانیت یا ضد حزبی، همه را بیای عملکرد آنان بنویسیم.

پنج - این واقعیت را نباید نادیده گرفت که امریکا در دشمنی و خصومت با انقلاب ایران فشار و حملات و تبلیغات خودرا بیشتر از همه متوجه رهبری آن، امام خمینی و روحانیت کرده است "زیرا برآنها پوشیده نیست که بسیج توده‌های میلیونی علیه رژیم شاه بوسیله رهبران روحانی و امام خمینی بعمل آمد و پایه‌های رژیم و انسجام ارتش عمدتاً" در اثر پایداری مردم به نیروی ایمان مذهبی و فرار سربازان و عصیان گرامندان انقلابی مسلمان ارتش بدنبال فرمان امام، بلرزه درآمد واز بهمین ۵۷ بعد نیز جبهه اصلی مقابل امریکا

# است

جهان و تجربیات بشر و به کمک استدلال عقلانی، بدست می‌آید. جستجوی روابط علت و معلولی بین پدیده‌ها کار علم و فلسفه هر دو است و اختصاص به فلسفه علمی ندارد. با این تفاوت که علم روابط علت و معلولی در داخل یک پدیده جزئی و محسوس، یا بین چند پدیده را بررسی می‌کند و فلسفه علیت عامه و قوانین عمومی هستی را تحقیق می‌کند و به علل و چرایی‌ها پاسخ می‌دهد. به عبارت دیگر در حال حاضر فلسفه از مطلق وجود یا نبود اشیا و پدیده‌ها و منشا و چرایی پدید آمدن و روابط و قوانین عام حاکم بر آنها بحث میکند. در حالیکه علوم تجربی درباره آثار و خواص پدیده‌ها که به تجربه حسی در - می‌آیند، بحث و جستجو می‌کند.

**معرفت فلسفی هم باید ماهیت علمی داشته باشد یعنی با امور واقع هماهنگی و تطابق داشته باشد، در غیر اینصورت فاقد اعتبار و ارزش است**

اما چنانکه قلاً" یادآور شدیم، حقیقات علمی متکی به شناخت فلسفی هستند. محقق پیش از آغاز بررسی و تحقیق درباره آثار و خواص یک پدیده فرضیه‌ای درباره واقعیت وجود قوانین عام حاکم بر آن در ذهن و به عنوان راهنمای تحقیق در اختیار دارد. این فرضیه و شناخت در حقیقت معرفتی فلسفی است. در علوم در حال حاضر بررسی پدیده - های معین را با روش تجربی برعهده دارند و لهذا فقط به نتایج این تجربیات، معرفت علمی می‌گویند. در صورتیکه از دیدگاه مکتب علم معنای وسیعتری داشته و هر معرفت حقیقی را که با واقعیت مستقل از ذهن انطباق کامل دارد، دربرمی‌گیرد. ما علم را معنای مکتبی آن بکار می‌بریم و ملاک علمی بودن را چنانکه گذشت، هماهنگی با امر واقع، و قدرت توضیحی و پیش‌بینی واقعیات و امکان ارزیابی آن در جریان عمل و تجربه می‌شناسیم.

ادامه دارد

بقیه از صفحه ۲

که شکست ناپذیر و سازش‌ناپذیر مقاومت میکند، توده‌های به رهبری امام هستند. بهمین دلیل مزدوران رژیم، ساواکی‌ها، طرفداران بختیار، طبقات ثروتمند و برخوردار از رژیم گذشته و همه بلندگوهای امپریالیسم و صهیونیسم در سراسر جهان میگویند اسلام و روحانیت مبارز را نزد مردم و افکار عمومی جهان بی-اعتبار سازند - برنامه‌های رادیویی صدای امریکا، رادیو بغداد و رادیوهای وابسته به بختیار ونظایر آن بیشترین حملات رامتوجه روحانیت و در رأس آن امام خمینی ساختند - در داخل کشور همه قترهائی که بدلیلی انقلاب ایران ناراضی هستند

در ضدیت با روحانیت و امام خمینی اتفاق نظر دارند!

علیرغم همه ضعف‌ها و ناراضی‌های که در عملکرد بسیاری از روحانیون مشهود است، درنقش‌نگارنایدیر آنان در بسیج توده‌ها و سازمان دادن مقاومت بر ضد هجوم بیگانه و توطئه‌های استعمار - تردیدی نیست. در قیام‌های تودم‌ای علیه استبداد و استعمار در تاریخ ایران - روحانیون همیشه نقش درجه اول را در بسج مردم داشتند - دشمن امپریالیست و مزدوران رژیم و همه قترها و نیروهای ضد خلقی با آگاهی بر این حقیقت و اطمینان از اینکه این نقش را هیچ نیروی دیگری در حال حاضر قادر نیست برعهده آنان از صحنه‌ستک تلاش میکنند.

شش - کارنامه لیبرالها در ۱۵ ماه گذشته بهیچوجه روشن‌تر از حزب نیست و

در موارد زیادی عملکرد منفی و بازدارنده داشته‌اند. جدا ازاینکه هر دو مسئولیت مشترک در کلیه حوادث و تصمیمات ۱۵ ماه گذشته حکومت دارند، اما تفاوت‌هایی در پایگاه اجتماعی، بینش و جهت‌گیری

بقیه در صفحه ۱۷





### کنفرانس بین المللی بررسی مداخلات امریکا در ایران

بدنبال این تهاجم موضعی قاطع از طرف دولت بعمل نیامده واکترا مسئله را با یک سری توجیحات انعام شده تلقی میکنند سعی در سرپوشی گذاشتن روی مسئله را داشتند. ولی امام افشای جریانات و جنایات امپریالیسم امریکاراهرحه سریعتر اعلام میکند. وظی پیمای به رئیس جمهوری خواستار دعوت هیأتی از نمایندگان ملتها و احزاب "میباشد، بدنبال این پیام و با دعوت رئیس جمهور و وزارت امور خارجه این کمیسیون تشکیل گردید.

دیگری جز محکوم کردن جنایات امپریالیسم امریکا باشد چنانکه همین موضع را در پیام امام میتوانیم درک کنیم. اگر چنانچه آنها خیال کرده اند که نظامی ریاد دارند و وسائل جنگ و آدمکشی زیاد دارند ما هم مظلوم زیاد داریم و مشت گره زده و بوم مظلوم از بوم ظالم ریشه کنده تر است. ما اگر امر دایر بشود بر اینکه برگردیم به حال سابق بشریت و با الاغ مسافرت کنیم و آزادیمان را حفظ کنیم یا بنده آقای کانترا و امثال او از ابر-قدرتها باشیم و زندگانی فلان و کذا داشته باشیم ما اولی را ترجیح میدهیم. ملت ما شهادت رانزیم میدهد. ....

۲ - موضع امام: موضع امام در برابر کنفرانس را در دو قسمت زیر میتوان بررسی کرد:

الف. از نظر ترکیب کنفرانس امام در پیامی که برای بررسی جنایات امریکا بدولت میدهد تائیدی که از نظر ترکیب این کمیسیون میکند از نظر نمایندگان "ملتها و احزاب" است، زیرا که تمیخواهد (ویرخلاف خواست لیبرالها) افشاء و محکومیت امپریالیسم توسط دولتتها که اکثرا وابسته و مرکز تبلیغاتی سیاستهای امپریالیستی هستند باشد. و مثل همیشه مسئله ملتها را از دولتتها جدا کرده و می-خواهد در سطح ملتهای جهان و بدست نمایندگان آنها امپریالیسم افشاء محکوم کرد که میتواند عامل وحدت و بسیج خلقها در مقابل امپریالیسم باشد.

ب: هدفهای امام-هدف امام از تشکیل کنفرانس افشاء و محکوم کردن جنایات امپریالیسم امریکا در ایران و بوجود آوردن یک جو ضد امپریالیستی در سطح جهانی بدست خلقها میباشد و مسئله تهاجم نظامی را فرصت مناسب برای این هدف تشخیص میدهد و الا جنایات امریکا از

۱ - افشای ماهیت امپریالیسم و محکوم کردن آن توسط نمایندگان ملتتها برای ملتتها و محاکمه امریکا توسط نمایندگان ملتتها. ۲ - حفظ خط سازش ناپذیری و قاطعیت علیه امپریالیسم. ۳ - بسیج خلقها و محرومین علیه امپریالیسم. ۴ - مواضع لیبرالیسم: گفته شد که امریکا و متحدین اروپایی و ژاپنی اش دراز بین بردن و انحراف انقلاب ایران بروشهای سیاسی سازش تکیه دارند، آنان بخوبی

میدانند که اعمال زور و فشار اقتصادی، مبارزه مصمم تر میکنند و سناغف آنان را در منطقه بیش از پیش به خطر می اندازد، از این رو همچنان در تلاش تحمیل سازش اند و در پیشبرد این مقصود به محافل سازشکار داخلی چشم امید دوخته اند و اینست که نفس کنفرانس با اقتادن جریانات بدست این جبهه به انحراف کشیده میشود و هدفی که مطرح بوده از محتوی تهی میشود زیرا بوجود آمدن یک چنین کمیسیونی مطلبی بود که از طرف امام اعلام میشد و این با توجه به هدف آن مطلبی نبود که مورد قبول و توجه لیبرالها باشد از این جهت سر رشته که دستشان میافتد شریش را در جهت دیگر به مفهوم صلح و جمل مسالمت آمیز بحران ایران و امریکا! ... انحراف میدهند، ما شاهد موضع گیری لیبرالیسم در جریان حمله نظامی امریکا بدیم و شاهد بودیم که چگونه عکس العملی در برابر این تهاجم گرفتند و اینکه چگونه موضوع را ناچیز انگاشتند تا در اذهان عمومی ریشه ننداوند و موضوع به خیر بگذرد! این ها هدفی که مطرح میکنند محاکمه امریکانیت زیر محاکمه را نمی-خواهند بلکه حل مسئله بحران را از کنفرانس استمداد میکنند، تاکتور در

ندارد: هدف ما از دعوت شما به این کنفرانس بررسی این سیاست و این مداخلات است ما میخواهیم بدانیم باکی اصول و موازین بین المللی و معاهدات!! تنها بصورت کلمات بوج باقی میماند که فقط بوسیله زورمندان علیه ستمدیدگان بکار رود، بالاخره دنیا باید بداند مسئولیت بین المللی احترام به حاکمیت و استقلال ملتتها باعدم تجاوز و مداخله در امور داخلی دیگران، دردنیایی که مدعی بسط حقوق بین المللی و یافتن کار سازمانهای

بین المللی است چه محتوایی به خود گرفته (رئیس جمهور). و با اینکه: "ما امید-اریم و در حقیقت مطمئن هستیم که این کنفرانس میتواند در تقویت صلح و تضمین حقوق حاکمه" ملی جهان موثر واقع افتد (سلامتیان).

اینجا هدف کاملا مشخص است، هدف تقویت صلح است، صلح بین ملت محروم با ابرقدرت! نه محاکمه، دست باری از کنفرانس میخواهند تا صلح را از طریق سازمانهای بین المللی در کشورهای ضعیف برقرار کند و از سازمانها میخواهند حرف بزنند عمل کنند! بدون توجه به اینکه امام و مردم خود این چنین سازمانهایی را بر-

سخت نمی شناسند تا از آنها انتظار عمل داشته باشند. ۴ - مواضع امپریالیسم: بعد از مسئله کروگان گیری، اولین کنفرانس از طرف سازمان ملل (که چون سلاخی کاری علیه ملتتها رنج دیده استعمال میشود و چون شمشری است در دست امپریالیسم) و بدعوت وزارت امور خارجه تشکیل میشود، هدف از کنفرانس ظاهرا "بررسی مسائل مربوط به مملوح است ولی دیده میشود علیرغم این تبلیغات و بدنبال پیام امام خمینی که از کمیسیون

هدف لیبرالها در رابطه با کمیسیون، محاکمه امریکا نیست بلکه حل مسئله بحران را از کنفرانس استمداد می کنند، تا کشور در آرامش و امنیت! فرو رود و مردم از صحنه خارج گردند و تمام مسائل مردم از طریق کنفرانس ها حل و فصل گردد

خواست تا نتیجه: تحقیقا نشان را قبل از رفتن اعلام دارند و گرنه از ملاقات با کروگانها محروم میشوند - نتوانستند کاری از پیش ببرند و معلوم شد که خواستی که امام مطرح کرده بود تحقق اش از عهده آنان خارج بود ولی پیام به موقع و حساب شده امام باعث شد آه آنها بدون وقفه ایران را ترک گویند، والد هابم برای توجیه گزارش میگوید: "کمیسیون در ایران حق اظهار نظر ندارد" زیرا شخصی بود که میخواستند در خارج روی همین خیمه شیب بازین تبلیغات وسیعی علیه ایران راه بیندازند و از طرف دیگر نتوانسته باشند با انجام فداکردن بی دربی و راه حلهای سازشی شور انقلابی مردم را بخوابانند. ادامه دارد -

### گزارش از روستای علی آباد مسجد سلیمان

این روستا چون بسیاری از دهات این مملکت فاقد آب و برق و امکانات بهداشتی است. زمینهای این منطقه در تمامی فصول آماده کشت است ولی فقر مزمن کشاورزان هنوز آنان را به استفاده از وسایل ابتدایی سخم و برداشت وادار کرده است. اجاره تراکتور و کمباین مبلغ قابل ملاحظه ای از درآمد ناچیز دهقانان را می بلعد. مسئولین و دولتمردان علیرغم شعارهایی که میدهند و قولهایی که داده اند هنوز امکانات فنی (تراکتور - کمباین و...) در اختیار کشاورزان قرار ندادند. خوشبختانه جهاد سازندگی در این روستا با فعالیت پرثمر خود جای کم کاری مسئولان را پر کرده است، هرچند امکانات و توان فنی آن کم می باشد. ما بار دیگر به تقویت این نهاد مردمی پای می فرسیم و میخواهیم که امکانات ادارات و موسسات را در هر منطقه در اختیار جهاد سازندگی گذارند تا آنها فارغ از مقررات دست و پاگیر اداری در اختیار روستائیان قرار دهند. باشد که خودکفایی نه در حرف که در عمل تحقق پذیرد. به امید آرزود

میدانند که اعمال زور و فشار اقتصادی، مبارزه مصمم تر میکنند و سناغف آنان را در منطقه بیش از پیش به خطر می اندازد، از این رو همچنان در تلاش تحمیل سازش اند و در پیشبرد این مقصود به محافل سازشکار داخلی چشم امید دوخته اند و اینست که نفس کنفرانس با اقتادن جریانات بدست این جبهه به انحراف کشیده میشود و هدفی که مطرح بوده از محتوی تهی میشود زیرا بوجود آمدن یک چنین کمیسیونی مطلبی بود که از طرف امام اعلام میشد و این با توجه به هدف آن مطلبی نبود که مورد قبول و توجه لیبرالها باشد از این جهت سر رشته که دستشان میافتد شریش را در جهت دیگر به مفهوم صلح و جمل مسالمت آمیز بحران ایران و امریکا! ... انحراف میدهند، ما شاهد موضع گیری لیبرالیسم در جریان حمله نظامی امریکا بدیم و شاهد بودیم که چگونه عکس العملی در برابر این تهاجم گرفتند و اینکه چگونه موضوع را ناچیز انگاشتند تا در اذهان عمومی ریشه ننداوند و موضوع به خیر بگذرد! این ها هدفی که مطرح میکنند محاکمه امریکانیت زیر محاکمه را نمی-خواهند بلکه حل مسئله بحران را از کنفرانس استمداد میکنند، تاکتور در



امپریالیسم در ادامه غارت خلقها احتیاج به از بین بردن کشاورزی خودکفای منطقه دارد. کشاورزی ایران که روزگاری صادرات جهانی هم داشت، با نفوذ



### چه کسانی به نام اسلام از نفوذ آنها و سرمایه داران حمایت می کنند

حمایت از نفوذهای اسلام پناه!! نتیجه ای جز ضربه بر اسلام و باور مردم از انقلاب اسلامی نخواهد داشت

جهاد سازندگی و سپاه پاسداران و بنیاد مستضعفین از جمله نهادهایی است که بعد از انقلاب توسط جوانان پرشور و انقلابی تشکیل گردید ولی بعدها انحصار طلبان و سازشکاران و مرتجعین که نقش این بنیاد - های انقلابی را در تضاد با منافع خویش می دیدند، به بهانه های مختلف از جمله پاکسازی اقدام به اخراج جوانان انقلابی از این ارگانها نمودند. در اهر نیز تحت عنوان پاکسازی در جهاد سازندگی به دفعات مکرر اقدام به تصفیه جوانانی نمودند که به معادله شرکت یک سرمایه دار وابسته و دستگیری عده ای از رباخواران شهر دست زده بودند. در این میان امام جمعه اهر که در کارشکنی و اعمال ضد - انقلابی نقشی اساسی برعهده دارد، شرکت فوق را به صاحب آن بازگردانید و رباخواران را نیز آزاد گردانید. از اعمال دیگر این روحانی که سید صادق آل محمد نام دارد، حمایت از نفوذهای بزرگ منطقه نظیر حسین نصرتی است که اسناد همکاری وی با رژیم سابق نیز می باشد. وی دستگیری حسین نصرتی را توسط دادگاه کلبیبر اشتباه قلمداد کرده و وی را آزاد می کند. در اینجا اسناد مربوط به آزادی نصرتی و همکاری اش با رژیم سابق ارائه می گردد.

### تحلیلی بر کنفرانس پاکستان

چنین غیر قانونی اعلام کردن، این دولت گردید و همچنین فشار زیادی به شوروی برای خروج نیروهای خود از افغانستان وارد گردید. در رابطه با مسئله فوق توجه تان را به مطلبی که در روزنامه کیهان ۲۷ اردیبهشت آمده جلب میکنیم: "از سونی پاکستان از آن بیم دارد که پیشنهاد اخیر دولت کابل سبب شد که کنفرانس اسلامی مواضع محکمی را که در قبال مداخله نظامی شوروی در ایران اختیار کرده بود از دست بدهد. پاکستان بارد کامل پیشنهاد افغانستان و اعلام اینکه تا شوروی نیروهای خود را از این کشور خارج نسازد هیچگونه مذاکراتی با حکومت مرکزی کابل نخواهد داشت، سی دارد حرکت کشورهای نظیر لیبی، الجزایر، سوریه، و یمن جنوبی را از جهت پذیرفتن دوباره دولت افغانستان در کنفرانس اسلامی منحرف سازد. دولت پاکستان بیش از همه با طرح پیشنهادی از سوی مقامات کابل مخالفت کرده است. ...."

### مبارزه علیه نفوذ ابر با قاطعیت بسراسر کشور گسترش دهیم





### گزارشی از توطئه خوانین اصفهان و عملکرد انقلابی دهقانان زحمتکش

بنام خدا

آبادیهای قنات، مدرک کمه، دیدجان آملخ، تنک خشک در ۱۶۰ کیلومتری سمیرم (۲۴۰ کیلومتری اصفهان) واقع شدهاند.

مردم این دهات بمانند اکثر روستائیان زیر ظلم و استعمار ارباب و خان به زندگی ادامه میدادند.

در اکثر مواقع هرچه روستائیان میخواستند و یا حتی اگر از بیابان خاری میآوردند، میبایستی نیمی از آن را به خان میدادند، حتی دختر شوهردادن اهالی دهات، باید با اجازه خانیا انجام می گرفت.

با اینکه پس از پیروزی ۲۲ بهمن برهبری امام خمینی برادران جهادسازندگی اصفهان در روز ۲۲ فروردین به این روستاها رفتند تا بر زخمهای عمیق این پاک مردمان مرحوم گذارند.

آنها در عمق دورافتادهترین روستاها سعی در خدمت به خدا و خلق و آگاهی دادن به روستائیان نمودند و هر دفعه به مناسبتهای مختلفی از قبیل اعیاد و تولد ائمه اطهار دست به روشنگری زده و طرز تفکر امام علی و پیاسر در مورد دهقانان را در حد توان برای روستائیان مستندیده تشریح می کردند.

کم کم در ذهن روستائیان سوالات زیادی در رابطه با روابط ظالمانه حاکم در روستا ایجاد شد.

تا اینکه شب تولد امام علی در حالیکه مردم این آبادیهها به همراه برادران جهاد در ساعت ۱۰ شب تکبیرگویان در ده راهبیمایی کرده، از جلوی خانه خان رد میشدند، منوجه یک ربوی اربشی و چند ماشین لندرو و حضور رئیس باسگاه زاندارمری و جمعی از خوانین میشوند.

سه نفر از برادران جهاد برای اعتراض به رئیس باسگاه مبنی بر اینکه در نظام جمهوری اسلامی مساوات باخان حایب ندارد به داخل خانه رفته که با حضورت ۱۲ تن از خوانین و رئیس باسگاه روبرو می شوند که به محروم شدن ۲ نفر از برادران جهاد و گروهان گرفتن یک نفر از آنان می انجامد.

روستائیان رنج دیده تاب تحمل نمی آورند، فشار سالها حقیقت و رنج ظلم ارباب بر پشتشان سنگینی می کند و



۴ - تقسیم هرچه سریعتر اراضی توسط هیئت هفت نفره.

۵ - تعلیم نظامی توسط ستاد بسیج ملی به مردم مناطق تا بتوانند از خود و خانواده خود در مقابل آبادی خوانین منطقه دفاع کنند.

۶ - برای پشتیبانی از برادران سپاه پاسدار حاضرم هر زمان که این برادران اجازه دهند، دوشادوش آنها بسا ضد-انقلابیون بجنگیم.

در ضمن تذکر میدهیم که اگر احیانا خوانین آزاد شوند، اهالی تمام منطقه با زن و فرزندان خود از آنجا کوچ خواهند کرد.

در این رابطه ستاد جهاد سازندگی شهرستان سمیرم با ارسال نامه ای به ستاد جهاد سازندگی اصفهان از عدم امنیت جانی در منطقه شکایت کرده اند که در آن ضمن تشریح جریان گروهان گیری افراد جهاد سازندگی بدست خوانین با همکاری رئیس باسگاه منطقه و شرح چگونگی دستگیری عده ای از خوانین و مطرح نمودن تهدید یکی از خوانین فراری مبنی بر اینکه ایل را تحریک می کند تا منطقه را به آتش بکشند، خواستار اقدام قاطعانه برای محاکمه و اعدام این افراد شده و متذکر گردیده اند که افراد جهاد در این منطقه تامین جانی ندارند.

همچنین از سوی شورای جهادسازندگی استان اصفهان شکایتی در رابطه با شکایت جهاد سازندگی سمیرم به دادگاه انقلاب اسلامی استان اصفهان ارسال شده که در آن خواستار تصفیه کامل منطقه از وجود عوامل ضدانقلاب شده و اعلام نموده اند که تا امنیت در منطقه تامین نگردد، جهاد سازندگی قادر به فعالیت نبوده و لذا تعطیل خواهد بود.

بریده باد دستهای خوانین مستکبر برتوان بادبازوی رزمنده دهقانان مستضعف

### گزارش از روستاها و بخشهای

### استان بوشهر

● با وارد شدن محصولات خارجی و با ورود (شرکتها) مردم کشاورزی خود را ترک کردند و کشاورزی این ناحیه روبه نابودی گذاشت

دوباره ادبیت می کند و آنان را از ناحیه فراری میدهد، بارانی قیلا از جنگلستانی حقوق دریافت نموده و با رؤسای ساواک در ارتباط بوده است. مردم از این موضوع به استنادار و دادگاه و سایر مسئولین شکایت کرده اند اما تاکنون جوابی نسنیده اند.

روستای دیگر کردلان واقع در خورموج میباشد که ظلم و ستم خان تاکنون نیز مردم را زیر فشار قرار میدهد، مردم به کمک رئیس هنرستان بوشهر به دادگاه شکایت کرده و چون خان دستگیر شده بود، رئیس دادگاه ضمن شکایت از رئیس هنرستان بوشهر، وی را منتظر خدمت کرده، خان را آزاد می کند. مردم هم در هنرستان متحصن میشوند. نکته مهم اینجاست که خان با رئیس پاسگاه آن ناحیه در ارتباط بوده و مردم را ادبیت می کنند.

روستای دیگر نیز واقع در جنوب خورموج میباشد که اینجانب در مدرسه راهنمایی آن تدریس می کنم. در این ناحیه نیز مردم در فقر بسر میروند و مثل اکثر نقاط بوشهر حتی آب خوردن ندارند.

مردم این ناحیه به جمهوری اسلامی رای داده اند، با آغوش باز به قانون اساسی به خیرگان، به ریاست جمهوری رای داده اند اما انتظار دارند که مسئولین به وضع آنها رسیدگی کنند.

پیرمردی که در انتخابات شرکت کرده، رای داده بود می گفت انتظار دارم که مسئولین امر به وضع من رسیدگی کنند. پیرمرد که سالها رنج کشیده و اکنون از کار افتاده است سخنان اینست. من نیز حرم همین است که مسئولین امور باید به وضع روستائیان جنوب و زجرکشیده مهین ما رسیدگی کنند. قبل از اینکه عوامل امپریالیسم در کشور از وجود این شرایط سوءاستفاده کنند، باید به وضع آنان رسیدگی شود. روستای باغک تنگستان که در کنار مرکز استان واقع است و مردم آن بیگار میباشد و در راه انقلاب حاضرند که جان خود را فدا کنند، حتی تا بحال برایشان جاده نکشیده اند. تنها قاچاقچیان در این ناحیه از وضع خوبی برخوردارند.

خلاصه مسئولین امور قبل از آنکه ایدی امپریالیسم توطئه هایشان تحقق پذیرد باید به وضع این محرومان رسیدگی کنند، مردم این نواحی مشتاق کشاورزی هستند، مشتاق کار هستند، اما نمسودن وسایل اجازه نمی دهد.

درد بر امام امت، رهبر سزاش نایدیز خلق، خمینی بت شکن بیروز باد مبارزات مردم مستضعف جهت رسیدن به حکومت توحیدی

درد بر امام امت، رهبر سزاش نایدیز خلق، خمینی بت شکن بیروز باد مبارزات مردم مستضعف جهت رسیدن به حکومت توحیدی

درد بر امام امت، رهبر سزاش نایدیز خلق، خمینی بت شکن بیروز باد مبارزات مردم مستضعف جهت رسیدن به حکومت توحیدی

و افراد مسلح در بی حمله به ما برآمد که با فریادهای الله اکبر ما روبرو شدند و توسط سیاه پاسداران فوجان دستگیر گردیدند اما متأسفانه با وساطت گروهان زاندارمری آزاد گردیدند.

از دیگر اعمال بی شرمانه ارباب ده قتل یکی از مردوران خود به وسیله عاملش میباشد که آنرا به گردن یکی از کشاورزان مبارز انداخته است به خیال اینکه بسا دستگیری وی در صفوف ما شگاف افتاده و دست از اعمال حق طلبانه مان برخواهیم داشت.

ماکشاورزان روستای مقصود آباد تقاضا داریم حسین عامل زاده را که منشاء فساد در روستاست همراه با عوامل ومزدورانش محاکمه کرده و به مجازات رسانید و در غیر اینصورت ( چنانچه دادگاه و سیاه پاسداران قادر به انجام این امر نباشند ما با ایمان به انقلاب اسلامی ورهبر، خود اقدام به این عمل می نمائیم تا مانند سابق زیر بار ظلم و در اسارت ارباب زندگی نکنیم. در پایان خواستار آزادی برادر کشاورزمان حیدرعلی ابراهیمی می باشیم.

بیروز باد مبارزات دهقانان برعلیه فئودالها و سالکان غیر حقیقی زمین

گزارشی از روستاها و بخشهای استان بوشهر توسط برادر علی نهمینق فرستاده شده است که آنرا برای آگاهی برادران و خواهران درج می کنیم.

استان بوشهر با جمعیت ۲۱۰ هزار نفر کم جمعیت ترین استانها میباشد. مردم جنوب ایران خصوصاً روستاها و بخشهای استان بوشهر سالها زیر ظلم و ستم رژیم شاه بوده اند، در اثر آن ظلم و ستمها زمینهای خود را ترک گفته و با وارد شدن شرکتهای به شهرهای نزدیک مثل بوشهر روی آوردند. بیشتر مردم استان بوشهر کشاورزی دیمی دارند و محصولات این استان خرما و لیمو می باشد، عده ای از مردم نیز به کشورهای خلیج آمد و رفت دارند و روزگار می گذرانند. بطور کلی تا سال ۱۳۴۱ مردم این ناحیه بیشتر زندگی خود را با کشاورزی میگذراندند، اما با وارد شدن محصولات خارجی و با ورود شرکتهای، کشاورزی خود را ترک کردند و کشاورزی این ناحیه رو به نابودی گذاشت.

مردم بخشها و روستاهای جنوب استان بوشهر خصوصاً تنگستان و دشتی که مراکز آن بنرتیب اهرم، خورموج دیر، کنگان و جم میباشد، در طول انقلاب همواره کارهای خود را ترک نموده، برای تظاهرات خیابانی به شهر می رفتند و همصدا با مردم سراسر ایران به ندای امام خمینی لبیک گفتند. پس از انقلاب نیز مردم این ناحیه، در اکثر رای گیریها به فرمان امام خود شرکت کردند، اما اکنون که قریب یکسال و نیم از انقلاب میگذرد دولت غیرانقلابی برای مردم این ناحیه کاری انجام نداده است.

در اکثردهات و بخشهای این ناحیه، آسفلت، بهداری، آب و برق و سایر امکانات لازم یافت نمی شود. مثلاً در جم مردی را پیدا کردم که برای مداوای همسر خود دو روز راه رفته بود تا به جم رسیده بود و تازه از آنجا به بوشهر رفته تا بدرمان همسر خویش بپردازد. ناحیه جم در سیصد کیلومتری بوشهر واقع است، این ناحیه راه درستی ندارد و فقط چند سال پیش، یک جاده شنی برای آن کشیدند. البته اخیراً بخشهای این ناحیه به شهرستان تبدیل شده اند و جم نیز به بخش مبدل شده است، اما چه فایده که حتی آب خوردن هم در این ناحیه نمی توان یافت. در جم تولید مردم خرما و لیمو و برنقال میباشد، اما اکثر مردم بر اثر ضعف مالی برای کارگری به کشورهای خلیج رفته، کشاورزی خود را بنابودی کشیده اند.

ناحیه دیگر روستاهای خاشین واقع در تنگستان اهرم میباشد، این روستا نیز بیشتر محصولاتش لیمو و خرما است. ظلم و ستم رژیم شاه بمانند روستای قبلی، در اثر فقر، مردم را ناچار به ترک ناحیه کرده است، اخیراً شخصی بنام بارانی مردم را



### شکوائیه اهالی قریه مقصود آباد قوچان

ما نمی خواهیم مانند سابق زیر بار ظلم و اسارت ارباب زندگی کنیم

مستکبرین بگیرند توانستیم از زیر یوغ ارباب ده بنام حسین عامل زاده بیرون آئیم زمین هائی را که از قدیم پدرانمان بر روی آن کار میکردند با توجه به حکم اسلام که زمین از آن کسیست که روی آن کار میکند بگیریم.

" شکوائیه اهالی قریه مقصود آباد قوچان به ریاست دادگاه انقلاب اسلامی مشهد

ما اهالی قریه مقصود آباد قوچان حدود ۴ ماه پیش با الهام از رهنمود امام که مستضعفین باید بزور حق خودشان راز

### گزارشی از ضیاع فلزی ابوقدره

وی همچنین از انجام فعالیتهای شورای کارخانه که ۵ ماه قبل، از عناصر فعالی تشکیل گردید جلوگیری شدید بعمل آورد، اما اعضا شورا با وجود تمام مضایق و مشکلاتی که با آن مواجهاند توانسته اند یکسری خواسته های صغی کارگران را تحقق بخشند.

از جمله کارشکنی هائی که صاحب کارخانه در شورا نموده، اخراج یکی از اعضا شورا از کارخانه است.

در این اواخر وی پس از بازگشت از سفر اروپا به کارگران وعده شریک کردن آنان را در سود کارخانه وعده های بوج دیگری داده است، در حالیکه وی سود ویژه ای را که می باید طبق همان قانون ضدکارگری، کار سابق به کارگران بدهد توقیف نموده است.

تا تسلط کامل شوراهای واقعی کارگری بر کارخانهها مبارزات زحمتکشان ادامه دارد.

بخش کارگری هواداران ج. م. م. - شیراز

صنایع فلزی ابوقدره واقع در جاده بوشهر با وسعتی حدود سه هکتار به صنایع نجاری سازی، کمدسازی تانک سازی و آلومینیوم سازی اشتغال دارد.

تعداد کارگران این کارخانه ۳۵ نفر میباشد. صاحب کارخانه و کارفرما فردی است به نام ابوقدره که کارخانه نیز به نام اوست. وی که در ابتدا کارگاهی کوچک که دارای ۳ نفر کارگر بود، داشت و در اثر جمع آوری ثروت و استتار کارگران توانست صاحب کارخانه فعلی گردد و بدینوسیله امکان استتار و بهره کشی بیشتری از زحمتکشان برای وی فراهم گردید.

ارزش تقریبی کارخانه ۵۰ میلیون تومان است. ابوقدره بهجزم ملک کارخانه، صاحب چند دستگاه آپارتمان و خانه های متعددی نیز بود که پس از انقلاب بدلیل خطری که احساس کرده بود آنها را فروخت.

ابوقدره با نصب تلویزیونهای مدار بسته نظارت کامل بر کارگران دارد و بدینوسیله سیستم حقیقتان و دیکتاتوری شدیدی را بر کارخانه حکمفرما کرده است.



ایدئولوژی  
دکتر حبیب‌الله پیمان

# سنت‌ها در تاریخ

تولید ظاهر نگردید، انگیزه و منبع تجاوز و اختلاف در تمایلات زیاده‌طلب و وسوسه‌های نفس سرکش است و می‌تواند متوجه هر هدف و خواستی شود. پیش از شروع مرحله تولید غذا و هنگامی که بشر در بهشت فراوانی به جمع‌آوری غذا پرداخت و از خوان گسترده و آماده طبیعت بهره‌مند بود، باز هم نزاع و اختلاف در تسلط بر قلمروی طبیعی و بمنظور توسعه آن برپا می‌گشت، امکان بروز و ظهور داشت. میل به انحصار و انباشتن و سیری‌ناپذیری نفس



انقلاب در پرده مکتب

این صورت قبول کرده‌ایم که در کل جهان خلقت پدیده‌های متضاد باهم وجود دارند. حال می‌پرسم آیا جهان خلقت خود یک پدیده واحد هست یا نه؟ یعنی مگر این نیست که مجموع جهان خلقت بصورت یک پدیده واحد به اراده خداوند حادث گردید. خداوند جهان را چگونه پدید آورد؟ البته خلقت یک امر دائمی است و خداوند هر روز و هر لحظه در کار خلق است یعنی چون پدیده‌ها مرتب در حال تحول‌یافتن و تحول از حالتی به حالت دیگر "خلق" شمرده می‌شود، پس کار خدا تعطیل‌بردار نیست. اما جهان در همان حال که حاوی بیشتر پدیده‌هاست، در برابر خالق خود یک پدیده واحد جهان

## ● بعضی از اشخاص به انگیزه ادامه ظلم و تجاوز، خودخواهی و استکبار یا زیر بار دعوت و تعالیم انبیاء نمی‌روند و یا سعی می‌کنند «از آن برداشتی به نفع خود» بکنند.

مغایرت با قبول توحید ندارد. پس قبول قوای متضاد در هر یک از پدیده‌های جهان هم با بیش توحیدی در صفت نخواهد بود. پدیده امری نسبی است همانطور که کل جهان خلقت هستی مطلق، یک پدیده است. کیهان ما هم یک پدیده است، منظومه شمسی ما کره زمین انسان، حیوانات، حدف، آب، درخت، هیدروژن، اتم، الکترون... هر کدام به نوبه خود یک پدیده‌اند. چطور در جهان، در کیهان، در زمین قوای متضاد وجود دارد؟ اما درون انسان و جامعه انسانی نمی‌تواند وجود داشته باشد؟ و آیا اگر باشد مخالفتی منشا این خطای برداشت در اینجاست که بعضی رابطه بین خدا و پدیده‌ها را از نوع روابط علت و معلولی که بین پدیده‌ها حاکم است می‌گیرند. در یک رابطه علیتی ساده بین دو پدیده، معلول باید با علت خود سخیت و اشتراک وجه داشته باشد. از این رو می‌گویند از خدای واحد چگونه پدیده‌های متضاد جدا میشوند بلکه همانطور که خدا واحد است، پدیده‌ها هم که همه از وجود خدا ناشی شده‌اند، باید وحدت داشته باشند، این برداشت بعضی را به قبول نظریه وحدت وجودی کشانده است بطوریکه در کلیه پدیده‌ها جز خدا نمی‌بینند.

در فلسفه اسلامی این بحث‌ها با عمق و گسترش بسیار طرح و موشکافی شده و بطلان نظریات فوق بخوبی اثبات گردیده است. یعنی اولاً رابطه علیتی بین خدا و مخلوق از نوع رابطه علیتی که بین پدیده‌ها جاریست نمی‌باشد و لذا لزومی ندارد بین خالق و مخلوق چون علت و معلول معمولی سخیت مشترک وجود داشته باشد. ثانیاً نظریه وحدت وجودی با واقعیت هستی و بینش اصیل توحیدی مغایرت دارد و درحقیقت یکی شمردن خالق و مخلوق است و تبدیل خدای مستقل و واحد و قائم بر خود به یک خدای وابسته و مقید به پدیده‌ها و در نهایت مادی یا ایده‌آلیست.

ادامه دارد



آن اختلاف کردند / پس خداوند مومنان را در باره چیزی که در آن اختلاف کردند از جانب حق و به اذن خود هدایت فرمود و خدا هر کس را بخواهد بسوی راه مستقیم هدایت می‌کند.

آیه از دو نوع اختلاف و درگیری سخن می‌گوید:  
اول - تضاد و اختلافی که نتیجتاً فزون‌طلبی و زیاده‌روی یا تجاوز و ظلم نسبت بهم در بین افراد جامعه بروز می‌کند و چنانکه اشاره شد منشا آن پیروی از تمایلات بجای تبعیت از قوانین و حدود مستقل از ذهن و تمایلات افراد و گروه‌ها است.

این کشمکش و تضاد به حاکمیت افراد نوبت و بیدایش دوطبقه مستکبر و مستضعف منجر می‌شود. انبیاء با راهنمایی مردم به حدود و موازین مستقل از منافع و تمایلات افراد و طبقات، محور مشترکی برای عدالت و وحدت ارائه می‌دهند. محور وحدت اولیه نمی‌توانست دوام بیاورد زیرا این محور غریز و منافع مشترک و ضرورت‌های محیط بود که با توجه به فزون‌طلبی انسان بلافاصله به درگیری و اختلاف می‌کشید چنانکه اتفاق افتاد.

دوم - اما محوری که انبیاء عرضه می‌کردند، از آنجا که مستقل از تمایلات و منافع و تشخیص فردی اشخاص بود، می‌توانست پایه مشترکی برای یک وحدت تازه انسانی باشد. مسلم بود که این دعوت مود قبول مستکبرین قرار نمی‌گیرد زیرا لازمه قبول آن دست کشیدن از استکبار و زیاده‌روی و فزون‌خواهی و رعایت حدود است. لازمه تسلط برهوه‌های سیری‌ناپذیر نفس و رسیدن به تقوی و خویشترداری است. قبول برای انسانها و اجرای اصول عدالت و برابری است. بهمین جهت بعضی از این اشخاص به انگیزه ادامه ظلم و تجاوز، خودخواهی و استکبار، و یا زیر بار دعوت و تعالیم انبیاء نمی‌روند و یا سعی می‌کنند «از آن برداشتی به نفع خود» بکنند. بنحویکه قدرت و ثروت آنان در خطر نیفتد. از این پس درگیری بین آنان و مؤمنان به آن اصول و موازین آغاز می‌شود. ریشه این درگیری درکاست و به تضاد واقعی بین این دو دسته با مستکبرین کافر به حقیقت پیام الهی و مؤمنان به رسالت انبیاء در چیست؟ وجه اتفاق افتاد

## ● تجاوز از حدود، ظلم بیکدیگر باعث بروز شکاف و اختلاف و نزاع و کشمکش بین افراد امت اولیه گردید.

قبلاً درباره آن صحبت کردیم یا بیای هم در جامعه انسانی پیش رفتند. از آنجا که علت اختلاف و دشمنی و تضاد در جامعه اولیه، فزون‌طلبی و پیروی از هواهای نفس سرکش بجای تبعیت از قوانین فطری جهان و رعایت حدود و حرکت در مسیر تکامل انسانی بود، لذا هدف دعوت انبیاء بازگرداندن انسان به این مسیر تکاملی و تعلیم قوانین و دعوت آنان به تقوی و تسلط بر خویشتر بود تا ظلم جای خود را به عدالت بدهد و وحدت مجددی نه بطور اضطراری و غریزی و نتیجه اجبارهای طبیعی و اجتماعی، بلکه وحدتی آگاهانه بر اساس انتخاب آزاد و تقوی برقرار شود "کان‌الناس امه واحده فبعث‌الله‌النبيين مبشرين و منذرين و انزل معهم‌الکتاب بالحق لیحکم بین‌الناس فیما‌ختلفو اقیمو ما‌اختلف فیہ الا الذین اوتوه من بعد ماجاءتهم‌الکتابات یغیا بینهم فهدی‌الله‌الذین اوتوا لهما‌اختلفو اقیمو من‌الحق بینه و الله‌بهدی من یشاء الی صراط‌مستقیم" بقره/۲۱۳

مردم امت واحدی بودند (سبب به اختلاف دچار شدند) پس خدا انبیاء را بشارت دهنده و اندازدهنده برانگیخت و با آنان کتاب (مکتب) نازل کرد تا بین مردم درباره آنچه اختلاف کردند قضاوت و حکم کنید و (در رسالت و پیام الهی) اختلاف نگردند جز کسانی که کتاب داده شدند و آنهم بعد از آنکه دلایل روشن بر انسان آمد و اما از روی ستم بیکدیگر (در

## ● چنانکه تاریخ گواهی میدهد در آغاز رهبری آندسته از مردم را که در برابر مستکبرین قیام می‌کردند و هدفشان استقرار نظم تازه و مناسبات عادلانه و توحیدی بود، انبیاء بر عهده داشتند.

در هر برخورد می‌توانست علت یک کشمکش و اختلاف باشد. نزدیک شدن به درخت ممنوعه، که پیش از پیدایش تولید اقتصادی انجام گرفت، نشانه‌ای است از تجاوز و انحرافی که به اختلاف و دشمنی بین افراد امت واحد منجر گردید و سبب شد مرحله‌زندیگ بهشتی بی پایان برسد و همین استعداد تجاوز و ظلم که ناشی از جهل بشر از قوانین تکاملی و حدود فطری هستی و عدم تسلط بر تمایلات نفسانی خود می‌باشد، ضرورت راهنمایی و تعلیم از جانب خدا پیش آمد تا بشر با حدود و قوانین فطری آشنا شود و بر آن اساس به وحدت تازه‌ای که خمیرمایه آن آگاهی و انتخاب آزاد است دست یابد. "قلنا اهبطوا منها جمیعاً فاما یاتینکم منی هدی فن تبع هدی فلا خوف علیکم ولا هم یحزنون" بقره/۳۸ (پس از آن تجاوز گرفتیم هنگی از آن جانب من بیرون شوید. پس چون از جانب من راهنمایی آمد، هر کس راهنمایی مرا پیروی کند، برایشان ترسی نیست و اندوهگین نشوند.

## امت واحد اولیه و سرچشمه اختلافات

با آغاز تجاوز و درگیری و اختلاف و ظلم حیات در بهشت تمام شد. و انسانها وارد مرحله تازه‌ای از زندگی شدند و با آمدن هدایت الهی، دو نوع مبارزه و کشمکش که

انواع نزاعها در تاریخ جنگها و نزاعهای تاریخ بر این اساس بدو دسته تقسیم می‌شوند: یکدسته نزاعهای بین مستکبران، قلدران و جباران و متجاوزان بر سر کسب قدرت و انباشتن ثروت و یا بین توده‌های محروم و زیر سلطه و آریابان مستکبر. باز هم بر سر بهره‌مندی از مواهب مادی - یکطرف برای افزایش ثروت و قدرت و دفاع از آن، یکطرف برای

فراز از مرگ و گرسنگی و تقویت زندگی. ایندسته جنگها در گذشته قسمت اعظم صفحات تاریخ را می‌پوشاند، با این تفاوت که هر اندازه به عقب می‌رویم نزاع بین آریابان قدرت و ثروت یعنی مستکبرین بیشتر بچشم می‌خورد تا جنگ بین محرومان و مستضعفان و مستکبران. علتش اینستکه در گذشته توده‌ها، ضعیف و بردگان بکلی اسیر سرپنجه‌قهارت اقویا و شاهان بوده‌اند و حاکمیت‌اندیشه‌های شرک و فرهنگ و مذهب استکبار و استضعاف بر تار و پود اندیشه‌هاشان مستحکم بود. لذا بندرت توان برپییجی و عصیان داشتند. اما تدریجاً که بجلو می‌آئیم با شورشهای محرومان بطور پراکنده روبرو می‌شویم. قیامهایی که برای کسب لوازم زندگی صورت می‌گرفت شورشهایی برای کشتن آریابان و گرفتن جای آنان. اما این شورشها معمولاً سرکوب می‌شد زیرا قدرت آریابان بر سنت‌های دیرین اجتماعی و بر عقاید و مذهب حاکم و بر وفاداری و عصیت بسیاری از مردم و از جمله لشکریان و بر ثروت بیگران و افسانه برتری آنان استوار بود.

دسته دوم نزاعهایی که بین بخشی از مردم و مستکبرین با دوایدئولوژی و انگیزه متفاوت رخ میداد. چنانکه تاریخ گواهی می‌دهد، در آغاز رهبری آندسته از مردم را که در برابر مستکبرین قیام می‌کردند و هدفشان استقرار نظم تازه و مناسبات عادلانه و توحیدی بود، انبیاء بر عهده داشتند. یعنی حرکت تاریخی اخیر که منشا تحولات رو به توسعه‌ای در تاریخ انسان و اجتماعات شد با بعثت انبیاء آغاز گردید.

بعثت انبیاء و هدایت الهی همان اندازه قدمت دارد که تاریخ انسان. شروع آن مربوط به زمانی است که بشر زیر تاثیر انگیزه‌های سرکش و توقف‌ناپذیر نفس از حدود نیازهای واقعی و موازین حرکت تکاملی انسان بسوی خدا (صیوررت‌الی‌الله) منحرف گردیده و ستمگر شد. بشر در آغاز و هنگامی که در بهشت اولیه بر روی زمین زندگی کرد، بطور طبیعی در فراوانی و نعمت و بهره‌مندی بسر می‌برد و جز به نیازهای جسمانی خود نمی‌اندیشید. وحدت انگیزه‌ها و اقتضای شرایط محیط طبیعی، نوعی سادگی و برابری را سبب شده بو. بشر در این مرحله از تمایلات نفسانی خود تبعیت می‌کرد و به مقتضای ساقه درونی عمل می‌نمود، درست است که از جبر غریز بطور نسبی آزاد گردیده لکن یکسره زیر تاثیر همان کشش‌هاست و با وجود داشتن استعداد آگاه شدن و تسلط بر خویشتر، هنوز در جهل از قوانین و حدود طبیعی و فطری زندگی بسر می‌برد و لذا در معرض انحراف و خطا و تجاوز بود. بهمین دلیل آن وحدت و آرامش نمی‌توانست دیری پایدار بماند. تجاوز از حدود ظلم بیکدیگر باعث بروز شکاف و اختلاف و نزاع و کشمکش بین افراد امت اولیه گردید. جلوه و نمود ظلم و تجاوز بستگی به شرایط محیط اجتماعی زندگی انسان دارد. برخلاف تصور بعضی اولین اختلاف و تضاد با آغاز استثمار اقتصادی بدنبال پیدایش اضافه

## در برابر توطئه‌های

خود را در ایران از سر بکوبند و از ارسال قطعات بدکی و مواد خام برای ادامه کار صنایع موزناژ و وابسته خودداری نکنند. آیا ایست معنای سیاست ضدامپریالیستی دولت، آیا شما براسی شناختی از ماهیت استعماری آمریکا و متحدین آن ندارید - ایست معنای قطع وابستگی اقتصادی با آمریکا - آیا اختلاف ما با آمریکا فقط بر سر اینستکه قول بدهد در امور داخلی ما مداخله نکند! همین بس؟ آیا واقعیتها را نمی‌بینیم - توطئه در ارتش، مداخله نظامی، تحریکات در کردستان و غرب، در خوزستان، در فارس، در سیستان و بلوچستان، در دیگر نقاط ایران کافی نیست و بحران اقتصادی ناشی از وابستگی آیا تا حدی فعالیت کمپانیهای آمریکایی و ارسال مواد از آمریکا حل می‌گردد؟ این که راه سادات است. برای حمایت شما از خوانین چه معنا دارد؟ چرا برگرد خود هاله‌ای از یک جریان سازشکار و متشکک بوجود آورده‌اید؟ چرا قاطع و انقلابی عمل نمی‌کنید و بجای خوانین، بزرگان قوم از سازشکاران، و افراد غیرانقلابی، توده‌های دهقان و کارگر و مردم دلیر و زحمتکش عشایر را بسیج نمی‌نمایید چرا بجای فرماندهان و سران ارتش به توده نظامیان و برادران سپاهی ایستگاه نمی‌کنید؟ امیدواریم کشف توطئه جدید ارتش شما را نسبت به غلط بودن روش گذشته‌تان مطمئن کرده باشد شما می‌خواستید سپاه پاسداران را که نهادی است انقلابی بر





# شریعتی و نسل جوان

نقد ارمند ۱

بهر صورت سربوت او را رقم می‌زد، علی زبان علم و جامعه‌شناسی و تاریخ و قرآن و سبب البلاغه و عرفان و نباش و خورشید و جسم و اختلاط و همورا نگار گرفت با دلی با نسل گمشده خویشتن حرکت کند و حس کرد. "می‌گفت به شما آنچه می‌خواستید که اصلاح دنیا یک احساس دینی و آسان‌نظری و اعتقادی است که هست اما دنیا این نیست".

سما را از اینکه بدانید اسلام بر مبنای اوستایی و ریشه‌دار و رابنده و یویا و بالنده باران شده‌اند. شما با نام قرآن و سبب البلاغه آشنایند اما با نحوی قرآن و سبب البلاغه عریض و سنگان.

سما نام علی و حسن و فاطمه و ابودر و زینب را شنیده‌اید اما هرگز نگذاشته‌اید ابودر و زینب را آسمان که بودند شما نیستید، ابودر را که در پی درهم ریختن حصارهای ننگ‌آلود فقر و بنام طبقاتی بود و زینب را که الگوی سرف و حشمت و شجاعت و مقاومت در برابر اجزای و نسل‌های امیران بر سر راه حرکت و انقلاب بودید در همین دسا و در همین زندگی روزمره و در همین تاریخ و در همین حسی آسانها بود به نسل بریده از خویشتن.

اسان از اسان سخن می‌گفت، گوئی در درون سینه‌اش آتش زبانه می‌کشید که خدایا این چه بوسه و زلالتی و بستی و ددمش می در باره اسان است، چگونه دین تو را و قرآن و پیامبر و وحی تو را وسیله تسلط و سطره غیر آسانی خود در ادامه بهره‌کشی از اسان قرار داده‌اند. در فریادهای علی این بدیده یعنی استعمار و بهره‌کشی اسان از اسان بلندترین بدیده تاریخ بشری می‌رفت.

و استعمار و استبداد را در دوران نبوت ملی شدن صنعت نفت برهبری دکتر مصدق و در دوران کودنای ننگین ۲۸ مرداد و نبوت و مقاومت ملی در سالهای انفرادی نرل‌تلفسه

## ● علی زبان علم و جامعه‌شناسی و تاریخ و قرآن و نهج البلاغه و عرفان و نیایش و خروش و خشم و انقلاب و هنر را بکار گرفت تا دمی با نسل گمشده خویشتن حرکت کند.

بداوم حرکت و انسانی‌مانند بحریف و بوجله و طلا را باز می‌گفت کوش فرا داد و بر اسلام و سبب که گمشده است. بو نداند گریست نه بر رستم که رستم حشمت می‌آورد و مقاومت و با داری می‌آموخت.

در این حرکت که خود هجرتی بود و بگفته خود او آغاز بندگی را هجرتی رقم زده‌است. سسل حویا و یویا را کرد خویشتن جمع نمود و این همه تازه آغاز راه بود که خوب تو، اکنون کنگستی و حیرت و سنگانگی از خویشتن خویشتن را با نسل‌های که انسانی و جامعه خویشتن برده‌ای و این با نسل قدسی است حرکت در این مسیر و جگوئی حل تضادهای راه‌پایه مطرح است.

و اینک در آغاز این راه بر مظاهرهای که سخاوهی فرهنگ و تاریخی را که از گونیه بر قلم و جان و روح بوده هاجاری‌کننده استوار و حکم طی کنی در همین اسنادی را با نسل‌های که در هر لحظه رفتند و در هر قدم به پیشات

خویشتن گمشده در سانس و رنج سربند که تاریخی خود آموخت که سما را آموختند که قرآن را سبیا بر سر سرفها و سرفه‌های عقد و محاسن حشم بردگان و در کنگستان باید بکار گرفت، اما شماست از زینت ماوروم که قرآن را جگوئی و در کجا و در چه شرایطی باید بکار گرفت. زینت این سیرن ابودر نبود، و سلور بکت و شهادت در مجلس برید. در حالیکه فرزند و برادر و سناری دیگر از باران مکنسی خود را از دست داده و اسیر و گرفتار برید و بریدمان بود آینه قرآن بر زبان می‌راند و از کلامی سراره‌های قهر انقلابی قرآن می‌یابید، خطاب به برید فریاد می‌زدند العبدل یابین الطلعا؛ و آنگاه ندای قرآن سوسداد که ولا تحسین الیدین قتلوا فی سبیل اللہ اموایا بل احبا؛ عند ربهم برزقون.

علی "تزاردهای کلام و خطبه" زینب را از س برده‌های ضحیم حریف و وارگوئی می‌بیند و می‌جوایست همگی کوش ترا دهند و قرآن را در من تاریخ و در من روایتی حق و باطل بسوزند و ندانند که نجران جوانان امی از طریق وحی برای هدایت اسان عرضه کرد یک مکتب است. یک جهان بینی است، یک بین تاریخی است که برای آموختن باید رنج بواجه شدن با آموزش یک مکتب بنام تزار را بحال خرید و دهمت‌ها را اندوز

خویشتن گمشده در سانس و رنج سربند که تاریخی خود آموخت که سما را آموختند که قرآن را سبیا بر سر سرفها و سرفه‌های عقد و محاسن حشم بردگان و در کنگستان باید بکار گرفت، اما شماست از زینت ماوروم که قرآن را جگوئی و در کجا و در چه شرایطی باید بکار گرفت. زینت این سیرن ابودر نبود، و سلور بکت و شهادت در مجلس برید. در حالیکه فرزند و برادر و سناری دیگر از باران مکنسی خود را از دست داده و اسیر و گرفتار برید و بریدمان بود آینه قرآن بر زبان می‌راند و از کلامی سراره‌های قهر انقلابی قرآن می‌یابید، خطاب به برید فریاد می‌زدند العبدل یابین الطلعا؛ و آنگاه ندای قرآن سوسداد که ولا تحسین الیدین قتلوا فی سبیل اللہ اموایا بل احبا؛ عند ربهم برزقون.

علی "تزاردهای کلام و خطبه" زینب را از س برده‌های ضحیم حریف و وارگوئی می‌بیند و می‌جوایست همگی کوش ترا دهند و قرآن را در من تاریخ و در من روایتی حق و باطل بسوزند و ندانند که نجران جوانان امی از طریق وحی برای هدایت اسان عرضه کرد یک مکتب است. یک جهان بینی است، یک بین تاریخی است که برای آموختن باید رنج بواجه شدن با آموزش یک مکتب بنام تزار را بحال خرید و دهمت‌ها را اندوز

## ● علی وقتی از بهره‌کشی اسان از اسان سخن می‌گفت، گوئی در درون سینه‌اش آتش زبانه می‌کشید که خدایا این چه توهین و زذالت و پستی و ددمش می در باره اسان است، چگونه دین تو را و قرآن پیامبر و وحی تو را وسیله تسلط و سیطره غیر انسانی خود در ادامه بهره‌کشی از اسان قرار داده‌اند

رحمه و با سروکار داس ما قرآن و سبب البلاغه و سیره و اشمه و پیامبر و تاریخ صدر اسلام، اسلام و تسبیح علوی را شناخت و وارگوئی تسبیح علوی را که هر دو را باید شناخت. چرا که سالهای سال وارگوئی در عمق جان بوده‌ها نشسته است.

علی در این بارگشت دست در دست گمشدگان، به دور برها به اسلام روزگار بعثت و هجرت پیامبر و حکومت علی سفر می‌کرد. فاطمه را دید نه آنجنانکه گفته بودند بلکه آنجنانکه بود. علی را دید، در حکومتش، در تنهایی اش، در نهج البلاغه و روایاتی با فاطمین و مارقین و ناگسین، در نیایش و عرفان و توحیدش و آنگاه همچون حقیقتی بر گونه‌ها با طبریه به همراهان و همدلان خویشتن شایانند.

"دست در دست گمشدگان ره‌جو و سنگان وادی بیعت و سرگشتگی در کوههای مدینه و نام و صحرای رنده به دنبال آن چشمه زلال و صحنای اصیل پیامبر گشت و ابودر را که سخت به او دل بسته بود حسنجو نمود.

و فریاد بلند او را که: در تعجبم که چرا ما شمشیرهای آخته حق خود را با زنی ستانند بار دیگر مروری دوباره کرد.

در جمل و صفین و نهروان چهره‌ها را باز نمود و اسلام علی و غربت او را دوباره بر تاریخ نوشت نه آنجنانکه نوشته بودند.



و جدان بوده‌ها و بردن آگاهی بنام آسپا می‌داست.

پیامبران ره یافته خویشتن در همان آغاز راه آموخت که راه بر مظاهره‌هایی در بیست گرفته‌اند و در میان حق و باطل و در میان اردوگاه حقیقت و مصلحت، فقر و غنا سبزی است تاریخی و ضرورت و تکامل بسوی الله بر از این میان میگردد و این مسئولیت هر فرد در هر دوره‌ایست که بایگاهش را تعیین کند و تما ساجی و بیطرف بودن نه سانسسه اسان است نه مقبول و مطلوب توحید و تسبیح که این ننگ است و مذموم.

آموخت که تما ساجی بیطرف بودن در اسلام و تسبیح حاشی ندارد. چگونه می‌توان مسلمان بود و پیرو راه علی و روایتی مذهب خدعه و تخریب و توحیه ساکت نشست. آنجا که مذموم آگاهی و عصیان و حرکت و جوش و انقلاب، مذهب یونانی و سرف و غیرت و مذهب علی و ابودر و سلمان به مسلح پاسداران تزویر و ریا و خدعه و سیرک و زران‌دوزان و زورمداران بقربانی کشیده می‌شود چگونه می‌توان مسلمان بود و شیعه علی بود و ساکت نشست؟ علی در فرصت کوتاهی که یافته بود بافتضای آموخته‌های مکتبی خود که مرزهای ترسیم شده میان دنیا و آخرت را درهم ریخته بود ما همت استبداد و استعمار و استعمار را از دیدگاه مکتب باز شکافت، علی وقتی از بهره‌کشی

آنجایی و روستیکانه جدا از بوده مردم به هدیه‌های خود حاشی عمل بویانند کناره با حرمانی سل آما مواحه شد که آگاه و هو سبار و حور و قاطع نه سر سانس ذات و نه حقیقت را تریانی مصلحت می‌کرد. ریم با سگری مواحه شد که بر هر چه اسنادات و استعمار و استعمار و استعمار بود می‌بخت، با حرمانی که در س سرف و سارک روسی می‌بخشد و اس دیگر قابل تحمل نبود و سینه اندیشه و تفکر "علی" هم حراس نبود که می‌بایست رژیم شاه او را تحمل کند. بیروی ساگردان و باران و همراهان علی بار و معلم و راهنمای خود را در ریدالهای راه در کنار خود دیدند. علی در کنگه - کاهیا و سنگدما در مارچوشیا و ریدالیا در محطرت و وحش و تاریکی سلولهای رژیم بر سر آنچه که گفته بود و نوسد بود آموخت بود اسناد، خون کوه اسوار، و زینب در سس بازخوشی‌های گمشده و با واک حسن زاده و عتدی و زینب بود و ... هر روز در کنگه، ریمی و غیر سرباز او با زخوش نمودند و بهره‌هزده‌ای را از خود فرو چکان و بیستی سگان در سلول بروی کنار بد تا سیرم و اراد و اولادیش رحمانی کند که گمشده خود اوحسار نشدن تک آخ را هم بردلنای کدانت و آنگاه هجرت بود و سهادت که اس او آموخته بودند و علی با هجرت و سهادت خود کتاب دیگری درباره هجرت و سهادت به همراهان خود ارائه داد، بدرش و بگفته خودی اسناد و برادش در سهادت خویشتن گفت: آنچه می‌توانم با کمال اطمینان بگویم اینست که او به هر آنچه می‌گفت معتمد بود در راه عقیده‌اش از هیچگونه فداکاری دریغ نداشت. . . به روح خودش سوگند، او سسه مرگ بود با ما سخن می‌گفت: من مثل اینکه از زنده بودنم احساس تیرم می‌کنم مثل داشت میبرد، عاشق بود. . .

هجرت و سهادت علی خود صفتاً حرکتیای و جوش‌های جدیدی در جامعه شد و برکت آگاهی و عصیان مبار آورد، اندیشه و تفکر و یاد و راه "دکتر شریعتی" همیشه در قلبهای بنیده برای مکتب و قسط و آزادی زنده خواهد ماند که این وعده قرآن است.

ان‌الذین آمنوا و عملوا الصالحات و سحعل لهم الرحمن ولا

**'پرواز تازینبیه'**

دیشب خیال من - همراه با نسیم سگبال شب‌نورد - تا شهرباک شام تازینبیه رفت آنجا که زینبیه با توی با تان گوینده نظام یزید و یزیدیان آنجا که گوئی - شهر شهادتست - بانگ مؤذنان - پرپر زان زساحت گلدسته‌های شهر تابینه‌بایت دیشب خیال من تازینبیه رفت آنجا که خفته در دل خاک سیاه شام مرد شهید شرق مردی که سالها اسلام را زخون جگر آب داده‌است وین قرن تیره را - روشنگرانه جلوه صفت داده‌است مردی که در تلاطم این بحر پرخروش چون ناخدای کشتی بی‌بادیان‌ماست مردی که یاد او - مرهم برای سینه درد آشیان‌ماست دیشب خیال من تازینبیه رفت آنجا که خفته در دل خاک سیاه شام مردی که سالها - همچون مسیح پاک - بر داری از قلم مصلوب بوده‌است سرباز انقلاب - مرد بزرگ شرق - در شام خفته‌است در خاک پاک شام گنجی نهفته‌است خواهم که با نسیم هر بامداد بوسه زینم بر مزار او شغرم که واژه واژه آن اشک روشنت بسا د تشار او - دیشب خیال من تازینبیه رفت

دیشب خیال من تازینبیه رفت





# ویژگیهای یک قیام مذهبی



متن سخنرانی برادر حبیبالله پیمان  
بنامست ۱۵ خرداد که بتاريخ پنجشنبه  
۵۹/۳/۱۵ در محل جنبش مسلمانان مبارز  
ابراذ گردید.

بسم الله الرحمن الرحيم

انتخاب این موضوع برای بحث امروز  
دلیل ضروری است که همچنان برای  
شناخت دقیق تر انقلاب ایران از سوی نسل  
جوان - در درجه اول - وجود دارد. هنوز  
بسیار اکثریت روشنفکران و برادران

## ● در یک قیام توحیدی اول باید زیر بنای فلسفی جامعه، زیر بنای فلسفی انسان و تفکر انسانها دگرگون شود.

و جوهران جوان مادر برداشت از چگونگی  
این تحول و جنبش، و نوع برخورد با آن،  
و موضعی که می بایست اتخاذ بکنند  
همهگی وجود ندارد، یا وحدت نظر  
نیست. آراء و عقایدی کاملاً متضاد  
و مخالف هم - چه نسبت به تحلیل این  
انقلاب و تحول و چه روند آن در جهت  
تحولات آینده و نقشی که روشنفکر متعهد  
باید نسبت به این انقلاب داشته باشد -  
وجود دارد. این اختلافات و تضادهای  
فکری و برداشت ها گنگاه سبب نوعی باس  
و بی تفاوتی در بعضی از جوانها میشود.  
انتظاراتی که معمولاً از انقلاب داشتند و  
در دل و مغز میپروراندند و براساس آنها  
حرکتشان را در این جنبش آغاز کردند -  
برآورده نمی بینند - و همین عامل سر -  
خوردگی و بی تفاوتی است. اگر هم بی  
تفاوتی بوجود نیاید وقتی تحلیلی  
نیباشد، تصمیمات و تعهدات ما بصورت  
عکس العمل هائی، در هر مقطعی و در هر  
مرحلهای متناسب با اوضاع و احوالی که رخ  
میدهد ظهور میکند. بنابراین ما فاقد یک  
روند تعیین شده نیامیم تا شناخت قبلی، بوده  
و ممکن است مطابق با شرایط روز و آنچه جو  
سیاسی و تبلیغاتی ایجاب کند -  
عکس العمل نشان بدهیم. این بدترین  
حالتی است که ممکن است یک روشنفکر  
بدان مبتلا شود - یعنی بدون داشتن یک  
شناخت و تحلیل صحیح - تابع جریانها  
روز بشود - برای اینکه انقلابی را بشناسیم  
باید موقعیت صحیح خودمان را در آن  
انقلاب تعیین کنیم، باید هم نیروی محرکه  
و هم اهداف و غایباتی را که انقلاب بسوی او  
در حرکت است شناخته باشیم. اگر در این  
زمینه توافق وجود ندارد جای تردید  
و شکفتی نیست برای اینکه ما در تاریخ از  
قیامها و انقلابات زیادی آگاهی داریم که  
هر کدام انگیزه ها و محرک هائی خاص خود  
داشتند و مکتب ها و فلسفه های مختلف  
تاریخ و جامعه شناسی هر کدام بنوعی انقلابات  
و تحولات را تبیین کردند. آنچه در یک  
انقلاب اهمیت دارد، نقش انسان است. ما  
نمی توانیم انقلاب اجتماعی را از مسئله  
انسان که هسته اساسی، عنصر تشکیل  
دهنده و گوهر حرکت یک قیام و انقلاب -  
اجتماعی است جدا و مستقل ارزیابی کنیم.  
تا انسان را بشناسیم تا محرک ها و واقعیات  
وجودی او را درک نکنیم نمی توانیم تبیین  
صحیحی از انقلاب اجتماعی داشته  
باشیم. مکتب های مختلفی درباره انسان  
بحث کرده اند و شما کم و بیش بدانها  
آشنائی دارید. ما باید بین دو شناخت  
اساسی از انسان تفاوت بگذاریم که بر مبنای  
همین دو شناخت - دو نوع تبیین و دو نوع  
حرکت اجتماعی تاریخی را میتوان از متن  
حوادث تاریخی بیرون کشید جدا کرد.  
این دو نوع شناخت یکی شناخت مکتب  
توحیدی از انسان، و دیگری شناخت مکتب  
غیر توحیدی - صرف نظر از اختلافات و  
تضادهائی که بین خودشان در تعریف  
انسان وجود دارد - میباشد. در مکتبی که  
انسان غایت آمال و آرزوها هدف های  
اجتماعی به حساب آمده و اصالت داده  
شده - و انسان از اسارت طبیعت و خدایان  
و همه نیروهای اجتماعی و تاریخی آزاد شده  
است و آزادی مطلق برای انسان و تضایلات و  
انگیزه هایش قائل شده اند - بن بستى که

که قدرت های امپریالیستی دنیا را بین  
خودشان تقسیم کردند و در نزاع و جنگ  
دائمی برای سلطه همه جانبه بر جهان نه  
تنها بر کره زمین - که این رقابت بر  
کینکشانها و سزارها هم سرنو پیدا خواهد  
کرد. این جنگ برای چیست؟ آیا برای  
همین است که ربع کره سرنگی کند و در  
خارای از کره و سرما و آفتها مصون  
مانند؟ مسلماً نه. چرا که آنچه که دارند  
برای سلبون ها انسان است نه برای یک  
انسان. پس معلوم است که انگیزه فزون -  
طلبی انسان برای بقا و امنیت حد و برزی  
ندارد.

آنها که فاسد و سورشهای توده های  
نحت ستم و کرسکی و فقر بوده است، آنها  
سخاوتشان آنچه را که صاحبان قدرت و  
بول از آنها گرفته بودند، آن آزادی، آن  
رفاه، بهره مندی، مسکن و امنیت را بدست  
آوردند. آنها هم انگیزه شان همین بوده  
است که این نیازهای مادی و جسمانی را  
ناامن کنند. اما اگر همان مردم محروم،  
همان برده های فراری و سوری صاحب  
قدرت شدند، در حد نیازشان محدود  
نمیدادند. آنها هم ادامه میدادند. اگر  
انگیزه همچنان رفع نیازهای مادی و جسمی  
باشد، رفع نیازهای اقتصادی باشد، آنها  
هم رفتی بقدرت رسیدند و امکانات بدست  
آوردند و سوزی و حسی نمی شناسند.  
او هم باید بیرون. تا کجا؟

همچنان باید جلوی خود را باز کند و هیچ  
سدی مابقی را انسان در برابر ناامن  
خواستهای خودش قبول ندارد. تمام  
اظهار آسانها را می شکافد تا نیازهایش  
را ناامن کند.

اما تمام تاریخ از این نوع شورش ها و  
جنگها و سیزها تشکیل شده است. مانع  
دیگری از قیام و انقلاب هم داریم. در  
انقلابات و شورش های مردمی از نوعی که  
کنیم، بوده ها در برابر قدرت های  
سنگر بودند برای ناامن نیازهایشان  
اندیشه و آرمانهای عدالتخواهی را دنبال  
می کنند بدین دلیل است که عدالتخواهی  
و برابری مانع زیاده طلبی قدرتمندان است  
و موجب تقسیم متساوی ثروت میباشد، نه  
اینکه عدالت خواهی و برابری فی نفسه  
عدالت دارد، بلکه برابری و آزادی

اساسی که نیازهایش دارد - اساسی که می-  
خواهد بر طبیعت سلطه و در پی نیازهایش  
با تضایلات کام بردارد - اساسی که هر چه  
بدست میآورد باز هم برای او کم است -  
اساسی که در ناامن نیازهای مادی - در  
ناامن غذا و حوازی و وساک... - حد  
و برزی نمی ساند. و جنگهای تاریخی و  
بناح طبقات و تنازع بقاتی که در تاریخ  
حاکم برده اند، اساسی است بر همین  
اساس طبیعی - این ستم مادی و جسمانی -  
اسوار بوده است. این یک تعریف از انسان  
است که واقعت هم دار دوانسانی ذهنی  
نیست و وقتی انقلابات تاریخ را از این  
بعد نگاه کنیم هدفش تنها آرزای ناری  
انسان و برآوردن همه نیازهای مادی  
وی است. از این انسان فقط همان تعریف  
انسان مادی و انسان اقتصادی حاصل  
شود و هر اندازه خواهم روی  
استعدادهای عالی بر انسان - چند تفکر،  
آزاد بینی و ارزشهای غیر مادی - تک  
شود، چون بکار نایب و نقطه انگشتی در  
خارج از وجود انسان برای ارزشها نیست.  
همه اعتباری و ذهنی است و راجع آنجد  
که واقعت عینی میدادند باز هم نیازهای  
مادی انسان است. یک فو: محرکه انقلابات  
میتواند همین باشد آفتهائی که محرومند -  
میخواهند از محرومیت در آید - اگر  
گرسند، میخواهند سیر شوند - خانه و  
مسکن ندارند باید بدست میآورند  
و یا آفتهائی که کم دارند، بیشتر  
میخواهند، آفتهائی که در معرض تهدیدند  
برابر قدرت هائی با نیروی بیشتر از خود  
هستند، باید از خودشان دفاع کنند و در  
این مسابقه برای قدرت و بهره مندی مادی  
بسی بیفتند. اینهمه جنگها و نزاع ها در  
تاریخ قسمت عمده اش مبارزه برای قدرت و  
سلطه بر جهت افزودن بر ثروت و توسعه  
تلیرو استعاری است. این نزاع یا بین  
رضای قدرت است - شاهان و امپراطوران و  
سرکشان - که هر کدام میخواهند سرزمین -  
های دیگران را هم زیر سلطه خود در  
سازند، و یا درین بوده های محروم و  
کردنیگان تاریخ در جریان است. اما در  
هر دو یک انگیزه بیشتر وجود ندارد، هر  
دو میخواهند که بهره مند شوند. هر دو  
سخاوتند که این حیات مادی را حفظ کنند  
و در برابر مرگ و فقر توای برک را از  
خودشان دفاع کنند. منتهی آن شاهنشاه  
ایران فکر میکند که اگر قدرت امپراطوری  
روم وجود داشته باشد هر آن در معرض  
تهدید است - پس باید تضر او را هم  
بر سر سلطه خودش در بیاورد تا احساس  
است کند. هر کردنیکی تاریخی، هر کسی  
که قدرت دارد، هر انسانی که در این مسیر  
کام بردارد و جز این انگیزه زندگی  
کند، نمیتواند در برابر وسوسه افزودن  
بر ثروت، مقاومت نشان بدهد چرا که هر  
جا که می رود یک تهدید دیگری هست و  
محدودیتی وجود دارد و دشمن و رقیبی،  
پس باید قدرتش بیش از او باشد تا احساس  
امنیت کند. اگر قلعه اش نیرومند تر از قلعه  
دشمن نباشد ممکن است، توپ آن، این را  
از بین ببرد. سلاحهایش بیشترند تر نباشد،  
مترسد که رقیب نابودش کند. مسابقه

بدست میآورد اما حالا تازه اول مسکل و  
دشواری است. این انسان آزاد شده و  
این انسان رها شده دارای قدرت و ابزار  
زندگی، تازه در برابر یک سؤال بزرگ  
قرار گرفته است، که باید چگونه زندگی  
بکند و کدام انسان باید ملاک و معیار و  
سرمشق باشد. آیا ما از انسان یک تعریف  
داریم؟ یک نمونه واحد و سبب مشخص  
نوعی داریم که آرا ملاک و معیار قرار  
دهیم؟ در تاریخ نمونه هائی از انسان که  
هم آزاد بودند و هم قدرت داشتند،  
یادند. اگر ما انسانهای اسیر سربلند -  
های قدرتهای سلطه را نمونه یک انسان  
بدانیم - چرا که از آن ارزشها و استقلال  
وجودی خویش محروم شده اند و هویت  
انسانیشان را زیر سلطه حکام ستمگر از  
دست داده، از خوددیگانه و اسیر در نظام  
سلطه، در مذهب و خدایان حاکم و در  
فرهنگ و اعتقادات و خرافه های حاکم  
میشوند - اما در تاریخ، همه انسانها  
اینگونه نبودند. انسانهای آزاد هم  
داشتیم. در آن برداشت، انسان نمونه  
کسی است که هم آزاد باشد و هم قدرت  
داشته باشد یعنی بتواند آنچه را در درون  
انسان است نشان دهد و آن نازی را که  
دارد برآورده سازد، بنابراین نام  
استعدادها و خصیصه های یک انسان را  
در عمل و شخصیت خودش ظاهر و  
آشکار کند. با این تعریف، بسیاری از  
کردنیگان و جباران نمونه این انسانها  
هستند، برای اینکه اینها آزاد از هر سلطه  
فکری و قدرت های مادی بوده اند. فرعون  
برای خودش حاکمیت مطلق داشته است، او  
خود خدای جامعه خودش بوده است. او  
نمی توانست دیگر در یک قدرت بالاتر از  
خودش، از خود بیگانه فرض شود و توانائی  
ابراز وجود، توانائی ارض تاملات و  
بازمدنیاس را هم داشت. فرعونها و



چنگیرها و آسلاها و اروپا و نظائر این  
شخصیت ها در تاریخ کم نبودند که هم  
آزاد از هر قید و بند اجتماعی و سیاسی و  
قانونی بودند و هم قدرت مادی - از نظر  
سلاح و ابزار و وسائل بهره مندی مادی -  
در اختیارشان بوده است.

اینها نمونه های یک انسانند و در  
برابریان انسانهایی داشتیم نظیر انسانها  
شخصیتهایی که تاریخ را ساختند و انقلابات را  
بنیان گذاشتند. آنها انسانهایی بودند  
آزاد از هر اسارت فکری و فرهنگی نظام حاکم  
زمانشان.

کدام نمونه انسانی را می خواهیم الگوی  
نظام اجتماعی آینده مان - الگوی انسانی -  
در آینده قرار بدهیم. انسانی که در نوع  
انسان طبیعی ارزیابی میشود، انسانی را که  
ساخته تاریخ و محیط طبیعی خودش است  
جز با همین نیازهای مادی و طبیعی نمیتوان  
شناخت، این انسان را چه کسی به ما معرفی  
میکند؟ علم از این انسان چه تصویری ارائه  
میدهد؟ تصویری که تاریخ کامل طبیعی  
داروینیسیم و با مکتبهای تکامل یافته ترش  
ارائه داده اند و ما اکنون در پیش رو  
داریم.  
یک بعد اساسی تاریخ مبارزه انسان برای  
این بوده است که واقعت وجودی - یعنی  
واقعت طبیعی انسان - تحقق پیدا کند.

راهس تلاش کردند و امروز پیشرفت علم و  
تکنولوژی این قدرت را به انسان داده است،  
انسانی که باز چه، طبیعت بود، باز چه؟  
سپل و طوفان و زلزله و سرما و گرما و قحطی  
و گرسنگی، و ناچار به آوارگی در طبیعت و  
دنباله روی از حوادث طبیعی بود امروز بر  
طبیعت و دنیا سلطه است و ابزار زندگی  
کردن را بدست آورده است و با سرعت و بعد  
شباب همچنان در حال پیشرفت است و بعد  
دیگر هدف مبارزات تاریخی و انقلابات این  
بود که انسان را از هر چه بر او تحمیل  
میشود آزاد و از هر چه که آزادی عملش را  
در برآوردن نیازهای درونیش میگیرد رها  
کند.

دو تا از هدف های اساسی انسان،  
قدرت و آزادی بدست آمد و تصور میشد که  
اگر ما انسان را از زندانها و زنجیرهایی که  
دست و پایش را بستند آزاد کنیم و از ضعف  
به توانائی برانیم دیگر مسئله ای برای  
انسان نمی ماند چون هر چه هست دیگر در  
درون انسان است - غایت و جهت راه  
انسان است. پیش از آنکه انسان شناخته  
شود، دیگران بودند، خدایان بودند،  
طبیعت و قانون اجتماعی و نظام سیاسی  
بود، اما حالا رسیدند به آنجائی که به  
انسان اصالت داده اند. برای انسان چه  
چیز هست؟ هیچ. ما آدمیم انسان را آزاد  
کنیم و فرصت بدهیم تا آنچه میخواهد

## ● روشنفکر متعهد که می خواهد ادامه دهنده رسالت انبیاء باشد، باید کار آنها را انجام دهد و بتواند بروجدان و شعور خدائی انسانها و توده ها آتشی بیفزورد و آنها را شعله ور کند.

قدرتمند شدن برای حفظ بقا، نا در این مسیر  
است حدودی ندارد و بالاخره برخورد  
بسی میآید و یکی از دیگری را نابود میکند  
تا باز قدرت های دیگری سر بلند کنند و  
بناح جدیدی. از آغاز تاریخ که انسان  
زندگی را آغاز کرده، از زمانی که خانواده  
و قبیله بود نزاع وجود داشت، این قبیله  
و قبیله دیگری جنگید تا منطقه صید و  
شکار او را تصاحب کند یا افراد آنرا به  
بردگی بگرداند و نیرو و لشکرش را اضافه کند  
و ثروتش را و زمینش را، و بعد از آنهم که  
پادشاهان کشورها و امپراطوریها بوجود  
آوردند باز هم این وضع بوده است تا امروز  
بقیه در صفحه ۹

# نابود باد امپریالیسم و پایگاههای داخلی آن، لیبرالیسم و ارتجاع





های غیر مذهبی شعاری جز تا سن عدالت در بهترین بومش، تا همین نان، غذا، مسکن و سایر مایحتاج مادی نمیتواند برانگیزاننده باشد. بهمین جهت کسانی که این نوع تاریخ را تفسیر میکنند، حرکت توده ها را از کجا شروع میکنند؟ میگویند از خواست های صد در صد مادی و صنفی حرکت اجتماعی آغاز میشود. تکلیفی هم اگر وجود دارند به بدین صورت است که انگیزه ها را عوض میکند بلکه پاسخی که برای ناآمین آنها هست سیاسی میشود. بدین معنی که اگر کارگران در نظام سرمایه - داری استثمار میشوند و از کار و فرآورده های ساخته خود محرومند با این دید - جز به انگیزه بدست آوردن پول بیشتر، مزد افزونتر و سایر مزایای مادی نمیتوانید آنها را وادار به مبارزه کنید. پس مبارزات صنفی برای کم کردن کار و افزایش دستمزد اولین انگیزه مردم برای حرکت است و بعد تنها تغییری که باید بدهند اینک به مردم بجهانند که تنها گرفتن پول زیادتیر از کارفرما، یا کم کردن ساعات کار تا زمانی که کارفرما وجود دارد فایده ای ندارد. باید سیستم را عوض کنیم، و مبارزه اش را بدین ترتیب سیاسی میکنند و میخواهند سیستم دیگری که نفی مالکیت خصوصی را میکند حاکم شود. ولی باز در اینجا انگیزه، همان ناآمین نیازهای مادی است و شعاری که طرح میشود نیز همین است. اما در قیام های انبیا شعاری جز این مطرح میگردد. همه قیام ها را هم که ما در تاریخ معاصر شاهد آن هستیم و با انگیزه های مذهبی است در آنها، برای مردمی که ایمان به آن ارزش ها و جهان - بینی را دارند صحبت از نیازهای مادی کافی نیست. او باید برای آرمانهای بزرگتر مبارزه کند. برای خدا مبارزه کند. مبارزه د رزاه خدا مفهومی نفی خواسته های مادی نیست، مفهومی نادیده انگاشتن ظلم و ستم اقتصادی نیست. در یک قیام مذهبی، در یک قیام توحیدی اول باید زیر بنای فلسفی جامعه، ز بنیای فلسفی انسان و تفکر انسانها عوض شود. اگر مبنای تفکر انسانها برآوردن و ناآمین نیازهای مادی باشد، بعد که این تفکر به قدرت برسد و بصورت یک سیستم اجتماعی در بیاید باید بدینال همان شعارها برود چون برای نیازهای مادی حد و مرزی نیست - شناسد باید همچنان آنرا دنبال کند و بدین ترتیب میدانی تازه برای تجدید طبقات اجتماعی و تشکیل حکومت های طبقاتی جدید خواهد بود. چرا در نظام های سوسیالیستی ما شاهد تکوین نوع تازه ای از طبقات اجتماعی هستیم؟ چرا استیکار از بین نمیرود؟ چرا حالیکه انقلاباتی که صورت گرفته برای عدالت و آزادی و نفی استثمار بوده است. برای از میان بردن دولت و حکومت و دادن قدرت به مردم و شوراها بوده است. اما در عمل باز هم نوعی استیکار و خود محوری و مرکزیت و نفی اراده توده ها وجود دارد، چرا که زبنیای فلسفی آن نوع قیام و تفکر انسانی، دنیا پرستی است. دادن بهره مندیهای مادی است. منتهی نه به یک عده، به همه مردم. در سیستم عدالتخواهی بازم این دنیا باید بین همه تقسیم شود و همگان از آن بهره مند گردند اما بعد از این چه؟ آیا آرمانی و انگیزه ای و هدفی برتر و وری اینها وجود دارد؟ و آیا چگونه میشود جلوی انگیزه های زیادمد طلبی انسان را گرفت و نیاز اصیل انسانها را برای باقی ماندن و برای جاودانه کردن موجودیت خودشان برآورد؟ ادامه دارد

میدهم چیز دیگری میسوم. اگر شخصیت امروز را فدا کنیم، شخصیت دیگری بدست میآورم چه بدانم و چه ندانم. بولی که شما از دست میدهد، چیزی بدست میآورید و ارزش معنوی را هم که از دست میدهد چیزی جایگزینش میشود حال ممکن است خودتان هم ندانید. آنکی که فکر میکند مطلقا ایثار مینماید و در برابر چیزی بدست نمیآورد، آگاهی به قانونمندی هستی و زندگی ندارد. قطعا تغییر تندی در کار هست. و اکنون که اینچنین است اگر برای موجود غیر انسانی قابل قبول باشد که ناگاهانه خودش را در مسیر شدن قرار میدهد و سرنوشت خود را در اختیار نیروهای حاکم بر خودش قرار دهد که هرگونه خواستند،

**● اگر در نظامی که بعد از انقلاب اجتماعی شکل می گیرد، انگیزه های فلسفی توحیدی حاکم شود، خود بخود امکان بروز ظلم و ستم و نابرابری و استثمار و تمرکز قدرت و ثروت وجود نخواهد داشت.**

تغییرش دهند و هر چه خواستند از او بگیرند و یا به او بدهند. این برای انسان قابل قبول نیست که ندانسته در مسیر تغییرات و تحولات قرار بگیرد که از آینده آن آگاه نیست. تفاوت اساسی انسان با سایر موجودات در این است که میداند و باید بداند که به کجا میرود. اگر مانست به آینده خود ناگاه باشیم بعد اساسی وجود انسانی را نداریم، از دست داده ایم. اینجاست که بصیرت و خودآگاهی ضرورت وجود انسان است. خودآگاهی نسبت به آنچه که دارد و آنچه باید بشود و سرنوشتی که در انتظارش است. ما باید آگاهانه قدم برداریم - و نباید کورکورانه در مسیر تحولات قرار بگیریم و نباید اجازه دهیم برای ما سرنوشتی را انتخاب کنند که خود نمی شناسیم و چون موجودات غیرآگاه به هر جا خواستند ما را ببرند - زیرا انسان نه فقط قدرت خودآگاه شدن دارد که انتخاب گر نیز هست و انسان مسئول سرنوشتی است که بر او تحمیل میشود. پس ما نباید اجازه دهیم که برای ما تعیین سرنوشت کنند، در اینصورت آن امانت خدائی که به ما واگذار شده است به زربا افکنده ایم و له کرده ایم. و آن امانت جز این نبود که مسئولیتی سنگین و دشوار و اضطراب آور را شجاعانه قبول کنیم و چون انسان خداگونه به انجام برسانیم. البته نداشتن مسئولیت خیلی راحت است، هیچ اضطراب و دغدغهای هم ندارد. ما بگذاریم دیگران بر ایمان فرمان برانند و خود را در برابر یک قدرت ماورائی، در برابر یک سازمان و تشکیلات یا رهبری یا حکومت تسلیم کنیم تا آنها دست ما را بگیرند و قلادهای برگردن ما بیافکنند و هر جا خواستند ببرند، و ما نیازی به فکر کردن و انتخاب کردن هم نداشته باشیم. این خیلی آسان است و اکثریت هم ممکن است بپذیرند. در اینجا دیگر آن خودآگاهی بدست نیامده است. در قیام مذهبی اولین انگیزه اساسی خودآگاهی است - که باید بوجود بیاید - وقتی یک چنین خودآگاهی بود وقتی که چنین دیدی نسبت به حیات در برابر چشمان انسان باز شد می بینید لازم نیست محرک آنها صرفا برآوردن همین نیازهای جسمانی باشد. این تفاوت را مادر تمام قیام های مذهبی و غیر مذهبی می بینیم. در قیام -

انسان بی نهایت طلب بکناید. انسانی که میخواهد به آنچه که دارد، قانع باشد. این یک واقعیت است. یک قانون و اصل ثابت است که انسان دائما و عتبار در راه تلاش برای بیشتر شدن و تحول و تکامل است. ما نخواهیم جلوی ضرورت ذاتی مان را بگیریم. کدام برداشت، کدام توصیف از انسان میتواند این واقعیت را عین کند و راه را برای شدن ذاتی انسان تا بی نهایت باز نگاه دارد؟ نتیجه آن تقسیم مادی از انسان - صرف نظر از اختلافات و برداشتهایمان از انسان که همه به بن بست میرسند - خاکستری همین انسان بر سایر انسانها خواهد بود، چرا که نفی جهان بینی انسانهاست که باید حاکم بر جامعه شود. اسم های جدیدی که انسانها بوجود آورده اند حاکم میشود و این اسم ها حاصل ذهن انسان و برآورده نیازهای همین انسانها در همین محدوده مادی است.

اما وقتی دیدگاه توحیدی انبیا مطرح و حاکم شود. آنوقت ارزشهای مادی مفهومان در جسم انسان عوض میشود - آنچه که ابدی آله بود - وسیله میشود، آنچه که مطلق بود، نسبی میشود. نان و غذا برای زنده ماندن است، اما زنده ماندن، خود هدف نیست، که وسیله ای است برای تکامل و تعالی، چرا که این نوع زندگی راهزگر نمیتوانیم جاودانه کنیم و ناچار باید این مرحله زندگی را بخاطر یک زندگی عالیتر فدا کنیم. این قانون تکامل و بقا است. اگر ما همیشه حاضر و آماده باشیم تا آنچه را داریم از دست بدهیم، چیز زیادی بدست نمیآوریم. هر موجودی که قدرت نفی موجودیت فعلی خودش را

نداندند باشد، نمیتواند در شکل تازه نری، در شکل معنالی و متکاملی بروز و عرض اندام کند. ما همیشه باید در حال نفی وضع موجود و در حال ضرورت و شدن باشیم، پس باید راه مانا بی نهایت بسوی کمال باز باشد و باید برای مراحل بعدی هم واقعیت قائل باشیم. این میشود که یک اندیشه دهنی و خیالی را بیرونی و برایش بجنگیم و در راهش آنچه که داریم از دست بدهیم. شما تا وقتی که مطمئن نشاید چیز بهتری بدست میآورید حاضر نیستید آنچه که در مشتتان است، بدهید و فدا کنید. اگر هم اینکار را بکنید فریب است و بعد از بخود آمدن احساسی پشیمانی میکید. ممکن است کودکی را تحت تأثیر احساسات وادار کنند چیزی را که دارد از دست بدهد، بی آنکه چیزی بدست آورد ولی بعدا سر عقل می آید و از جهل خود



پشیمان میگردد. اما یک انسان آگاه باید بداند آنچه را که از دست میدهد چه چیز بعدی بدست میآورد، اینهم دلیلی دارد. این سوداگری نیست. این واقعیت است در هر حال شاقوتی چیزی از دست میدهد، بجای آن چیزی بدست میآورد، چه بدانید و چه ندانید. مهم نیست که ما ندانیم. انسان نیست نمیشود و هیچوقت خلا وجود ندارد، چون خلائی و نیستی وجود ندارد، پس من اگر خودم را از دست

که در تمام های بخشنید خدائی از برودند زندگی بشری خودش است. آن روح خدائی بوجود در وجودش را بارز کند. انبیا باید کمک کنند تا این خودآگاهی توسط انسان بدست آید و استعدادهای دیگری را که در وجودش هست شناسد و برای آنها تلاش کند. این باعث میشود که افق دید انسان عوض بشود، حیات را در محدوده حواسها و نیازهای مادی جسمی اش محدود و وقتی سازمان معنوی او آن بعد خدائی به

**● این روش ضد توحیدی - که هر کس در حصار مرزهای فکری خویش محصور بماند و خودش را مطلق کند - دارد حاکم می شود و این گرایش خطرناکی است که جامعه را از تحول تکاملی باز خواهد داشت.**

روح تعالی بحر انسان است آنگاه بد دیگر نمیتواند فقط برای عذای بسیر و بول و قدرت بسیر مبارزه کند. او بسیر خود بسوی آینده شناخته است. انبیا توده بحرکه نارهای در بست سرانجام و جامعه و تاریخ فرار میدهند. اگر در آن مبارزات و قیامها تنها توده بحرکه بدست آوردن نیازهای همین زندگی مادی بود، اینجا یک افق تازه در برابر حیات و مفهوم حیات باز شده است که از این زندگی مادی آغاز میشود و نه یک حیات معنوی، یک حیات جاویدان متصل میگردد. این دنیاترین کاری است که انبیا میکردند و رسالت از این بود که در حالیکه از اسارت زندگی بشری بالقوه آزاد بود در فعلیت خودش هم آزاد بود.

حرکت اساسی تاریخ انسان مبارزه با جبرها و مبارزه با انگیزه های کورمادی است و دیدن این انگیزه ها در برهه سنجایی جدید از زندگی، یعنی همان شخصی که انبیا میدهند، که در آن ارزش های مادی قابل تبدیل به ارزش های معنوی است و این ارزش های معنوی هستند که ثابت و پایدارند و ارزش های مادی همه از بس میروند. حیات جسمانی ما، هر اندازه هم برای حفظ آن تلاش کنیم، بالاخره بعد از چند سالی تمام میشود و همه تلاشهای انسانی، علمی و فنی نمیتواند بس از چند سال بر عمر انسان اضافه کند. همه جباران تاریخ نیز که قدرت ها و ثروت - هایشان را برای حفظ این حیات نگار بردند، نتوانستند بر برگ غلبه کنند. این واقعیت تلخ از دیدگاه تنگ این نوع انسانها، خودش را تحمیل کرده و هیچکس نتوانسته از برابرش فرار کند. انبیا نشان دادند که اینها حرکت انسان یک بن بست نیست، یک کوچه کور نیست. این نیست که با مرگ زندگی همه چیز تمام بشود، و در نتیجه انسان تمام استعدادها و نیروی خود را در همین محدوده تنگ نشان بدهد. بلکه دیوار هم قابل شکستن است، پشت این دیوار هم فضائی وجود دارد، پشت این دیوار هم زندگی است و راه ادامه دارد. این پیام، جوهر اصلی پیام

انبیا است، که ای انسان، ای بشر، تصور مکن که محدوده حیات و تلاش تو در همین چهار دیواری است که تو با این چشمان مادی خودت و با قدرت فیزیولوژیک این چشمان مینوایی ببینی، و تا زمانی که این بینش و جهان بینی، این تلقی انسان از زندگی و حیات دگرگون نشود، هیچچیز از مسلک ها و هیچیک از برداشتهای که تا کنون از انسان ارائه شده اند نمیتواند این بن بست را با فرار دادن راهی در برابر

بفد از صفحه ۷  
عبداللخواهان وجود ندارد؟ اتر جز انسان با نیازها و آرزوهایش چیزی در این جهان وجود ندارد. سر عدالت هم اعتباری است، نسبی است. امروز که بن محروم و گرسنگانم صمغ، دنبال عدالتم ولی فردا که قوی شدم برای من عدالت دیگر مفهومی ندارد. قانون دیگری برای من ارزش و نفی پیدا میکند. به همین دلیل است که بی سننه آتیانی که

**● این روش ضد توحیدی - که هر کس در حصار مرزهای فکری خویش محصور بماند و خودش را مطلق کند - دارد حاکم می شود و این گرایش خطرناکی است که جامعه را از تحول تکاملی باز خواهد داشت.**

در تلاش برای کسب قدرت هستند وقتی که در زمانند شدند مفاهیم سابق نزدشان، نهادهای توحالی میشود که فقط وسیله توحیه و برتری جوئی و استیکارشان است. و این دائما در همه وقت و همه جا تکرار شده است. این خلدون شرح میدهد که وقتی شاه حاکم است این بعنوان مبارزه، علیه زورگوئی و استبداد و خودسری و زور و ستم و آذینگی آن شاه و آن رئیس قبیله قیام میکند و توده ها را به مبارزه دعوت مینماید که آنها باید آماده باشند و بجنگند و شمشیر بکشند و در برابر توب و گلوله بایستند اما همینکه آنها بیروز شدند و قدرت را بدست آوردند و به آن تفویض کردند تمام اینها فراموش میشود و آن توده باید برایش بجنگند تا قدرتش را حفظ کنند. آن عصیانی که در برهه همبستگی قبایلی و با همبستگی روی آرمانهای انسانی و عدالتخواهانه بوجود آمده بود و به آنها نیرو میداد که علیه دشمن بجنگند تغییر پیدا میکند و به این صورت در می آید که حالا دفاع کنند برای حفظ قدرتی که من دارم، رهبرشما، شاه شما، پیشوای شما. آنها باید بجنگند که این آقا برتری و حاکمیتش را حفظ کند، تا باز رقیب دیگری با اندیشه ها و آرمانهای ضد ظلم و ستمگری قیام کند و جای قبلی را بگیرد. وقتی که امریکائیا هم در برابر انگلش ها قیام کردند هدفشان جز بدست آوردن آزادی و استقلال و رسیدن به عدالت چیزی نبود، به این وسیله توده هایشان را بسیج کردند برای آزادی و استقلال به استقبال مرگ بردند. اما بعد از آنکه حاکمو صاحب قدرت و نیرو شدند تمامی اینها فراموش شد و خود از خونخوارترین و تجاوزگرترین قدرت های روی زمین شدند.

همه حرکت ها و جنبش های تاریخی که با این انگیزه ها آغاز کردند و به پیروزی رسیدند، سرنوشتی جز این نداشتند و نتوانستند داشت چه که آواز راه وجود همین انسان است با این نیازهای بی - آنکه این ارزش ها و آرمانهایی که صحبت شد اصالتی مستقل و وجودی مستقل از انسان برایش قائل باشند.

در برابر این نوع قیام ها، قیام ها و انقلابات مذهبی قرار دارند. منظور از مذهبی، قیام های توحیدی است که انبیا پایه گزار آن بودند و انسانها ادامه دهند. تفاوت اساسی در اینجا، در قوه محرکه و هدفهای است که این قیامها دنبال میکنند - ( اگر در اینجا از بعد معنوی وجود انسان صحبت میکنم نباید تصور شود که وجود انسان را دو بخش مستقل و جدای از هم میدانیم. وجود انسان یک وحدت کامل دارد، تجزیه ناپذیر است. اگر میخواهیم انسان را کامل و صحیح ببینیم باید در همه ابعادش ببینیم) کاری را که انبیا کردند این بود که به انسان آن هویت واقعی خودش را، وجود تمام خودش را نشان بدهند. انسانی که فقط در بعد وجود طبیعی و مادی شناخته میشد، در فطرت انسانی اش هم معرفی و شناخته شود. اول انسان را به خودآگاهی برسانند - خودآگاهی به این معنی که بر تمامی امکانات وجودی خودش بصیرت پیدا کند - چون تا وقتی فقط یک دسته از نیازهایمان را می شناسیم، تمامی قوه و تلاشمان در جهت ناآمین آنهاست و واقعیتی برای بقیه قائل نیستیم، در نتیجه یک انسان تمام و کامل به حساب نمی آیم. انبیا اول بار می آیند تا این استعداد، این فطرت انسانی را بیدار کنند و انسانی





# آری اینچنین است برادر

عبدالله رجبی

برهه‌داران بر کرده سوخته و زخمین توده‌ها تروت آخده، هزاران سال از خون سحر استعمار در کوفت بردگان جوانده شده است. اندیشه و فرهنگ سلیم و اطاعت در برابر زور و تبعیت از اربابیتا با عدها بیوند به جان و روح مردم وصل شده و گره حورده است حاودانه آستی که محمد می افروزد - اگرچه سانه آغاز عصر جدیدی در حیات سراسر است در ابتدا حسز اندکی را در بر می‌گیرد و هزاران و میلیونها و بمبار دست لازم است تا سفلها از آن برانورود و سپهر بکان و زبان سرد و بر خوس وجود انسانها برند و استعدادها و وحدانهای حقنه را سدا سازند. و این بکازی است که سسود در زمانی کوتاه انجام داد، بلکه رسالتی است جهانی و برای همیشه تاریخ و همه نسلها بیامیر مستقل آزادی بخش وحی را بدست بر حسدن بر فرزند رنج و عدالت و پرورده مکتب توحید می دهد و خود بسوی محبوب خویش می نماید. و او در بینایش ضعیف شدگان تاریخ در حالی که گولدهار سنگینی فریاد بلاش و رنج و مجاهده بنسار برادران خود را بدوی دارد - با گامهای استوار سبراه می‌اند - بزودی درمیاید که تاریخ چه رسالت دنیواری بر عهدهای نیاده است، حبهبه ملاه و و مرفیق برده‌داران و اشراف که در برابر انقلاب توحیدی مستضعفان بیا خسته و با ایمان، درهم سکنه است - در سنگر بزور موضع می‌گیرد و لباس دین می‌پوشد و رزای بیامیر بردوش می‌افکند و قرآن و پیام الهی بر سر نرزد می‌کند و با همان سلاح کفر و ابرامیت و با لیسکری از جهل و استعمار در برابر یک مرد می‌ایستد، یک مرد تنها، تنها ولی با همه تاریخ، تنها ولی با همه بردگان و ضعیف شدگان با همه فریادان زور و زور و بزور - و او که قدرت همه رنجندگان، همه برادرانش را در بازو و شمشیر و ایمان و رسالت همه انبیا و مؤمنان را در قلب خویش دارد در برابر سپاهی عظیم از فریب و خدعه‌قیام می‌کند و وظیفه دارد که نگذارد این بار مشعل رهایی بخش توحید خاموش شود، و خط حرکت تاریخی انبیا و مستضعفین محور گردد.

سوتپایش بر اجساد ضعیف‌شدگان اسوار کست و حوضها از خون بر سندنو طغویان در خون شهیدان و رنج‌دیدگان حجام می‌کردند و لباس سرخ می‌پوشیدند. دهقانان بازم زمینها را خیم زدند - هر سال بندرها در خاکها کاشند و نیالینان نازک و سکنده را چون حان سیرین بزرگ کردند و چون به نمر نشست، تقدیم اربابان می‌کردند باز هم ظلم، باز هم خودسری، باز هم بزور و استعمار و آدم‌کشی و استضعاف تا سید جمال چون آتش یارهای سوران و کدازان خود را بر جان اهریمنان زد به هر جا رفت آتش آگاهی افروخت، فریاد دادخواهی سر داد، بر سر حنکان فریاد کشید - بر تنهای اسفردن - آتش عصیان افکند و خمکس چون سیر در زنجیر - قفسها را از جای می‌کند. ایزدروار گرسنگان و اسیران را شامت می‌کرد، سرزنی می‌نمود که در عجم از شما که نان در سفره ندارید - نه فرش به زبیریا و نه ستنی بالای سر، نه آتشی بر احاق و نه امید در دل - نه لیجندی بر لب و نه شادی در قلب نه روزنی بسوی آزادی، و نه چراغی در تاریکی نه کشتی برای رفتن و نه حتی کفتی برای مردن. در از آنجا، آنچه دارید زنجیرهاست بر دست و پا و غلظت است بر اندیشه و سنگیاست بر سینه، درایتان قلبهاست بر خون و روحهای مرده و آفسرده و سینه‌هایی بر درد و اندوه، چشمانی بی‌اشک، پس با اینهمه داری و فقر از چه رو آرام و خاموشید - در سنگتم چرا بر نمی‌خروشید، مشیر از نیام نمی‌کشید و فریاد از سینه بیرون نمی‌ریزید. ترس شما از چیست از اینکه تنها دارائینان، آن زنجیرها و غم‌ها، اندوهها و دردها را از دست بدهید؟ می‌ترسید که از شکنجه زندگی کردن خلاصی یابید؟ اگر نه پس چرا خاموش نشسته‌اید.

آری برادر سید به همه‌جا رفت، یک لحظه آرام نگرفت، بی‌قرار به هرسو گردن کشید در هر خانه را کوبید، و اهل آنرا به "خروج" دعوت کرد، ماندن بی‌است وقت رفتن است، نشستن کافیت موقع خروج است. می‌گفت و می‌خوشید که ای مردم، ای دزد زده‌ها، غارت‌شدگان، چشم باز کنید، ببینید از آنچه داشتید چیزی برجای نمانده، عزت و شرف، آزادی و آگاهی، قدرت و سروری، نعمت و فراوانی، ثروت و سرمایه و استقلال، همه را دزدان و حرامیان از داخل و خارج دست‌ب‌دست هم ربودند، که کاش همین‌ها را از دست داده

ساخت، شاه قدر قدرت و صاحبقران از آن پس یک لحظه نیامود و استعمارگران، آسمان مستعمرات را تیره بافتند، ابرهای تلاطم از هند تا افغانستان و از ایران تا عثمانی و مصر در هم‌جا نمودار گشتند - از هم‌جا بیرونش کردند، سرزمین دیگری را به آتوب و عصیان بی‌کنانه، کاروان اسیران بیکار دیگر سراه افتاد، برادران ما جان گرفتند و زنجیرها را بازه کردند، سادبان فریاد خود بر شیورها دسندند، بیکار دیگر سردی از سلاله ابراهیم بر تنها خورید، با نیر توحید بر نندسبهای سرک و سنگری بواخت و آتس مقدس حدایی

## وقتی «خود» نباشیم، «دیگر» هستیم، و این «دیگری» وابسته «دیگران» است زیرا از آنان تغذیه می‌کند.

و حلا، وجودیمان را دسین بر کرده است، استعمارزده شده‌ایم، همچنانکه بعضی جن‌زده می‌شوند.

قبل از هر چیزی باید آن گوهر گرانبها را بازگردانیم، نیروی حیانبیان را با پارس‌گیریم زیرا بدون آن زنده نخواهیم بود، وقتی «خود» باشیم «دیگری» هستیم، و این «دیگری» با «دیگران» نیکانه نیست که با آن جنگ و خصومتی داشته باشد. این «دیگری» وابسته «دیگران» است، زیرا از آنان تغذیه می‌کند. ما وابسته به استعمار و استعمار و استعمار شده‌ایم، ما از «خود» از خویش اصل خود، محروم و خالی شده‌ایم، زیر پایان خالی شد و برای آنکه سقوط نکنیم، به "غیر" تکیه کرده‌ایم پس به "تنگانه" زنده‌ایم.

آری برادر آن آتشبازه بی‌قرار در دریا دست تشخیص داد، او از همه برادران ما خواست، اگر طالب آزادی، نان، خانه، عزت، شرف، استقلال، کار، زمین، آب، شادی، آگاهی، سروری هستند اول "خود" را بدست آورند، خویشتن بوده شده خود را بازدارند، سه خویشتن اصیل انسانی و خدائیمان بازگردند. این همه را بویزه در عصر حاکمیت استعمار و استعمار در دوران حکومت صفویان و شاهان قاجاریان از ما ربودند.

سید از کم نظیر نذیران تاریخ بود که روشنفر زمان خویشند، وی آنقدر گفت و خروشید تا خلق نکان خورد، وجدانها را بیدا کرد، خوابهای مستکبرین را آشفته

و بصورت گلوله‌ای در قلب دیو استبداد و هوسرانی و زور زور فرورفت و افسانه شکست‌ناپذیری شاهان و ظلم و هتیم الهی سلطنت را باطل ساخت خیرش عظیم بعدی تحت تاثر کار سترگ این برادر مستضعف از آنان که عشق و ایمان، رشادت و دردمندی و شور و دیوانه‌واران نیست به محرومان و کمنده و جسم برهنه‌شان نسبت به ثروت اندوزان و سنگران تنها نبود در آباد می‌آورد - حبلی رودر از آنجه انتظارش را داشتند قرار میداد، اما اربابان به کمک رسیدند و با سم حسد صداجی برپا نگاهش داشتند، ولی ضربه بعدی را بردان مسلح و ساجدها راه جدا، دلاوران سیر و نهران و شمال و جنوب از هرسو بر آن وارد آوردند، برادران مسلح سلاح برداشتند و بر دیو خودسری بورش بردند و با دعوت ابراهیم، موسی، عیسی، محمد و علی و حسن و ... و سید جمال با خون خود جواب منت دادند.

- ۱) اشاره به تسلیم مظفرالدین شاه و صدور فرمان مشروطیت.
- ۲) اشاره به استبداد صغیر و بورش محمد - علمیه به سروظه خواهان با حساست روسته.



سرگرنه دریای سرخ عبور،  
بر دوش خسته اش  
بار امانت دیدار،  
بار سینه‌های پر بار،  
باتازبانهای از بافه شهابی خورشید،  
برگرده جهل زمانه  
خون اندود،  
برزرف ظلمت شبانه  
نور افشانند.

صدای تو بود،  
صدای باور انسان،  
صدای زایش دیگر،  
صدای رسای پیدر،  
و تو،  
بالا ترین صدا بودی،  
در خامشی دوره یک شب،  
در سکوت حجره های سپید،  
و در بی برگی گلوآزه های صدا،  
و تو،  
خود بودی،  
مردی که از دستانت میروید،  
در قلبش میگویند  
و بر پله پله زمان  
ببندد،  
میماند.

## شاهد ارشاد

تیغ سپاه خدا بود،  
خود پیام خدا بود،  
خود صدای خدا بود،  
در صحنه آنچه بود،  
صدای تو بود.  
صدای اسوه انسان،  
صدای "بازگشت بخویش"،  
صدای خون و پیام،  
صدای گام فلق  
بر گریوه های گویر،  
که خواند قبیله خون را به روز حضور،  
حضور



بودیم، نه! فاجعه این نیست - خیلی بزرگتر از اینهاست، شما عزیزترین، شریفترین، گرانبهارترین گوهر و سرمایه وجودتان، خویشتن، اصل خویش را هم از دست داده‌اید که غارتگران از آن هم نگذشتند، که آن همه چیزتان بود. تا آن را داشتید، همه چیز داشتید و حالا که از دست داده‌اید چیزی ندارید. اگر سیزده قرن استنادگی کردید و سلسله‌های سلاطین و حباران آمدند و رفتند، کشتند و سوزاندند، غارت کردند و آتش زدند از کشته پشته‌ها، و از کله‌وچشم مناره‌ها برپا کردند، ولی شما چون سرو کسیده قامت و جون سخره‌های سخت مستحکم و با برجا ماندید، زیرا بر خویشتن انسانی خویش استفاده بودید، زیر پایتان محکم و استوار بود، رمز بقا و اکسیر حیات و نیروی حرکت و تکامل و عصاره زندگی و در یک کلمه روح خدائینان را داشتید - اما اکنون ای برادران رنج‌دیده من، ای مسلمانان، ای محرومان،

در مشهد تو  
آنگ ای سیمرخ معرفت،  
آنگ ای انفجار درد،  
آنگ ای نارامت مظلوم،  
مایکنتان شهر شهادت  
خونبارشی شدید  
نثار رهائی  
آئینه‌ای شدیم  
نثار مقدم اشراق  
پرشیه شاره آتش،  
پر جاری جویبار اعتراض،  
پر عبرتی ز خدعه باطل،  
لیک با حسرتی  
زفراقی،  
لیک با ماتمی  
ز تنگی آفاق...



بقیه از صفحه ۱۳

### انقلاب فرهنگی و آموزشی

بعنوان ظرفی مناسب برای محتوای انقلابی اسلام بهره‌گافی گرفته شد. تنگ‌نظری و یک‌سو نگری بعضی از دست‌اندرکاران تنظیم روابط فرهنگی و اجتماعی جامعه نیز بندهت بلوغ ادبی جامعه را متوقف کرد. از آنجا که این شیوه برخورد در انقلاب اسلامی کشور نبود، با رسالت زنده کردن هرچه بیشتر ادبیات بودهای و گسترش آن بعهده سازمانها و ناصری گذاشته شد که خود را به اصول کتبی پایبند می‌دیدند.





# تحلیلی بر کنفرانس پاکستان

## قسمت سوم



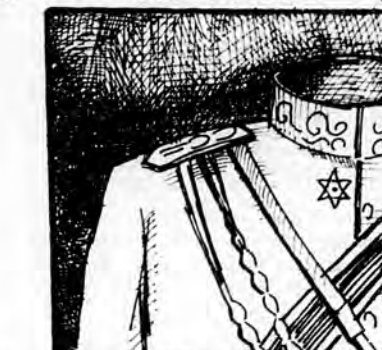
دینا یک واقعت عینی و ملموس است به عنوان شاهد سنوآن از مسئله شرکت کشورهای سوریه الجزایر در کنفرانس یاد کرد آنها با کد دانستند برآنکه اگر ایران شرکت کند ما هم شرکت میکنیم و اگر ایران تحریم کند ما هم نخواهیم رفت. لبرالسم حاکم بر انقلاب نه تنها وظایف خود را در این مورد درک نکرد و انجام نداد بلکه واسطه‌های شد برای اینکه آنها حتماً در کنفرانس شرکت نمایند زیرا آنها دلیل آورده بودند که چون روز کنفرانس برابر با روز انعقاد قرارداد کب دبیود است برای اعتراض در برابر نوظنه های آمریکا از شرکت در کنفرانس خودداری میکند ایران در این میان واسطه شد تا تاریخ شروع کنفرانس را به تاخیر انداختند تا الجزایر سوریه نیز از برکات دفاع از اسلام امریکائی بهره‌مند گردند.

لبرالسم حاکم بر انقلاب این سبب سخت ارجاعی راحتی در طول مدت کنفرانس اعمال کرد و بر سرسائلی نظیر موضوع گیری در قبال شوروی آنچنانکه امریکا نخواهد اختلاف بین نمایندگان دولت لیبی ظاهر شد و این مسئله نهایت فاجعه است زیرا در این نوع عملکردها باعث جدا شدن ما از کشورهای واقعا دوست مامشود و همین باعث متگرد نا ما بار دیگر در کنار کشورهای نظیر پاکستان و عربستان قرار بگیریم. برای اینکه بازگوئی موضوع گیری شورای انقلاب برای مابستر روشن شود نحوه برخورد شورا را با گروه‌های جنبش‌های آزادیبخش در نظر بگیریم هنگامیکه این گروه‌های بی‌نوع خود یکی از بی‌نظیرترین کنفرانس‌هایی بود که تاکنون برگزار میشد و این مسئله در قتل تکرار نشده بود شورای انقلاب بجای اینکه با این مسئله برخورد کاملاً فعالی بکند با بی‌تفاوتی از کنار این مسئله گذشت و حتی در گفتگوئی نیز که با آنها داشت با گوشه و کتابه طیفاند که ما قصد کتک به صورت مادی یا ایجاد ایران به صورت یک پایگاه برای مستضعفین را نداریم ولی می‌بینیم از سوی دیگر علیرغم فشارها و مخالفت‌های بحق بسیاری از گروه‌های داخل کشور از حوزه غلبه گرفته‌ها دانشجویان و سایر نیروهای مترقی مقاومت کرده و به کنفرانس امریکائستی می‌روند و از این کار خود نیز بسیار راضی بودند و این فشارها را فشارهای غیر منطقی میدانستند و از اینکه در مقابل تمام این گروه‌ها ایستادند بخود فخر می‌فروختند.

ارزیابی نتایج بدست آمده از کنفرانس‌های اول و دوم پاکستان

ارزیابی تمام نتایج بدست آمده از این کنفرانسها، کاری بس مشکل است زیرا که اینکار احتیاج به اطلاعات وسیع و دقیقی و همچنین اطلاع از وضعیت و موقعیت و روابط دقیق بین کشورها دارد و این مسئله‌ها توان ما خارج است. اما برای بررسی مختصر نتایج بدست آمده و جهت - گیری کنفرانسها، مینوانیم مطالب عمده مطرح‌شده در کنفرانس اکتفا کرد. مسئله اصلی که محور بحث در کنفرانس قرار گرفت جریان افغانستان بود و در کنار آن مسائل مربوط به ایران و فلسطین طرح گردید. ما

تا طبعیت تمام از اسلام امریکائستی دفاع می‌کنند براین علت عدم شرکت شخص ایشان در کنفرانس اول آگاهی و بسیج مردم مخالفت شدید جناحهای مترقی داخل کشور نظیر دانشجویان بیروخط امام، بخشی از روحانیت مبارز و گروه‌های مترقی بود. علت عدم مخالفت همین جریان‌ها در کنفرانس دوم عمدتاً دو چیز بود: آنها می‌دیدند که انتقادات در دور اول نه تنها مؤثر واقع نشد بلکه مسئولین با بی‌اعتنایی تمام تصمیم خود را سببی بر شرکت در کنفرانس گرفتند. دیگر مخالفت در دور دوم را بی‌ثمر دیدند چرا که حاکمیت و سلط دولت لبرال بر مردم زیاد شده و در نتیجه در اثر عملکردهای دولت حالت بسیج مردم از دست رفته بود و رئیس‌جمهور نیز با اینکه بر ده میلیون رای خود سعی در به خانه فرستادن مردم داشت و اجازه اظهار مخالفت‌های آنجانبی را باقی نگذاشته بود.



مورد این بود که از همان آغاز کنفرانس را تحریم میکرد و در مورد افغانستان نیز مینوانست خود مستقلاً وارد عمل شود و از یک موضع کاملآ مکنبی وظایف خویش را در قبال افغانستان انجام دهد. ما بدین وسیله آبروی اسلام حفظ میشد اما اکنون بچراغ سنوآن گفت که این عمل بزرگترین ضربه را به ما زد زیرا ما الان در شرایطی هستیم که چشم دنیا به ماست همه مستضعفین جهان در حال نظاره هستند که ببینند این انقلاب حرکت خود را چگونه ادامه خواهد داد کوچکترین اشتباه ما در این مقطع به حساب مکتب گذاشته میشود شرکت در کنفرانس

**\* شرکت ایران در این کنفرانس صرفنظر از سایر ضررهائی که متوجه ایران و مبارزه ضدامریالیستی مان کرد، خود تأییدی بود بر اسلام رژیمهای مثل عربستان و پاکستان و اردن و غیره،**

براین مابز محور کار خود را همین مسائل قرار داده و به بحث و نتیجه گیری کلی، بی‌امون آن می‌پردازیم. نتایج بدست آمده در کنفرانس بی‌امون مسائل زیر دور میزد: ۱- نتایج بدست آمده در زمینه مسئله افغانستان و ارائه راه حل و جنگونی و نحوه برخورد کنفرانس با این مسئله. ۲- نتایج بدست آمده از کنفرانس در رابطه با موقعیت کشور پاکستان و جنگونی موضوعی و استفاده و بهره برداری آمریکا از این مسئله. ۳- نحوه برخورد کنفرانس با مسئله ایران و نتایج بدست آمده از آن. ۴- نحوه برخورد با مسئله فلسطین. اینک ما بشرح کلی و مختصر هر یک از این مسائل می‌پردازیم:

اسلامی امریکائستی در اذهان طنهای محروم جنین داعی میکند که این اسلام و انقلاب هم چیزی در ردیف همان اسلامیات صیبه‌الحقی و ملک فیصلی و سادات هاست. شورای انقلاب وظیفه داشت با تشکیل یک جبهه مترقی از کشورهای ضد امپریالیست اسلامی هم آبروی اسلام و مکتب را حفظ کند و هم ماهیت کنفرانس اسلامی امریکائی پاکستان را افشاء نماید. به علت اینکه شورای انقلاب وظیفه اصلی اش را که تشکیل جبهه مستضعفین میباشد انجام نمیدهد شاید این باشد که کنفرانس پاکستان را همان کنفرانس اسلامی واقعی و کنفرانس مستضعفین بداند عملکردهای شورای انقلاب جزء این چیز دیگری را نشان نمیدهد. این مسئله که عملکردهای ایران در این مقطع زمانی معیار و ملاک برای توده‌های محروم، نیروهای اصل و کشورهای مترقی

اگر ما مسئله‌های هم در رابطه با افغانستان داشته باشیم نرسیم از تجاوز شوروی به ایران از طریق افغانستان نیست. چرا که آمریکا و همه ابرودرینها نینوانستند در برابر این ملت بااستند، شوروی چگونه می‌خواهد اراده الهی این ملت را در هم شکند؟ ما که مسائل افغانستان را در نظر می‌گیریم صرفاً از موضع مکتب باید برخورد کنیم. موضع مکتب به ما می‌گوید دشمن اصلی امریکاست، هرچه فریاد دارید بر سر آمریکا بکشید. حالا وزیر خارجه اعزاز دارند بر اینکه نه چنین نیست شوروی دشمن اصلی ماست و این شوروی است که میخواهد به ما حمله کند.

برای روشن شدن مسئله باید بگوئیم که موضع وزیر خارجه در مورد نهاجم نظامی وسیع آمریکا به ایران شدیدتر بود تا در مورد نهاجم مرزی و هلیکوپتر افغانی؟ آمریکا با یک پایگاه هوائی، سحرزای جزیراز و هجده فرود هواپیمای و چندین فرود هلیکوپتر در داخل ایران بیاده می‌کند بعد حجاب ایشان در بی درخواست والدھام دلال رسوای امپریالیسم منعقد می‌شوند که مسئله را بزرگ نکنند و سعی خواهد کرد که آژانس اوضاع حفظ شود. آژانس دو هلیکوپتر افغانی به مرز ایران تجاوز می‌کنند، ایشان بلافاصله از پاکستان اعلامه صادر می‌کنند که ما اجازه نمی‌دهیم حتی یک وجب از خاک عزیز ایران مورد تجاوز قرار گیرد؟ و...

البته مسئله شخص ایشان مطرح نیست، بحث بر سر یک جریان سازشکارانه است که بر انقلاب حاکم کننده. کما اینکه خود رئیس‌جمهور نیز در همان زمانها همواره تاکید داشتند که روسها می‌خواهند حمله بکنند و بگیرند و جنین کنند و چنان، ما حلو این دیگنانوران را خواهیم گرفت. در مورد آمریکا نظرشان جنین بود که اگر اعتراف کنند که در مورد شاه اشتباهانی

مرنگ شده‌اند بحران بین ما و آمریکا حل می‌شود. این موضع شورای انقلاب چنان رشد می‌کند که حتی در کنفرانس پاکستان بیش از آنچه آمریکا مایل بود برایش خدمت می‌کنند: یکی از اهداف آمریکا از تشکیل کنفرانس پاکستان همانطور که گفتیم این است که تضاد اصلی جهان اسلام را کمونیس قرار دهد نه آمریکا. آمریکا از طریق تشدید تضاد با افغانستان و تحریک کشورهای اسلامی علیه افغانستان می‌خواهد به هدف فوق دست یابد. وزیر خارجه ایران نعتنها خود در این کنفرانس شرکت

بلکه هیئت افغانی را تحت پوشش هیئت ابرائی به کنفرانس میبرد و در کنار صبا الحق و عربستان و بحرین (که احسان) حمله نظامی آمریکا از آنجاست و... از اسلام دفاع میکند. یکی از تاکتیکهای وزارت خارجه برای شرکت در کنفرانس این بود که در کنفرانس اول معاون وزیر شرکت کرد و در کنفرانس دوم خود وزیر. زیرا چون هوشیاری و بیداری مردم در دوره کنفرانس اول شدید بود و اجازه شرکت وزیر خارجه و عضو شورای انقلاب را در کنفرانس ندادند از این جهت ایشان معاون خود را بجای خود فرستادند و بعد که شرایط آماده شد و حالت بسیج اولیه مردم فروکش کرد و حاکمیت دولت بر مردم بیشتر شد ایشان شخصاً به کنفرانس رفته و در آنجا با مصاحبه تلویزیونی گفته بود که برای حفظ پاکستان از کاربرد نیروی نظامی خودداری نخواهد کرد و کیسینجر در ناآشده اظهارات او خاطرنشان ساخته بود که آمریکا باید ظرفیت "مداخله زمینی" در منطقه خلیج فارس را پیدا کند. او توصیه کرده که نیروی هوایی آمریکا در پاکستان مستقر شود زیرا آمریکا نمی‌تواند سرعت پاکستان را مسلح کند.

با بوزش قسمتی از مقاله "تحلیلی بر کنفرانس پاکستان" - صفحه ۸ ستون سوم سطر ۵۲ - که در هفته پیش از قلم افتاده بود آورده میشود. این مقاله بعد از بازگرافی آورده میشود که با جمله "این کشورها مداخلات مناسبی برای سیاستهای عربستان و پاکستان در کنفرانس پاکستان می‌باشند" به اتمام می‌رسد. بقیه متن مقاله در همان شماره ادامه یافته است.

بررسی و تحلیل هدفهای آمریکا از برگزاری این کنفرانس

پس از سرنگونی رژیم شاه و پیروزی انقلاب اسلامی ایران منافع آمریکا در این منطقه باخطر جدی روبرو گشت زیرا که شاه بعنوان بزرگترین زاندارم منطقه حافظ کلبه منافع آمریکا در این قسمت از جهان بود وجود شاه و کتک‌هایی که وی به کشورهای مرتجع منطقه و اسرائیل می‌کرد و همچنین سرکوبی نهضت‌های رهاییبخش از جانب شاه باعث فراهم آمدن یک جو با نیت و "جزیره" آرامش (برای منافع آمریکا) در این ناحیه شده بود ولی با سرنگونی رژیم وی این جو با نیت از هم پاشیده شد. از طرفی دیگر انقلاب ایران مرید در غلبان بود و هر لحظه می‌رفت تا باعث سرنگونی رژیمهای دست‌نشانده منطقه بکی پس از دیگری شود و آتش انقلاب در همه جا شعله کند. بدین خاطر بود که آمریکا بسرعت بفکر چاره افتاد. با سقوط رژیم ایران، آمریکا بیش از پیش تکیه خود را بر سه کشور اسرائیل، پاکستان و مصر بست. البته رژیمهای مثل عربستان سعودی و اردن نیز از قیل سربردگی خود را نشان داده بودند. با وجود آمدن مسئله افغانستان و دخالت شوروی در این کشور علت هم‌مرز بودن پاکستان با افغانستان و ایران اهمیت پاکستان برای آمریکا بطور چشمگیری افزایش یافت بطوریکه آمریکا تصمیم گرفت تا پاکستان را بصورت یکی از زاندارمهای منطقه درآورد. همچنین بعد از پیروزی انقلاب ایران، ازهم پاشیدن بیمان سنو که در آن آمریکا و پاکستان و ایران شرکت داشتند باعث شد که از میزان قدرت عمل آمریکا در منطقه کاسته شود. بنابراین لازم بود تا بار دیگر سرعت بیمان سنو در شکل جدید مناسب با اوضاع فعلی احیا گردد. در چنین شرایطی بود که خلق فهردان ایران بار دیگر بیا خاست و با اشغال لایه جاسوسی ضربه محکم دیگری بر بیکر امپریالیسم آمریکا وارد کرد. با اشغال لایه جاسوسی و اوج گرفتن جو ضد - امپریالیستی در منطقه (نمونه آن نظارها در دهها کشور از جمله پاکستان، لیبی، خلیج‌بشیرها، اشغال بیت‌الحرام... و غیره) ضرورت مسائلی که در بالا ذکر شد بصورت خیلی خاد برای آمریکا مطرح گردید. بنابراین امپریالیسم آمریکا برای انجام طرحهای خود تصمیم به برگزاری کنفرانس اسلامی گرفت زیرا امریکامخواست تا با بزرگ کردن مسئله افغانستان افکار عمومی جهان و منطقه را از مبارزه ضد - امپریالیستی که ایران برآورداخته بود به انحراف بکشاند. در رابطه با همین مسئله یکبارہ عمال شیطان بزرگ دست بکار آماده کردن مقدمات کنفرانس می‌شوند. درست قبل از شروع کنفرانس وزیر خارجه چین به لردگارینگتن وزیر امور خارجه انگلیس به همراه دو تن از مشاورانش به منطقه می‌آیند و همچنین والدھام این دلال رسوای امپریالیسم نیز خود را به منطقه می‌رساند و از طرفی دیگر ارتباطهای پنهانی و آشکار بین سران کشورهای مرتجع منطقه و نمایندگان هیئت حاکمه آمریکا برقرار میگردد و همچنین سابروروس دست به یک سفر برای آماده کردن شرایط به نقاط مختلف اروپایی می‌زند. از سوی دیگر مطبوعات وابسته به سرمایه‌داری غرب شروع به تبلیغ بی‌امون مسئله افغانستان می‌کنند برای نشان دادن این جریان اشاره به خبری که در روزنامه کیهان دوشنبه ۱۰ بهمن ۵۸ نوشته شده است می‌کنیم: "... از دیدگاه خبرگزاریهای امریکائی و غربی ماجرای افغانستان همچنان بعنوان "ساله داغ" روز تلقی شده و از گوشه و کنار بدان دامن می‌زنند. از یکسو رژیم عربستان در تلاش برای تسریع تشکیل کنفرانس اسلامی در اسلام‌آباد است و از سوی دیگر وزیر خارجه چین همچنان به‌مهاهنگ کردن نقشه‌های خود در پاکستان در مورد شوروی و افغانستان ادامه می‌دهد و گوشه دیگری از این منطقه یعنی خلیج فارس در این هفته مورد بازدید سه سیاستمدار انگلیسی قرار گرفت".

بهرحال پس از مدتی رفت و آمد و ایجاد بندوبست‌های مختلف اعلام میگردد که کنفرانس اسلامی در پاکستان برقرار میگردد و روز شروع این کنفرانس درست مصادف با روز نوشتن قرارداد صلح کب دبیود بین مصر و اسرائیل قرار می‌گیرد. همین مسئله باعث می‌شود تا سیاستمداران این کنفرانس را میدانستند این جریان را دست‌انویز قرار داده و اعلام کنند به مناسبت تقارن روز

مبارزه دینو بیوتی در پاکستان با خطر جدی روبرو گشت زیرا که شاه بعنوان بزرگترین زاندارم منطقه حافظ کلبه منافع آمریکا در این قسمت از جهان بود وجود شاه و کتک‌هایی که وی به کشورهای مرتجع منطقه و اسرائیل می‌کرد و همچنین سرکوبی نهضت‌های رهاییبخش از جانب شاه باعث فراهم آمدن یک جو با نیت و "جزیره" آرامش (برای منافع آمریکا) در این ناحیه شده بود ولی با سرنگونی رژیم وی این جو با نیت از هم پاشیده شد. از طرفی دیگر انقلاب ایران مرید در غلبان بود و هر لحظه می‌رفت تا باعث سرنگونی رژیمهای دست‌نشانده منطقه بکی پس از دیگری شود و آتش انقلاب در همه جا شعله کند. بدین خاطر بود که آمریکا بسرعت بفکر چاره افتاد. با سقوط رژیم ایران، آمریکا بیش از پیش تکیه خود را بر سه کشور اسرائیل، پاکستان و مصر بست. البته رژیمهای مثل عربستان سعودی و اردن نیز از قیل سربردگی خود را نشان داده بودند. با وجود آمدن مسئله افغانستان و دخالت شوروی در این کشور علت هم‌مرز بودن پاکستان با افغانستان و ایران اهمیت پاکستان برای آمریکا بطور چشمگیری افزایش یافت بطوریکه آمریکا تصمیم گرفت تا پاکستان را بصورت یکی از زاندارمهای منطقه درآورد. همچنین بعد از پیروزی انقلاب ایران، ازهم پاشیدن بیمان سنو که در آن آمریکا و پاکستان و ایران شرکت داشتند باعث شد که از میزان قدرت عمل آمریکا در منطقه کاسته شود. بنابراین لازم بود تا بار دیگر سرعت بیمان سنو در شکل جدید مناسب با اوضاع فعلی احیا گردد. در چنین شرایطی بود که خلق فهردان ایران بار دیگر بیا خاست و با اشغال لایه جاسوسی ضربه محکم دیگری بر بیکر امپریالیسم آمریکا وارد کرد. با اشغال لایه جاسوسی و اوج گرفتن جو ضد - امپریالیستی در منطقه (نمونه آن نظارها در دهها کشور از جمله پاکستان، لیبی، خلیج‌بشیرها، اشغال بیت‌الحرام... و غیره) ضرورت مسائلی که در بالا ذکر شد بصورت خیلی خاد برای آمریکا مطرح گردید. بنابراین امپریالیسم آمریکا برای انجام طرحهای خود تصمیم به برگزاری کنفرانس اسلامی گرفت زیرا امریکامخواست تا با بزرگ کردن مسئله افغانستان افکار عمومی جهان و منطقه را از مبارزه ضد - امپریالیستی که ایران برآورداخته بود به انحراف بکشاند. در رابطه با همین مسئله یکبارہ عمال شیطان بزرگ دست بکار آماده کردن مقدمات کنفرانس می‌شوند. درست قبل از شروع کنفرانس وزیر خارجه چین به لردگارینگتن وزیر امور خارجه انگلیس به همراه دو تن از مشاورانش به منطقه می‌آیند و همچنین والدھام این دلال رسوای امپریالیسم نیز خود را به منطقه می‌رساند و از طرفی دیگر ارتباطهای پنهانی و آشکار بین سران کشورهای مرتجع منطقه و نمایندگان هیئت حاکمه آمریکا برقرار میگردد و همچنین سابروروس دست به یک سفر برای آماده کردن شرایط به نقاط مختلف اروپایی می‌زند. از سوی دیگر مطبوعات وابسته به سرمایه‌داری غرب شروع به تبلیغ بی‌امون مسئله افغانستان می‌کنند برای نشان دادن این جریان اشاره به خبری که در روزنامه کیهان دوشنبه ۱۰ بهمن ۵۸ نوشته شده است می‌کنیم: "... از دیدگاه خبرگزاریهای امریکائی و غربی ماجرای افغانستان همچنان بعنوان "ساله داغ" روز تلقی شده و از گوشه و کنار بدان دامن می‌زنند. از یکسو رژیم عربستان در تلاش برای تسریع تشکیل کنفرانس اسلامی در اسلام‌آباد است و از سوی دیگر وزیر خارجه چین همچنان به‌مهاهنگ کردن نقشه‌های خود در پاکستان در مورد شوروی و افغانستان ادامه می‌دهد و گوشه دیگری از این منطقه یعنی خلیج فارس در این هفته مورد بازدید سه سیاستمدار انگلیسی قرار گرفت".





# روش شناخت قرآن بر پایه ( قرآن )

## ویژه دانش آموزان

۳

### موضع اجتماعی موافقین و مخالفین انبیاء

و ما ارسلناک الا شاهداً و مبرراً و نذیراً (۲۷)  
و تو را نفرستادیم مگر شاهی باسی - بر اعمال امت - و مژده دهنده باسی - به رهایی انسانها - و آگاه است به شرایط عقوبت دردناک اعمال ضد الله و ضد تکامل -

شاهد، یعنی آگاه به عملکردهای جامعه، آگاه به اوضاع و احوال مردم و عمدتاً آگاه به اوضاع و شرایط عینی و ذهنی جامعه، آنچه هم دور دور که از میان خود مردم و از دل جامعه شاهد است بر جامعه و شاهد است بر اعمال مردم و آگاه است به شرایط اجتماعی و نیز خود یک نمونه است. نمونه کتب، تبلور مکتب است و الگویی برای مردم.

تبشیر را غالب علمای لغت به دو معنی گرفته اند، خبر دادن از زشتی و بدی و نیز مژده دادن از خوبی و نیکی. قرآن نیز حکایت از چنین معنایی دارد: بشر المنافقین بان لهم عذاباً الیها. که این خبر دادن از یک عقوبت و هشتاک است. و بنا برالدین آموها و عملوا الصالحات. . . .

به این ترتیب بشیر را میتوان به یک اعتبار کلی مژده دادن و خبر دادن از تحقق اراده الهی و عینیت یافتن تواسی عام تاریخ دانست. تحقق این اصول از سویی برای عدهای یک خبر و هشتاک و زشت جلوه میکند و آنان مشرکین و کفارند. آنهایی که باطل را پاس میدارند و از حق گریزانند و با آن دشمن. و از سویی دیگر خبری است نیکو سرت بخش برای محرومان و ستمدیدگان تاریخ، برای انسانهای آزاد و صالحین و برای آنانکه در تلاطم جریان تاریخ و در جناح بندیدها جانب حق را گرفته و آنرا بر هر چیز دیگر حتی حق خودشان - برتری میدهند.

آندار نه تنها وظیفه پیغمبران که وظیفه تمامی انسانهای مسئول است. هشدار دادن مردم نسبت به کارهای اشتباهی که میکنند و نتایج شوم این اعمال غیر خدایی مبتنی بر خصلتهای منفی ضد تکامل بشری. در اینجا عدهای بر این تصورند که همینکه هشدار داده شد - لفظاً - دیگر تمام شده و مسئولیت تماماً انجام پذیرفته است. حال آنکه هیچ برداشتی کامل از انحرافی بوده و هیچ انطباقی با اصول قرآن و سیره پیغمبر و ائمه ندارد.

اگر باطل توجهی به این هشدارها نشان نداد و همچنان عملکردهای ضد خدایی خود را ادامه داد - که معمولاً هم همینطور است - در آن صورت مرحله دیگری از انداز آغاز میشود و آن اتخاذ شیوه برخورد قهر آمیز با باطل است. همانگونه که حضرت محمد عمل میکند. هنگامی که می بیند کفار و مشرکین تن به فرامین الله نمیدهند. همین شیوه را به فرمان خدا می آغازد، آنچنانکه در طول نه سال حدود هفتاد غزوه و جهاد مسلحانه کوچک و بزرگ علیه آنان انجام میدهد.

اینها خطوط کلی شخصیت و رسالت حضرت محمد میباشد. شخصیتی که آنچنان روح فیاض و جوشانی را در خود پرورانده است و سراسر عشق است، تسلیم و تعبد در مقابل خدا، خدای محمد و کینه است و نفرت و توفندی و ستیز با هر چه که مظهر ضد تکامل است و در جهت غیر الله.

و کفر که خواهان تنبیت وضع موجود و ادامه آن یعنی نابرابری و اسارت انسان در مناسبات شرک آلود ضد تکاملی و زندانی بودن در جنگال خواستههای نفسانی خویش می باشد. تاریخ همواره صحنه درگیری این دو حبهه بوده است.

در مقاطع مختلف تاریخ در اس حبهه توحید، انبیاء، مدرین و مبرترین قسرات دارند و در اس جناح دیگر یعنی حبهه شرک و کفر، حبهه ضد تکامل، به تعبیر قرآن، ملاف، مترقین و مستکبرین. آنها می خواهند جامعه را از مناسبات نابرابر استعماری رهسا سازند، اینها در صددند تا با تنبیت وضع موجود این روابط استعماری را حفظ کرده و ادامه دهند. حبهه توحید می خواهد انسان را در راستای خط بی نهایت تکامل رهسون کرد. حبهه دیگر قصد دارد، انسان را هر چه بشیر در نار و بودنک نظرانه مناسبات

است. آن طرز تلقی از جهان هستی که راه را کندنده خواستههای بشری آنهاست و پاسان طبقات و ارتباطات اسارتناک حاکم بر انسانها می باشد. در این جهان بینی هر اسارت و بیچارگی دارای توجیه مذهبی و سلکی و ظاهراً آسانی است. حال آنکه در جهان بینی توحیدی برابری و عدل در ذات جهان هستی نهفته است و بر این اساس هیچ منطق و استدلالی برای نابرابری انسانها در اجتماعات بشری باقی نمی ماند. بهمین دلیل بعد از ظهور یک پیغمبر در جامعه، چون عالم او را در تضاد با جهان بینی خود و منافع خویش می بینندد بلا درنگ به انکار و نفی آن و دفاع از خود می پردازند.

و ما ارسلنا فی قریه من نذیر الا قالوا متروفاها انابیا ای سلمه به کافرون (۳۱)  
و نفرستادیم در جامعهای آگاه کندنده برسانندهای مگر آنکه جورایان - سرس -

### ● مهمترین خصلت مخالفین جنبشهای توحیدی و ابستگی آنان به جهان بینی های کهنه و پوسیده ای است که توجیه گر وضع موجود است.

پوسنده و کهنه ایسین نگاه دارد. در حبهه حق اصالت بر آزادی و اختیار انسان قرار دارد و حال آنکه اصالت در حبهه باطل با ظاهر زندگی و توان مادی افراد است و معیار ارزشی آنان نیز بر یک جنبش پایه و اساسی استوار است. این پیشین ضد تکاملی تا آنجا پیش میرود که قوم نوح در برابر دعوت وی به پرستش خدای یگانه و توحید پاسخ میدهند:

قالوا انو من لک و ابیک الازدلولون (۲۸)  
"قوم نوح از کبر و خود پرستی به وی پاسخ دادند که ما چگونه به تو ایمان آوریم در صورتیکه پیروان تو مردی خار و فرومایه اند." اینان کسانی را "مردم خار و فرومایه" می نامند که بر اثر روابط نابرابر حاکم، به استضعاف کشانده شده اند و چون دعوت حق را باقی این مناسبات ظالمانه می یابند به سوی آن کشیده میشوند.

و یا در جای دیگر قرآن از زبان قوم نوح نقل می کند:  
سران کافر قوم نوح گفتند ما تو را مانند خود بشری بیشتر نمی دانیم و در نخستین نظر آنکه پیروان اشخاصی پست و بقدر بیشتر نیستند (۲۹)

این سخن مخالفین حضرت نوع بیانگر دو نکته تاریخی است. یکی اینکه با سداران باطل بر اساس تفکر و برداشتی که از جهان و نیز از خداوند دارند این حرف برایشان سخت و دشوار است که بشری همانند خودشان به پیغمبری برانگیخته شود. این یکی از خصوصیات جهان بینی شرک است و قبلاً از آن صحبت نمودیم. نکته دیگری که از این آیه بر می آید اینست که در حبهه باطل معیار ارزشی و قضاوت، نه بر اساس انسانیت افراد، که بر اساس قشر بندیهای مطلق اجتماعی و جایگاه افراد در این قشر بندی است. بگونه ای که فقیران و به لفظ قرآن "ارادل" (۳۰) به معنای کسانی که در جوامع طبقاتی و غیر توحیدی دارای مکانی پایین - از نقطه نظر این قشر بندیها و توان اقتصادی - در اجتماعند، افرادی پست و بی مقدار محسوب میشوند، بصورتی که در داستان نوح می بینیم سران قوم نوح به بهانه اینکه اینگونه افراد به نوح سوسنه اند از اطاعت نوح سر باز می زنند، چرا

### موضع موافقین

در برابر اینان موافقین و باران نهضت های انبیاء قرار دارند که در یک دید کلی - کسانی اند که خواهان نابودی نظام و سیستم موجودند و هر آن در صدد تکامل بیشتر و برتری رفیقه

لازم است کمیته های پاسازی در ارتش و موسسات دولتی که جندی است فعالیت نسبتاً موثری آغاز کرده اند تقویت شده و کار خود را با قاطعیت و سرعت بیشتری منظور حذف همه عناصر فاسد و ضد انقلاب ادا می دهند.

اغتشاشات و درگیریهای خیابانی و بخصوص آنچه در عصر پنجشنبه گذشته در اثر حمله گروهی جماعتداری به اجتماع مردم در اطراف میدان امجدیه رخ داد، دنباله یک شیوه خطرناک برخورد با مخالفان فکری - سیاسی است که از ماههای بعد از انقلاب رواج پیدا کرد و ضمن آن عدهای از مردم ساده دل و متحرک و اغوی بعضی جریانات سیاسی بجای برخورد آزاد و اسلامی و انسانی با جماعت و سنگ بجان مخالفان خود افتاده، اجتماعات آنرا برهم میزنند و با دفاتر آنها را به آتش می کشند. در این

### موضع مخالفین

مهمترین خصلت مخالفین جنبشهای توحیدی، وابستگی آنان به جهان بینی های کهنه و پوسیده ای است که توجیه گر وضع موجود

حرکت سریعتر به جانب الله می باشد. ناراضی و رنج از وضع حاکم و بی اعتمادی نسبت به ارزشها، مذاهب، فرهنگ و جهان - نبی موجود و آگاهی از غلط بودن نظام اجتماعی و مناسبات جا برانه و نیز بهره مندی از خصایص عالی انسانی و خداگونه، خصلتهای مشترک ایشان است. از نظر فرتربندی اجتماعی عمدتاً با از طبقه وسط اجتماعند که قادر سه نامین معیشت خود در کفایت می باشند و با از مستضعفین و بی حیزان جامعه، گروه نخست هر چند در گرسنگی و فقر نیستند ولی به علت غری نشدن در سرمایه اندوزی و فرهنگ آن - برعکس مترقین - هنوز وابستگی چندانی به مادیات و فرهنگ سرمایه های پیدا کرده و نمیتوانند آزاد اندیش باشند. از این رو فرصت تفکر و تدبیر در ایشان هست و به این ترتیب هنوز این توانایی را در خود دارند تا با قبول جهان بینی توحیدی و نفی تمامی تفکرات و جهان بینی های ضد تکاملی به سلک هدراهان و باران پیامبران درآیند. و گروه دوم یعنی مستضعفین نیز اگرچه بواسطه رنج و مصائب بسیار در نامین معیشت و یک زندگی کاملاً فقیرانه، فرصت لازم را جهت تعمق و تفکر در باره جرایم وضع موجود و حکومتی جهان هستی و ماهیت نهضت های پیامبران از دست مدهند، ولی بدلیل تحمل رنجها و سختی های زیاد و قرار گرفتن در زیر یوغ ستم حاکمان وقت این تمایل خود بخود در آنان قسدرت می گیرد که با گرایش به سمت پیامبران و کوشش در جهت حاکمیت الله به نفی تمامی این مناسبات پوسیده بپردازند. البته اگر می بینیم عدهای از همین قبیل افراد گمشود خود را نسبت به وضع موجود از دست نمیدهند. این بواسطه اسارت آنان در بند غرایز و نفسانیات عری - شیطانی - درون آنهاست. زیرا عامل عیس کنند در صحنه تاریخ نه شرایط و مناسبات اقتصادی، که رهایی درونی انسانها از حیر غرایز و رسیدن به آزادی و اختیار دروسی و بطور خلاصه انسان است که تاریخ را می سازد و نه مناسبات اقتصادی و در همین رابطه، انسانهای آزاد از حیر غرایز و خداگونه اند که نهضت های انبیاء را یاری میدهند. دلیل عده مسئله فوق همین است.

در قطبهای صحن یادآوری از انقلاب ضد - امپریالیستی مردم ایران برهبری امام خمینی و اهداف آن در زمینه قطع نفوذ امپریالیسم و با اشاره به حرکت اسفال حاکمخانه آمریکا و تا سیر آن در تسویق کارکنان مراکز کامپیوتری جهت ارائه راه حل های برای قطع وابستگی، برای حل مشکلات این امر، و مبارزه با وابستگی کامپیوتری به امپریالیسم سنیستادانی ارائه داده اند که در ذیل قسمتهائی از قطب نامه، و مواد پیشنهاد شده از طرف این سورا را بحاب میروانیم.

در قطب نامه ضمن یادآوری از انقلاب ضد - امپریالیستی مردم ایران برهبری امام خمینی و اهداف آن در زمینه قطع نفوذ امپریالیسم و با اشاره به حرکت اسفال حاکمخانه آمریکا و تا سیر آن در تسویق کارکنان مراکز کامپیوتری جهت ارائه راه حل های برای قطع وابستگی، برای حل مشکلات این امر، و مبارزه با وابستگی کامپیوتری به امپریالیسم سنیستادانی ارائه داده اند که در ذیل قسمتهائی از قطب نامه، و مواد پیشنهاد شده از طرف این سورا را بحاب میروانیم.

- ۱۱- وسایل الشیعه - جلد هتمم
- ۱۲- ماعون را اغلب مفسران "منابع مورد نیاز جامعه" معرفی کرده اند و قاموس هم آنرا چیزی میداند که بیوسته در جریان است. یعنی تمرکز است در دست عدهای معدود که باعث توقف این جریان میشود، برخلاف مصالح جامعه است و باید از آن جلوگیری نمود.
- ۱۳- عدهای معتقدند که "نمک" و "علم" نیز در این حدیث آمده اند و به اینوسله آنانهم به شراکت عموم گذاشته شده اند.
- ۱۴- جمعه/ ۶۲
- ۱۵- تاریخ طبری
- ۱۶- بقره/ ۱۵۲
- ۱۷- اسری/ ۹۳
- ۱۸- کهف/ ۱۱۰
- ۱۹- اسری/ ۹۴
- ۲۰- آل عمران/ ۱۹۱
- ۲۱- انعام/ ۶۵
- ۲۲- مؤمنون/ ۸۰
- ۲۳- حدید/ ۲۵
- ۲۴- نهج البلاغه فیض الاسلام - خطبه ۱ ص ۳۴
- ۲۵- آل عمران/ ۱۴۴
- ۲۶- سبأ/ ۲۸
- ۲۷- فتح/ ۸
- ۲۸- شعرا/ ۱۱۱
- ۲۹- هود/ ۲۷
- ۳۰- همان آیه
- ۳۱- سبأ/ ۳۴
- ۳۲- زخرف/ ۲۳
- ۳۳- قصص/ ۳۸

درگیریها تاکنون تعدادی از افراد بیگناه جان خود را از دست داده اند. آشکارا معلوم است که عوامل ساواک و ضد انقلاب نیز به این درگیریها و خشونتها دامن می زنند و عواملی هم سعی دارند از این اغتشاشات برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود بهره برداری کنند.

جریانات سیاسی مختلفی خواهان ادامه یک جنبش جو ناسالمی هستند. از جمله بعضی ممکن است بی میل نباشند در چنین زمینه مساعدی از اغتشاش و ناامنی بذر قدرت طلبی بکارند. زیرا معمولاً تمایلات و گرایشهای استبدادی در چنین شرایطی رشد می کند. شک نیست که غلبه بر چنین روش ناسالمی برای مسئولین امور چندان دشوار نیست و اینکه تاکنون در این زمینه مسامحه شده است جای سوال و شگفتی است. روز پنجشنبه بخوبی میشد از بروز این برخورد ناگوار جلوگیری کرد. اقداماتی که دولت انجام داده بود، گویا اقدامات نمایشی بود نه جلوگیری واقعی از برخورد و بروز حادثه. باید دانستکه تنها در یک جو سالم و آزاد عقاید و نظریات گروهها بدرستی شناخته

## قطب نامه شورای هماهنگی انفرماتیک

سام خدا

از جانب شورای هماهنگی انفرماتیک در باره قطع وابستگی به امپریالیسم در امور کامپیوتری قطب نامه ای صادر شد. که در آن ضمن برستردن اعمال رژیم خاش در زمینه وابستگی به امپریالیسم و خصوصاً بخش کامپیوتری، و با یادآوری نسبت به اهداف مرحله ای انقلاب اسلامی ایران در این حیطه، برای قطع وابستگی به امپریالیسم، برای حل مشکلات این امر، و مبارزه با وابستگی کامپیوتری به امپریالیسم سنیستادانی ارائه داده اند که در ذیل قسمتهائی از قطب نامه، و مواد پیشنهاد شده از طرف این سورا را بحاب میروانیم.

در قطب نامه ضمن یادآوری از انقلاب ضد - امپریالیستی مردم ایران برهبری امام خمینی و اهداف آن در زمینه قطع نفوذ امپریالیسم و با اشاره به حرکت اسفال حاکمخانه آمریکا و تا سیر آن در تسویق کارکنان مراکز کامپیوتری جهت ارائه راه حل های برای قطع وابستگی، برای حل مشکلات این امر، و مبارزه با وابستگی کامپیوتری به امپریالیسم سنیستادانی ارائه داده اند که در ذیل قسمتهائی از قطب نامه، و مواد پیشنهاد شده از طرف این سورا را بحاب میروانیم.

- ۱- قطع وابستگی به امپریالیسم سنیستادانی جهت تسویق کارکنان مراکز کامپیوتری
- ۲- تسویق کارکنان مراکز کامپیوتری جهت ارائه راه حل های برای قطع وابستگی، برای حل مشکلات این امر، و مبارزه با وابستگی کامپیوتری به امپریالیسم سنیستادانی
- ۳- تسویق کارکنان مراکز کامپیوتری جهت ارائه راه حل های برای قطع وابستگی، برای حل مشکلات این امر، و مبارزه با وابستگی کامپیوتری به امپریالیسم سنیستادانی
- ۴- تسویق کارکنان مراکز کامپیوتری جهت ارائه راه حل های برای قطع وابستگی، برای حل مشکلات این امر، و مبارزه با وابستگی کامپیوتری به امپریالیسم سنیستادانی
- ۵- تسویق کارکنان مراکز کامپیوتری جهت ارائه راه حل های برای قطع وابستگی، برای حل مشکلات این امر، و مبارزه با وابستگی کامپیوتری به امپریالیسم سنیستادانی
- ۶- تسویق کارکنان مراکز کامپیوتری جهت ارائه راه حل های برای قطع وابستگی، برای حل مشکلات این امر، و مبارزه با وابستگی کامپیوتری به امپریالیسم سنیستادانی
- ۷- تسویق کارکنان مراکز کامپیوتری جهت ارائه راه حل های برای قطع وابستگی، برای حل مشکلات این امر، و مبارزه با وابستگی کامپیوتری به امپریالیسم سنیستادانی
- ۸- تسویق کارکنان مراکز کامپیوتری جهت ارائه راه حل های برای قطع وابستگی، برای حل مشکلات این امر، و مبارزه با وابستگی کامپیوتری به امپریالیسم سنیستادانی
- ۹- تسویق کارکنان مراکز کامپیوتری جهت ارائه راه حل های برای قطع وابستگی، برای حل مشکلات این امر، و مبارزه با وابستگی کامپیوتری به امپریالیسم سنیستادانی
- ۱۰- تسویق کارکنان مراکز کامپیوتری جهت ارائه راه حل های برای قطع وابستگی، برای حل مشکلات این امر، و مبارزه با وابستگی کامپیوتری به امپریالیسم سنیستادانی



# انقلاب فرهنگی - آموزشی و زمینه و شرایط آن «۴» مضمون و نقش ادبیات و هنر

مضمون و نقش ادبیات و هنر انقلابی ادبیات از یکسو بخشی از آداب و رسوم و فرهنگ اجتماعی مردم است از سوی دیگر خود هنر محسوب میشود. هنر و ادبیات بدیده های اجتماعی هستند که فقط در اجتماع انسانی که تا درجه ای رشد و پیشرفت کرده است میتواند ظاهر شود و آنرا در خارج از اجتماع و جامعه نمیتوان یافت. اگر این چنین اندیشه ای پذیرفته شود هنر و ادبیات این امکانات بالقوه را دارد که مشکلات و دشواریهای اجتماعی و همگانی را از میان ببرد.

بیشرو باشد یعنی به تاخیر سیاسی و خاصه معنوی در روند و جریان و خط مشی بنای زندگی نوین بپردازد، رسالت حرکت انقلابی در ادبیات را توده های عادی از ادیبان گرفتند در حالیکه عدماهای کماکان خط گذشته خود را ادامه داده و در خدمت شیوه قدیمی زندگی بودند. بعد از

## توده ها که همیشه آفریننده اصلی ادبیات و هنرند نیز از پای نشستند و با حفظ سنتها، فولکلورها، کنایهها، طنزها، ادبیات مردمی را از گزند دشمنان خلق بدور داشتند

مشروطه بانسلط اندیشه های ارتجاعی ادبیات و هنر دوباره به انحطاط کشیده شد و از تکامل باز ماند. در این عصر در کشور ما تضاد طبقاتی زیادتر و بیشتر از کشورهای دیگر وجود داشت و بطور جدی بچشم می خورد. عناصری که طرز تفکر کهنه خود را حفظ کرده و قادر نبودند خود را باحالی یا اساسی ترین گرایش های بنای جامعه نو منطبق کنند و قادر نبودند از قدرتهای خود

بگذرند منفک ببینند. روس و شیوه زندگی انسانها در شکل گرفتن و بوجود آمدن اندیشه ها نقش اساسی و زیادی را دارد. روش زندگی انسانها در هر زمان در شعور اجتماعی و زمینه فرهنگ انسانی همان عصر و دوره منعکس میشود. شعور اجتماعی جامعه مجموعه ای از اندیشه ها، دانستیها، احساسات و تمام فعالیت های روانی توده مردم است. بنابراین شعور اجتماعی در هر زمان تغییر میکند و تحول میپذیرد به شکلهای گوناگون ظاهر میشود. با این مقدمه کوتاه میتوان نتیجه گرفت که:

- ۱- ادبیات آئینه تمام نمای شکل تفکر و اندیشه یک قوم است.
- ۲- ادبیات همراه با تکامل جامعه، متکامل میشود و تکامل آن جدا از تکامل جامعه نیست.
- ۳- ادبیات میتواند پیامور که انسانها چگونه میتوانند بهتر درک کنند.

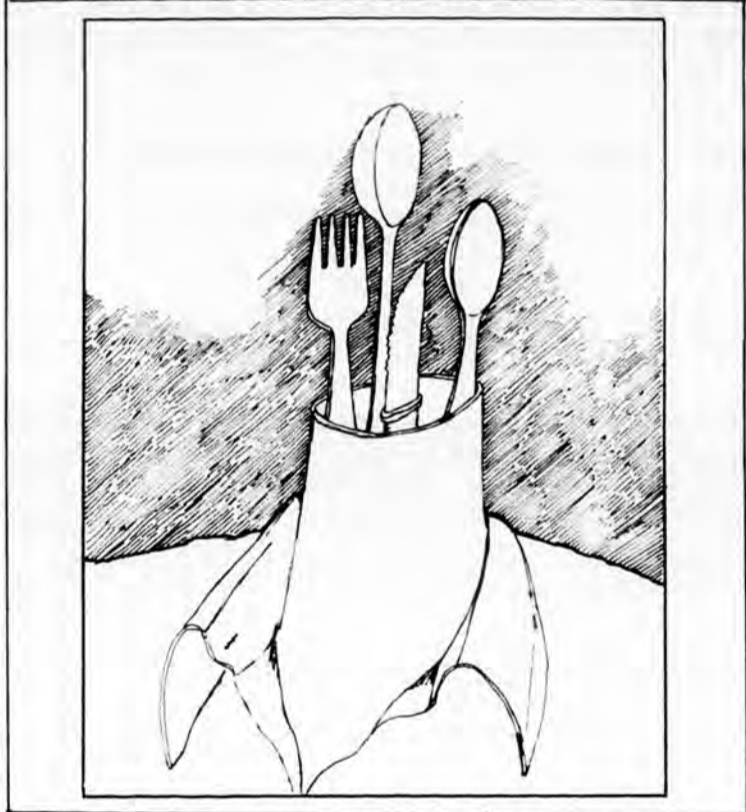
بنابراین ادبیات اصیل باستانی ارزشهای آموزشی داشته باشد تا بمدد آن نیروی بزرگی در پیشرفت انسانها و تلاش و کوشش برای زندگی بهتر فراهم آورد. هنگامی که روش تفکر و اندیشه و شیوه تهیه خوراک و مسکن، تولید ابزار و دیگر سازندهای با روابط اقتصادی بصورت نو و جدیدی در می آید، هنر و ادبیات هم به همراه آنها دگرگون میشوند، به دلیل این هماهنگی است که هنر و ادبیات دوران گوناگون تاریخ با هم اختلاف دارند. ادبیات دوره برده داری با محتوی خود روابط اقتصادی، تولیدی و اجتماعی آن جامعه را منعکس میکند. در حالیکه با از بین رفتن نظام برده داری و پیشرفت کشاورزی دوره زمینداری و فئودالی شروع میشود و با بیداری و بوجود آمدن اندیشه و تفکر و روش زیست فئودالیسم، ادبیات و هنر با روش و شیوه اجتماعی همان دوره سازگار میگردد. این ادبیات با خصوصیات و محتوی خود با هنر و ادبیات دوره های پیش از خود تفاوت اساسی دارد. در دوره اولیه اندیشه ها و فرهنگ های دیگر فرمانروایی میکرد. اما باید توجه کرد که در جوار این عقیده ها بردگانی که شب و روز زحمت میکشیدند اندیشه ها و ایده های خود را بطور مجزای آفریدند. و فرهنگ و هنر و ادبیات ویژه خود را داشتند.

همانطور که مستضعفین و مستکبرین یعنی فئودالها یا زمینداران و دهقانان در زندگی اجتماعی با هم مبارزه میکردند، اندیشه ها و براههای آنها هم با هم اختلافهای فراوان داشته و باهم در تضاد بوده و مبارزه جدی و همه جانبه بین آنها همواره در جریان بود. این جریان همواره در طول تاریخ تداوم داشته و طبیعتا در تاریخ کشور ما نیز این برخورد اجتناب ناپذیر بوده است. در دوران رشد سرمایه داری نیز بلحاظ بالا رفتن میزان آگاهی، اگر چه ادبیات وسیله ای برای سرگرمی و جلوه گیری از رشد توده ها بکار میرفت، اما مردم نیز ادبیات و هنر خاص خود را که مبین نیاز، گرایش و تمایلات آنان بود هر روز رشد و گسترش میدادند. موقعیت ادبیات در کشور ما نیز از این کلیت بیرون نیست. از آنجا که مهمترین تحولات ادبی و هنری و مملو نهضت مشروطه است در این نوشته ملاحظه گونا به تحولات ادبی بعد از مشروطه خواهیم داشت.

در عصر مشروطه ادبیات ما یکی از لحظات حساسی و قاطع رشد و نمو خود را طی میکرد و هنگامی که در کشور زندگی نوینی در حال شکفتن بود ادبیات نیز دگرگون گردید، هنرمندان و ادیبان در آن زمان آموختند که برای بودن با مردم ناچارند ادبیات را در اشکال جدیدی منعکس کنند. از آنجا که ادبیات میتواند در هر عصر

این زمان نوعی پیشرفت و پیشروی در ایجاد تحول در تمایلات و علایق تشر لیسرال قدرت حاکم دیده میشود و نوبرداریهای قتری آنان چه در زمینه نظامیهای حکومتی، و چه در زمینه فکری سبب شده است که در بعضی عناصر پیشرو اجتماعی و مترقی با طبقات لیسرال و اصلاح طلب قدرت حاکم هماهنگی پیدا آید.

در نتیجه ادبیات نو بین دو قطب ادبیات مردم کوچه و بازار و ادبیات اصلاح طلبان حاکم و لیسرال در نوسان بوده است. بعضی از محققان و افراد که مرجعین ایرانی را با عناصر لیسرال و اصلاح طلب در یک ردیف برده گذاشتند و میکشیدند، از درک تصویر ادبیات نوین این عصر که توسط لیسرالیها هدایت میشود، عاجزند. آنان منوجه نیستند که ایندو گروه ایرانی از نظر فکری و گرایشهای اجتماعی با یکدیگر متفاوتند اگر چه آنان از یک طبقه اند، اما اگر بنوان مبارها و سنجشهای درستی برای خاستگاه طبقاتی افکار اجتماعی مطابق با حرکت جامعه ایران در عصر مشروطه پیدا کرد، قادریم در عصر مشروطه منبع عمده و اصلی



ادبیات بخصوص ادبیات سیاسی، اجتماعی را بشناسیم. در حقیقت با توجه به این خاستگاه ادبیات نوین از خارج از مملکت و بصورت ترجمه تغذیه می شد و این منبع بسیار قابل توجه بوده است. اگر چه این ترجمه ها بیشتر از هر چیزی باعث گمراهی مردم شدند (دلیلش البته نبودن و وارداتی بودن این ادبیات در آن دوره بود). ولی از سوی دیگر رسالت جدیدی بر دوش ادبیات جدید ملی گذاشته شد. در اینجا باید این سوال را مطرح کرد که آیا محدود بودن

چشم ببینند با هر اندیشه نوینی از حمله ادبیات آزاد و ستایشگر آزادی و در حال رشد مشروط مخالفت میکردند. اما حرکت آغاز شده بود و ادبیات پویا و نو همچنان پایبای ادبیات ارتجاعی که کاری جز مداحی نداشت جلوه گام بر میداشت و بدین ترتیب شاید بنوان از ادبیاتی که در سالهای اواخر قرن نوزدهم در ایران بوجود آمد بعنوان ادبیات نو نام برد. البته باید اشاره کرد که مفهوم نو کلاما نسی است و نمیتوان گفت که این ادبیات تماما مترقی و پیشرو بوده و از جانب تمام طبقات بیکسان مورد قبول و استقبال واقع میشده، یا بیکسان به همه طبقات خدمت میکردند. در واقع در این عصر ادبیات نو، یعنی ادبیاتی که محتوای جدیدی داشت، در سالهای بعد تنها تعداد معدودی از افراد دست اندر کارندوبین آثاری شدند که محتوای آن در خدمت مردم بود. در اواخر حکومت قاجاریان آزادی و دمکراسی چنان سیل عظیمی از کتابهای بی معنی و بیخود به اسم کتابهای ادبیات نو بخورد ملت داده شده که تفاوت بین ادبیات قدیم و ادبیات جدید محدود و تا کید بر تفاوت ایندو بجای محتوا تنها بر فرم گذاشته شد. در این زمان بورژوازی اروپا خیلی پیشرفته و مترقی بود و افکار عمومی طبقه متوسط ایران نیز از آن تغذیه میکرد. از کاتال این تغذیه ادبیات بورژوازی اروپا بنام "ادبیات آزادی" وارد ایران شد و ادبیات خورده سرمایه داری و لیبرالیستی در ایران شکل گرفت که در عین حال وجود سنتها و آداب رسوم قومی فرهنگی کهن به آن رنگ محلی زد. در

بزره خویش معنی می دهد. مثلا در انقلاب کبیر فرانسه، تاریخ ادبیات و افکار عمومی در حد انقلابی بود ولی بعد از گذشت مدت زمانی از انقلاب این ادبیات قادر به پاسخگویی نیاز انقلابیون برای بیان مقاصد آنان نبود. حال همین ادبیات انقلاب کبیر با تاخیر صد سال و با کمرب و یا بیشتر وارد ایران شد آنهم بدست طبقه لیسرال حاکم. بهرحال ادبیات جدید فکری بر روی ادبیات بومی و قدیمی کشورمان تاثیر مستقیم گذاشت و هر لحظه که این ادبیات جدید رنگ و حالتی نو می گرفت، ادبیات بومی و اصیل بطرف رنگ پریدگی و بی حالیتی سیر می کرد.

پس از عصر مشروطیت ادبیاتی که از آن اشراقیت بود و مورد حمایت نسبی نسل نو بود، هر چند که از لحاظ شکل جدید بود، اما کاملا در خدمت مستضعفین نبود. در صورتیکه در ظلمت ظهور مشروطه، ادبیات مشروطه از آنجا که به طبقات و گروههای اجتماعی رشد باینده متعرض و انقلابی و مترقی و آزادخواه تعلق داشت، حربه و ابزاری بود که بوسیله این گروهها علیه طبقات ممتاز که خود را درکننده اولیه این ادبیات بودند، در تمام شکلهای ادبی خودش یعنی فلسفی، علمی و ژورنالیستی بکار رفت. ادبیات سیاسی مشروطه چنان ادبیاتی است در آغاز که بصورت طبقه حاکم و اشرافیت عصر قاجار شدیدا بجنه می کشد و تمام مظاهر معنوی و ساختگی آنها را به باد حمله می گیرد. ادبیات سیاسی مشروطه در ابتدا دارای این خاصیت تهاجمی بود ولی بعدا بعلت تغییر ماهیت این خاصیت را از دست داده و برعکس در راه تثبیت حکومت و در بند نگاه داشتن مردم بکار می رفته است.

پس منوجه می شویم که ادبیات سیاسی، اجتماعی دوران مشروطه بتدریج به خدمت طبقه حاکم درآمده و حتی گاهی سعی بر تثبیت آنان داشته است. در عصر حکومت رضا خان تلاش برای حمله به ادبیات انقلابی و بخصوص اسلامی آغاز شد. هدف آن بود که به بهانه نوجوشی و ترقی، حاصل سالها تلاش و کوشش مردم برای خلق ادبیات اصیل را لگدکوب و بجای آن ادبیات نامانوس شاهنشاهی ساسانی و هخامنشی را که مبین برادگی و بندگی است حاکم گردانند. اما باز هم مردم باحفظ افسانه و داستان و اثر مردمی هم شده در برابر این توطئه می ایستند.

بطور کلی پس از روی کار آمدن رژیم منغور پهلوی، تلاش حکومت در سوی آن بود که نه تنها نهادهای اجتماعی، بلکه حتی واژه های مردمی و ادبی از قبیل "انقلاب" را مسخ نماید. تلاش برای استفاده از نویسندگان سرسپرده و توجیهگر آنچنان گسترش یافت که حتی نویسندگان کتابهای درسی برای خوش خدمتی، واژه ها را تنها در ستایش طاعت بکار گرفتند. در این زمان نویسندگانی که اکثرا از طبقه متوسط و ادبیات نویسی که بیانگر اعتراض مردم (که ضرورت زمان بود) باشد، نزدند، بلکه در تحقیق هر چه بیشتر خلق با رژیم هم - داستان شدند. ادبیات توفنده ای که می توانست "ادبیات مبارزه مسلحانه" باشد، با نکرنت و ادبیات متعرض نیز تنها

ادبیات می تواند دلیل بر پیشرو بودن و مرفی بودن آن باشد، مسلما خیر. زیرا بسیاری از لیبرالها ادبیات نو را فقط برای نو جلوه دادن ظاهر کهنه و منحط طبقات خود، می خواهند و آنها را متعلق به خودشان می دانند. البته قسمتی از این ادبیات نو وارداتی ممکن است در بدو تولد و ظهور در زادگاه خودش جنبه مترقی هم داشته، ولی وقتی به جامعه ایران قرن نوزدهم می رسد دیگر بریدگی و خاصیت مترقی و انقلابی خودش را ندارد، و آنرا از دست داده است. نباید فراموش کرد که ادبیات انقلابی در چهارچوب زمان و مکان

## ● ادبیات جدید فرهنگی بر روی ادبیات بومی و قدیمی کشورمان تأثیر مستقیم گذاشت و هر لحظه که این ادبیات جدید رنگ و حالتی نو می گرفت ادبیات بومی و اصیل بطرف رنگ پریدگی و بی حالیتی سیر می کرد.

در حمایت از انقلاب فرهنگی آرام و کام بکام عناصر لیبرال کوش می کرد. همانطور که اشاره شد، توده ها که همیشه آفریننده اصلی ادبیات و هنرند نیز از پای نشستند و با حفظ سنتها، فولکلورها، کنایهها، طنزها، ادبیات مردمی را از گزند دسترس دشمنان خلق بدور داشتند.

## بادشهادت معلم انقلاب، شهید شریعتی را گرامی میداریم

بسیار اندک بود، با درک رسالت ادبیات و با بهره گیری از روش کتابه و اشاره و تمثیل نقش ویژه خود یعنی پیوند خوردن با مردم و بیان دردها و رنجهای آنان را بخوبی باز نمودند. ساده نویسی و احتراز از کلمات و لغات ادبی سنگین باعث گردید که آنان نزد نسل جدید محبوبیت یابد و ادبیات از انحصار ادیبان رسمی بیرون آید. گسترش زبان ساده و درخور فهم عامه با سواد مملکت بتدریج در کتابهای ایدئولوژیک و مذهبی راه یافت. با ظهور عناصری چون علی شریعتی ادبیات در خدمت مکتب قرار گرفت و نوشته های ساده، بی پرده و نوین وی، مذهب را در قالب کلمات دلچسبتری ریخت. با بهره گیری از این ادبیات نوین بود که کتابهای شریعتی سرعت در میان نسل مشتاق های خود را باز کرد. ادبیات ملی وارد مرحله جدیدی شد و کلمات و عبارات در خدمت تجدید بنای اندیشه مذهبی قرار گرفت. برخورد رژیم با این ادبیات در چند جهت شروع شد. تلاش برای دفن لغات عربی و جایگزین کردن واژه های باستانی نامانوس بجای آنان از طریق فرهنگستانهای فرمایشی آغاز گردید و نوآوری ساختگی در ادبیات رواج فراوان یافت. زبان جدید ادبیات انقلابی صریح، توسعه و مردمی بود، در صورتیکه ادبیاتی که رژیم از کاتال فرهنگستانها در جامعه تزریق می کرد، بیروح، منجمد، کهنه و نامانوس بود و بهمین دلیل واژدگی مردم را بدنبال داشت. تلاش دیگر رژیم برای درهم کوبیدن ادبیات ملی آن بود که با زدودن کلمات و واژه های عربی و وارد کردن عبارات نامانوس، ادبیات را وسیله ای در دست دولتسردان زمان خویش قرار داده و مردم عادی را از طریق این ادبیات با زبان عربی بیگانه سازد. تلاش همه جانبه برای بیگانه کردن مردم با ادبیات واقعی توده ها که با زبان عربی که زبان قرآن و مذهب بود، آشنقدر ادامه یافت که بجای جلب و جذب، تنفر توده مردم را علیه واژه های نا آشنا و غریب برانگیخت.

بهره گیری از نویسندگان خود فروخته و وابسته برای برگزاری مراسم ادبی ساختگی و ارائه ادبیات تحقیرکننده از دیگر وسایل رژیم برای از بین بردن زمینه های رشد ادبیات انقلابی بود. این نویسندگان تلاش داشتند با تکیه بر احساسات اولیه و طرح مسائل ساختگی و فرعی مردم را از اندیشیدن و تفکر در سوی اصیلترین مسائل روز بویژه تضاد عمده ای که با رژیم داشتند باز دارند.

در این میان کسانی که قصد داشتند مستقیما آلت دست رژیم نشوند، با فرار به خارج از کشور و ماندن در آنجا به جاب آثار خود پرداختند. در این مورد میتوان از عناصری سازشکار و لیبرال مانند "محمد علی جمالزاده" نام برد که نزدیک نیم قرن است در زئو بسر می برد و از کنار دریاچه لمان آثار و ترجمه های خود را برای مردم ستمیده ما ارسال می دارد.

طبیعی است که داستانهای مبتذل و بیماریه عناصری که رژیم آنانرا بعنوان "موج نو" ادبیات معرفی میکرد نمی توانست مردمی را که از اولیتهن حقوق بشری محروم بودند، جلب و جذب کند. بهمین دلیل آنان بدنبال دست یابی به منابعی بودند که عطش آنان را برای درک و ریشهای مسائل مبتلا به فرو نشاند.

با سخنگیری هر چه بیشتر دستگاه، عطش مردم برای دستیابی به ادبیات خلاق، زنده و متحرک بیشتر می شد. از آنجا که اندیشه مبارزه مخفی و زیرزمینی در حال شکل گرفتن بود، ادبیات زیرزمینی نیز گام به گام مبارزه مخفی را همراهی می کرد. این ادبیات اگرچه امکانات بسیار کمی داشتند، اما بزودی جای خود را در بین نسل جوان باز کرد. ویژگی عمده این ادبیات عدم رعایت نکات دستوری و سانسزدگی و بیاعتنایی به قوانین و اصول حمله بندی و بارگرافی نویسی است. اما محتوای این ادبیات آنچنان جذاب بود که این عیوب کاملا نادیده گرفته می شد. ادبیات زیرزمینی بعنوان عکس العمل طبیعی احتیاق رژیم با رشد فوق العاده در بین مردم گسترش یافت و بتدریج حضور خود را مانند خاری در چشم رژیم نشان می داد. در دوران اوج انقلاب این ادبیات، بعنوان ادبیات مسلط در جامعه ایران نقش عمده و تعیین کننده ای یافت. پس از پیروزی مرحلای انقلاب، با آزاد شدن نیروها ادبیات و هنر وارد دوره جدیدی شد که خود مبین تاثیر آزادی در شگوفای شدن استعدادها است. اگرچه این تاثیر متقابل دارای اهمیت بسیار زیادی است، اما در این نوشته قصد پرداختن به این موضوع را نداریم. در دوران انقلاب از آنجا که یک تحول فرهنگی عمیق و همه جانبه بوقوع پیوست و با توجه به آنکه دستگاههای گوناگون رسانه های گروهی نتوانستند برنامه منظمی برای رشد توده مردم در نظر بگیرند از توان بالقوه ادبیات بقیه در صفحه ۱۰







# ۲۹ خرداد و احتضار نفتخواران

خبرنگاران چنین پاسخ داد: آن چه را در روز دوشنبه ملاحظه فرمودید نمونه‌ای از زندگانی اکثریت مردم این مملکت است بلکه زندگانی مردم ولایات غالباً از این هم ناگوارتر است مردمی که نمونه‌ای از آنها را مشاهده کردید صاحب کنج نهفتی هستند که ماری بر سر آن خفته و آنها از استفاده از دخا بر سرآز آن محروم ساخته است. مردمیکه فوت لایموت و سترعورت ندارند دارای ثروت بی پایانی هستند که صرف عیش و نوش بیگانگان میشود و خود آنها با فقر و بیماری و جهل دست نگریبان و در دریای خواری غوطه ور هستند.

... برای نجات ملت ایران که بعقیده من مقدمه لازم برای نجات دنیا از جنگ سوم جهانی است باید به این اوضاع اسف بار خاتمه داد. اینجانب و همکاران من و رجال دلسوز مملکت حاره این بیچارگی‌ها را در فراهم آوردن سرمایه کافی و صرف آن در بهبود حال عموم و بالا بردن سطح زندگی مردم این مملکت میدانند... عایدات نفت مال ماست و احدی نمیتواند حق ما را انکار کند. از عواید نفت میتوانیم تمام احتیاجات خود را رفع کنیم و به فقر و جهل و بیماری میلیونها مردم زحمتکش این مملکت خانه دهیم. و علاوه با کوتاه کردن دست شرکت سابق نفت با کانون فساد و مداخله در امور داخلی ما بهم میخورند و ابادی شرکت سابق نفت که در تمام شئون ما مداخلات ناروا میکنند قطع خواهد شد و به این ترتیب استقلال اقتصادی و سیاسی مسائلمین خواهد گردید. به این دلایل است که بعقیده ملیون ایران اول قدم هراریات اصلاحات مملکت و رفع شر شرکت سابق نفت است که ملتی را فدای مطامع خود کردند... به ملل آزاد جهان اعلام کنید که آخرین

سعی ملت ایران برای نجات خود و ترویج مانه همین اقدام ملی یعنی مبارزه با مداخلات بیگانه که بزرگترین وسیله آن شرکت سابق نفت است میباشد و ملت ایران برای تسلط بر اوضاع سیاسی و اقتصادی خود ناچار است تا آخرین نفس برای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت یعنی قطع ابادی بیگانگان از ثروت ملی و استقلال سیاسی خود مبارزه کند. مقاومت شرکت سابق نفت در مقابل حق مسلم ملت ایران که جز منافع مادی خود چیزی نمی بیند امری طبیعی است ولی گفتگوهای دول دیکر که داعیه آزادیخواهی و طرفداری از حق و عدالت و حمایت از ملل آزاد دارند موجب نهایت تعجب و باسف است... دولت ایران عمل صنعت نفت را میخواهد خود عهده گیرد و شرکت سابق نفت جز تحویل مال به صاحبان چاره‌ای ندارد... ملی کردن صنایع حق هر ملتی است و عمل یک جانبه است و غیر از این نمیتواند باشد. آیا انتظار داشتند که ملت ایران برای ملی کردن صنعت نفت خود از دولت دیگری کسب اجازه کند؟ این عمل چنانکه بارها گفته شده ناشی از حق حاکمیت ملت ایران است و این حق را هیچ قراردادی نمیتواند محدود کند... البته در نتیجه ملی شدن صنعت نفت شرکت سابق نفت جنوب منحل میشود ولی هر قراردادی اعم از ترانس دادهای حقوق خصوصی با عمومی در معرض این نوع قوانین ناشی از اعمال حق حاکمیت ملل هست و هیچ چیز نمیتواند آن جلوگیری کند و در این فصل مواردی که دولت بر طبق حق حاکمیت خود تصمیمی اتخاذ میکند نباید کاری که میشود کرد است که از جنان دولتی حسارت نخواهند و دولت ایران رسیدگی به خسارات را خود ثانویاً بین سبی کرده است.

## بمناسبت سالروز تاسیس سپاه پاسداران

### پاسداران

هر انقلاب و حرکتی علیه نظامهای حاکم که به پیروزی می انجامد و بر دستگاه قبلی تسلط می یابد نخستین گام و اولین قدمش رزمی باید در راه ایجاد و تشکیل نهادهای نوین که متفاوت با نهادهای سابق باشد بردارد زیرا شروع و شکل گیری هر حرکت اجتماعی به تخریب اولی بین رفتن نهادها و پایه های نظام قبلی منجر میشود و طبیعتاً می باید پس از تخریب، پایه های نظام جدید را که بصورت ایجاد نهادهای جدید باشد با استحکام و استواری بر خرابیه های نظام پوسیده قبلی بنا نهد و این قانونی است ثابت و عمومی و غیرقابل انکار برای هر انقلابی که به پیروزی میرسد و میخواهد از قید وابستگی راه شود در غیر اینصورت محکوم به حفظ وابستگی قبلی میباشد.

و انقلاب ما نیز جدا از قوانین ثابت حاکم بر تمامی حرکتها نیست پس از پیروزی مرحله ای برآیند است و رواندن و خارج کردن آن در صد تا سی و شکل دادن به نهادهای تازه برآمد که یکی از این ارگانها سپاه پاسداران انقلاب اسلامی میباشد که هم اکنون یک سال از تشکیل آن میگذرد و در طی این مدت به فعالیت پرداخته است و در بدو تاسیس بسیاری از جوانان پرشور و نوین و فداکار را که خود در جریان سرنگونی رژیم شاه و مبارزه با استبداد شرکتی فعالانه نمودند و نقش اصلی را بر عهده داشتند بخود جلب نمود. در حقیقت سپاه نهادی است که در ضمن انقلاب توسط جوانان مؤمن به انقلاب شکل گرفت و در دوام انقلاب نقش حساس داشت.

در هر حرکت رهایی بخش توده ای سلحشوران و پاسداران و محافظان آن نیز می باید از خود توده و برخاسته از متن توده انقلابی باشند، بخصوص در انقلاب ما که رنگی مکتبی داشت پاسداران باید که از میان طبقات مستضعف و جوشیده از درون آنان باشند.

رسالت سپاه پاسداران، تکلیفاتی از انقلاب و دست آوردهای آن و مداوم و دائمی نمودن حرکت انقلاب میباشد و می باید که در انجام این رسالت با دشمن اصلی و رودرروی انقلاب، یعنی امپریالیسم به سرکردگی آمریکا و پایگاههای داخلی آن یعنی سرمایه داری وابسته و فئودالیسم برخوردی قهرآمیز نماید و در مقابل ضد انقلاب و نیروهای بازدارنده حرکت انقلاب استواری کامل از خود نشان دهد.

سپاه پاسداران می باید که ارشی داوطلب اسلامی و متشکل از جوانان مؤمن و انقلابی تحت تأثیر انگیزه های ایمان و



بقیه در صفحه ۱

# میلاد امام حسین و امام سجاد

تربت نیاسر در عین سخن راندن با میمودن با خود سیر سخن میگوید و به خود عکس را می آورد و جبهاد و مبارزه را یادآور نمود.

و امام در این بوضع با قدرتی شگرف دین خویش را ادا میکند و از زبان دعا و شجاعت و با واژه های باریک، تصویر روشنی از جامعه یوحیدی و تکلیف مسلمانان در شئون گوناگون بدست میدهد و به گویش آنان که در گوشه ها خرد شده اند و دست از مبارزه برداشته اند میخواند:

حکومت عدلی در کار نیست، نچی از منکر و اسر به معروف نمیکند، باطل را از اسان برنمیدارند و به حق باری نمی رسانند، به فریاد باوایان و درمندان نمی رسند، کسی از مضع حق باستانی نمیکند و بی ناهان احتیاج را ساه نمدهد، گروهیهای مردم برآکندند، در جامعه ایمنی وجود ندارد و حق غنبت ندارد، و ایراد این خطابه در اوج ردالت و بلیدی های دستگاه برده است.

و طغنه دیگر امام در این ایام رسیده سخن خاطرات عاشورا و شرح فلسفه شهادت و تسلط بر سخن آن حماسه عظیم است که سوره گوناگون میباشد، هر باری از عاشورا حرفه آگاهی و همنساری نسلی است که آترا ننی شناسد و بخاطر ندارد و آگاهی هر فرد کاستن از نیرو و حقیقت دشمن و افزایش عنصری بونده و برخوردی علیه حکومت از زور و باعت نمود، و با یادآوری از شهادت شهیدای کبر کربلا مردم را به ما خواستن فرا میخواند: "ما یاد فدا کردن ما را زنده بدارید، برای شرح و عدالت بگوئید، اسلام و سنت را حراست کنید، باطل را برکنون ساخته و حق را بر ما بدارید، به ستمگران کمک نکرده و ستمگران را بی کتک بگذارید و به برآکندگیهای اجتماع پایان دهید.

و بدین ترتیب است که امام سجاد یاداشتن همچگونه وسیله جبهاد و سیر بداشتن حق بیان و ظلم برای ظاهر سخن دردهای اجتماع از دعا استفاده میکند و مصیبتها، فاجعه ها، جنایات ظلم و جلادی ها و خصوصیات شرح تنوع را به صورت نیایش به جامعه تحت ستم و سرکوب شده توسط ابادی جور انتقال میدهد تا آگاهان سازد و انگیزه های قیام را در آنان به وجد آورد. و با این خصوصیات دعای سجاد بصورت کاملترین نوع نیایش در ابعاد مشخص: ساز، عشق، آگاهی و جبهاد و اتحاد رسنفت های انقلاب منجلی میگردد.

زبان سجاد از امامت عدل در برابر خلافت جور سخن میگوید.

روز ۵ شعبان تولد این گوهر درختان و نورافشان تکبب نوحه در سب ظلمانی حاکمیت استبداد و حقان میباشد.

سوم و پنجم شعبان میلاد برتر حضرت حسین(ع) که به انقلاب خویش ویر حق تسع منجر شد و ولادت حضرت سجاد جانشین برحق وی بر نهایی مستضعفان مبارک باد، باشد که حرکت و پیام آید و اسوه مکتب در قیامان علیه ظلم و استنار بعنوان الگو فرا روشن قرار گیرد.

بقدری زور و زور براعتقال، نظم، نیندند و احیاناً اندیشه های داخلی اسوار بود حسن باید انبات میگردد که هرکسی تحت عنوان خلفه و حاکم بر جامعه اسلامی تسلط خود و آزادی را دین کند و هر حرکت حق طلبانه ای را در نقطه حقه کی اولوا الامر حق باشد و اطاعت از وی نه تنها واجب نیست کس دادن به اسارت و خواری است.

و حسن در این مقطع وزارت اسلاف خویش است با انسانی را که از ابتدای تاریخ با همسند دست بدست میگردد و اینک به وی رسیده به سر رساید.

فرزند عبور و برحق علی در اینجا نماینده حاکمیت حق و مظهر غضب و انقام در برابر حاکمیت جور است و حسن که بنور عینی عقیده راسخ می باشد از انجام هیچ گونگی ضایعه نمیکند و مسئولیت بدار سازی است را نقل می نماید تا به آنها شناختی نوار تکسب و ازگون شده ارائه دهد و در اسیراد حتی حج را که از عبادات واجبه است فدا میکند

و صفوف طواف مسلمین را نگاهند و به بیرون میآید و آمارا دعوت به حرکت میکند و جهاد را برای آنان عنوان عقلی صالح مطرح میسازد و در انباحت که حسن تنها راه برتراری اسلام راستین را در رختن خون خود می بیند چرا که خود بزرگترین آموزگار مکتب جهاد و شهادت است.

به این ترتیب ترک حسن نیز خود بولد دیگری است. بولد جریانی تازه به نام حق و برک سرخ که همه گاه و تحت هر شرایطی در سترزمان جاری میگردد.

اینک پس از شهادت حسن(ع) به اسوای دیگر برسخوریم که وارت مکتب خون و شهادت میگردد به حضرت رس العابدین فرزند وی که با فضا شده است از سرزمین خونبار کربلا کوله باری از پیام شهادت و نخستین گام و اولین نحرده خلافتی عاقله سالاری اسیران و بازماندگان عاشورا است و پس از این نحرده است که به درگیری مستقیم با قدرت غاصب وقت و انشای آنان در مسجد نام میردازد تا آنجا که هراسان و برسانستان ساخته و از ایراد سخنان آگاهی بخش خلوقی میگذرد. ۲۴ سال عمر امامت وی به حراست از مکتب و نتران سپری نمود.

بارزترین جلوه شخصیت امام رس العابدین نیایش است که از لقب وی "سجاد" برمی آید. نیایش نه از نوع نیایشهای بردگان از دنیا و تاریخ و بی مسئولیتها که هر دعای خویش را کلبدی بداندند برای گشودن بابی از ابواب جنت و به دعای عاقبت طلبانی که عطف ظلمه اند و اراده حرکت دهنده نظام جور، نیایش او بر خلاف نیایشهای مرسوم از عظمت اسان و از مفاهیم مکتب عشق و سناز اسان به جهاد و از درد اجتماع و طریق درمان آن سخن میگوید. نیایش امام بعد دیگرش آگاهی و تحرک، طرح ایدئولوژی بعنوان مکتب مبارزه و نهیاست، حرکت به سوی الله است نه تحدر و هوشش نه فقط سخن گفتن با خدا که تعلیم اسان نیز هست، باین

در سیری احتیاطی و غیر رسد نبوده، تحت تأثیر استحضار و محرومیت فکری به جلو رانده شود و اینک در جریانی تکاملی تراز گرفته و با آگاهی کامل از مسروعیات آن و ساخت کافی از احکام آن با فداپناهی اسوار به سوی عالی گام بردارند.

و بولد حسن(ع) نیز یکی از این مفاطع زمانی است که تعیین کننده است و نشانه هنده طریقه حرکت. تولدی که نامه در تاریخ تسع آغاز گردید. "نه ای که از آغاز تاکنون در برابر حاکمان غاصب بر آن پای سفته است. تولدی که عرصه کسند اساسی بون و دیگر گونه و سفاوت با دیگر مردمان بود روزی که خود میبواند بعنوان بوم الله فطمداد گردد. روزی که خدا حسن(ع) را از نظر مظهر مادر قهرمانی به جهان میآورد تا حیاتی دیگر را به جهانین عرصه دارد تا آیدنگان همواره از آن بعنوان روزی حیات سارماد کند. و ذکرهم با نام الله.

حسن فرزند علی و فاطمه(ع) که خود دو اسوه اند و دو سمل پس از بولد ما هفت سالگی در کنار پیامبر کبر اسلام بود و سپس با زندگی مکتبی بدر و مادرش خو گرفت و از نزدیک شاهد باپردی های علی و نیز با نظر جمع آوری تر آن توسط علی بود و پس از آن خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و انحرافی را که در مکتب ظاهر شده بود بی دید و درک میگردد که چگونه اسلام را بصورت بوسنی واروند جلوه گرمیکند. وی همچسنگ نظاره گر دوران امامت برادرش حسن و باجمال شدن حق او و خلافت معاویه و خاندان بنی امیه میبود به از نیایش خلوقی حکومت آنان که به نام و در لباس اسلام عطفی مند برداخت. تا اینکه پس از معاویه حکومت سرتی برید که خلاف وعده بود ظاهر گت و ساهی این وقایع زمینه های احباب وجود حسن را بعنوان پاسدار و تکمیل اسلام راستین و زودده شده از عمار جهل و خرافه و زورور را فراهم سمنمود.

و در انباحت که نقش حسن واقعیت تاریخی بخود میگردد و این آغاز خلافت با به حق برید در سال ۶۰ هجری قمری است.

این زمان اوج شکل گیری حکومت طبقاتی و نواری است که تحت لوای مذهب انجام میگردد و این زمان وقوع فاجعه است. در طول تاریخ هر آنگاه که زور جامعه مذنب به تن میکند بزرگترین فاجعه به بار می آید و در اینجاست که خلقی دردسند مددی را می تولید که در مقابل تقسیم شدن جامعه به دو طبقه حاکم و محکوم قد برافزاد و تنش تاریخی خود را به عهده گیرد و این مندر در زمان استبداد و خفقان بنی امیه و کاخ سز نشیمان فرد دیگری به جز حسن نمیتوانست باشد.

و حسن نقش اساسی خود را در بیدار سازی و روشنگری و باکساری افکار بالامال از جهل و خرافه تحمیلی مذهب فتری بعهده میگردد و در این زمان اکثر خطبات و نطق های افکار اند حسی منوحه سرشاسان و علای دین دبیاگرا بود.

در زمانیکه ارکان اساسی حکومت شرک و

بقیه از صفحه ۴

## حاکمیت سیاسی

مرحله ای اعلام شده بوجود آورد و در روابط بین خود از هر نوع برخورد خصمانه و غیراصولی و انحمار گرایانه و خود محوری و خود برتری بینی پرهیز کنند و با احترام به شیوه های اسلامی بحث و نقد و امر به معروف و نهی از منکر حق اظهار نظر و حیات سیاسی و فکری برای یکدیگر قائل باشند و با تن دادن به برخورد آزاد در مسائل فکری و سیاسی به ارتقا آگاهی توده ها و وحدت بیشتر بین خود کمک کنند.

رعایت وحدت درون جامعه و ممانعت از برخوردها نیایستی سبب شود که مسئولیت رهبری جامعه و حکومت و تصمیم گیری به کسانی داده شود که با همدلی انقلاب و خواسته های مکتبی توده ها سازگاری ندارند. البته اگر عناصر لیبرال چون مقدم مراغه ای و وزیر و یا مرتجعینی چون گردانندگان حزب جمهوری خلق مسلمان با اساس جمهوری در افتادند باید همانند ضد انقلاب با آنان رفتار کرد. چنانکه در مورد هر نیروی دیگری که با اساس حاکمیت انقلاب ضدیت کند باید طاعنه رفتار شود. معتقدیم هر تلاشی برای قطعی کردن جامعه

بدون مشارکت و حتی پیشتازی توده ها در مسیر اهداف عادلانه و انسانی به ثمر نمیرسد - معتقدیم که دفاع از حاکمیت سیاسی انقلاب اسلامی ایران مستلزم حضور فعال توده های مسلمان در صحنه است. معتقدیم که روحانیون مبارز و اصیل نقش مهم و تاریخی در بسیج و هدایت توده ها در امر مبارزه و مقاومت در برابر استعمار و استبداد داشته دارند - معتقدیم که رهبری اصام خمینی بویژه در شرایط کنسوسی ضامن وحدت جبهه خلق در برابر امپریالیسم است و معتقدیم که دنبال کردن هدفهای انقلاب و تلاش برای تغییر بنیادی و مکتبی جامعه منوط به حفظ حاکمیت سیاسی انقلاب و جلوگیری از تسلط مجدد دشمن است - معتقدیم که همه نیروهای مبارز مسلمان در هر جا که هستند در داخل و خارج از گروهها و احزاب و نیز همه عناصر دلسوز و متعهد به انقلاب در مجلس و در میان روحانیون وظیفه دارند صفت وحدتی بر مبنای چند اصل و هدف

را باید محکوم نمود، مصحلت کرامی گروهی و شخصی نباید سبب شود که این گروه و آن شخصیت با حبه گیری غیر اصولی به تشدید تضادهای فرعی کمک کنند.

سراجام نمایندگان آگاه و متعهد مجلس میتوانند این ارگان را به سگری نیرومند در خدمت انقلاب در آورند - معتقدیم در شرایط حساس گمنونی باید مجلس قدرت لازم برای ادای وظایف خود بدست آورد و مستقل از هر نفوذ و عامل خارجی یا دست و کروه و باند تنها اراده مردم و اصول مکتب الهام بگیرد و مبارزه همد جانبه با امپریالیسم آمریکا و متحدین اروپایی و ژاپنی و پایگاههای داخلی آن، سرمایه داری وابسته، بازمانده های فئودالیسم و سایر وابستگیهای اقتصادی - سیاسی و نظامی و فرهنگی و سرکوب طاع ضد انقلاب و مزدوران با نفع آمریکا و متحدین بنیادی جامعه به نفع مستضعفان را سر لوحه برنامه کار خود قرار دهد. همد وظیفه داریم انقلاب را در حرکت رو به رشد خود به سوی پیروزیهای بزرگتر یاری کنیم و آترا ارتقا و تکامل بخشیم.

والسلام



هفتمین سالروز شهادت مجاهد شهید رضاضلی



در نیمه شب ۲۵ خرداد هفت سال پیش رضا رضایی عضو سازمان مجاهدین خلق ایران در یک درگیری نابرابر بدست مزدوران رژیم به شهادت رسید و بدین ترتیب برخی زمین به اوراق جاننازیهای قهرمانانه خلق افزوده شد.

مجاهد پرورش می نویسد: ما تازه در اول کاریم. ملت قهرمان ویتنام ۲۵ سال است که قربانی می دهد، ۲۵ سال است که می جنگد و حاصل این بیگار مقدسشان شهدای فراوان و انبوهی است و این جواب کوبنده ای است به مرتجعین و جنایتکارانی که هرگز نخواستند خودشانرا تسلیم حکم نابودی که تاریخ برایشان صادر کرده است بنمایند.

در مقابل جنایتکاری که از هیچ جنبانی در حق ما کوتاهی نکردند یک لحظه خاموشی ننشینید که پیروزی سرانجام از آن ماست و چنان انتقام هولناکی از آنها خواهیم گرفت که تاریخ به مثابه خشم خلق محروم ما همواره از آن یاد کند.

رضای قهرمان در تاریکی نیمه شب خرداد ۵۲ طی یک درگیری مسلحانه نابرابر و ناجوانمردانه در شرایطی که پایش در اثر برش از طبقه دوم ساختمانی که مورد حمله پلیس قرار گرفته بود شکسته شده بود پس از دو ساعت تلاش و مقابله به شهادت رسید در حالیکه در این هنگام آخرین گلوله رضا به سوی دشمنان خلق نشانه رفته بود.

شهادت رضا رژیم را بسیار خوشحال کرد و فردای آنروز، روزنامه های دستگاه چنین نوشتند: رضا رضایی طراح قتل مستشار امریکایی کشته شد.

شهادت رضا بر همه انقلابیون بویژه در منطقه تأثیری عمیق گذارد. در اینروز خبرگزاری فلسطینی وفا خبر شهادت رضا را اعلام کرد.

خبرگزاری فلسطین، مجله فلسطینی النوره، روزنامه زاپنی شین سابیوکو، روزنامه های بیروت، بغداد و عدن همراه با چاپ عکسهای رضا شهادت وی را تسلیت گفتند.

و بدین ترتیب رضای مجاهد، جان بر کف و سلاح بردوش و با قلبی مالا مال از عشق به خدا و توده همچون دیگر برادرانش در راه آرمانهای خلق خود جان داد و پدیدار خدای خود شتافت.

جوشان باد خون پاکش و بویا درود بر تمامی شهدای گلگون کفن خلق

بعد از نخستین کسانی بود که بلافاصله بعد از تشکیل هسته های اولیه سازمان همراه با برادر قهرمانش احمد به صف آنان پیوست و وی که دانشجوی رشته دندان - پزشکی دانشگاه تهران بود، تمام وقت و انرژی خود را بعنوان یک مجاهد در اختیار سازمان گذارد.

رضای در بی مبارزه مخفی اش در تابستان سال ۴۹ به همراه یک گروه ۴ نفری راهی فلسطین شد و در اردوگاههای انقلاب فلسطین اقامت گزید و در کنار برادران فلسطینی حق طلبش به نبرد علیه ملک - حسین عامل امپریالیسم امریکا پرداخت.

رضای از شرکت مستقیم خود در نبرد ستامیر ۱۹۷۰ تجاری بسیار گرانبها آموخت و در کوره مبارزه آبدیده شد و یادست آورد های فراوان به ایران بازگشت و با نشان دادن شایستگی و کارائی و استعداد های خود در اواخر سال ۴۹ به عضویت کادر مرکزی سازمان درآمد و در شرایط خفقان و جو پلیسی حاکم به مبارزه اش ادامه داد.

رضای بدنبال یورش وحشیانه شهریور ۵۰ دستگیر شد ولی پس از سه ماه در آنزمامه ۵۰ توانست با یک نقشه حساب شده و ماهرانه از دام ساواک با تمام دستگاه عریض و طویل جاسوسی اش فرار کند و دشمن از این بابت کینه ای شدید از او بدل گرفت. رضا در زندان نیز توانسته بود با

افراد داخل و همچنین با خارج از زندان ارتباط گیرد. او در این قرار موفق شد بسیاری از اطلاعات و اخبار و جمع بندی های برادرانش را از داخل به ارمغان آورد. پس از فرار رضا همراه برادرش احمد رضایی مسئولیت ادامه حرکت را عهده دار گشت. رضا در نامهای به مادر قهرمان و

به یاد شهدای مهدویون

صدای رگبار دژخیمان سکوت شب را می شکند چند لحظه بعد پیکرد و مبارز مسلمان بخونشان آغشته میشود. رژیم زخم خورده چون همیشه در روزی نامه هایش می نویسد: دو خرابکار در برخورد با ماه مورین کشته شدند. خرابکاران از گروه مارکسیست اسلامی بودند؟! مارکسیست اسلامی مارکی که آنروزها رژیم جهت توجیه کشتار ردیلا نه فرزندان اسلام به آنان میزد توطئه ای بود که زود بر ملا شد و چه ضعیف بود این کید شیطان هم.

مهدی امیرشاه گریه و محمد طریق الاسلام دو شهید مهدویون هستند که اینبار به این برجسب ناسجب "آلوده میشوند. آنها که جز الله و راه او را برنگزیده بودند. بخون افتادند و گناهانشان شناخت درد و رنج عمیق مردم بود. شناخت عاملین سید روزی ملت. شاه و ارباب امریکائی اش بود. و گناه بزرگش نبرد مسلحانه علیه رژیم بود و این سخت ناخوشدنی بود.

در آن سالهای سیاه خفقان که رژیم هر نغمه مخالفی را در گلو خفه میکرد آنان که مبارزه کردند میدانند اسلحه برداشتن علیه رژیم یعنی چه؟ و ایمان تا کجا باید باشد؟ دین صفتان مصلحت اندیشی و "آزادیخواه" هیچگاه درک نخواهند کرد. انقلابیون بعد از فتح مسلما " نخواهند فهمید که در مسلخ چه گذشت! برادرها چه رفت و در شکنجه گاهها نیز؟! مهدی ها و محمدها، مرتضی ها نیستند که ببینند خون پاکشان چه آسان ملعبه دولتمردان شده کسانی که از مسلخ و زندان و شکنجه جز از طریق "حقوق

اطلاعیه هواداران جنبش مسلمانان مبارزشیراز در رابطه با توطئه های اخیر خوانین در فارس

بنام خدا

اعلامیه هواداران جنبش مسلمانان مبارز شیراز در رابطه با توطئه های اخیر خوانین در منطقه فارس: انقلاب اسلامی ایران تحت رهبری قاطع امام خمینی و با نیروی توفنده توده های مسلمان و مستضعف وطنان رژیم ضد مردمی شاهنشاهی را سرنگون ساخت و می رفت تا پایگاه های امپریالیسم را برکند و روابط نامشروع متوالی و ضد مردمی را که طی سالها بر توده های زحمتکش روستایی و عشایر تحمیل شده براندازد تا اینکه سیاست ساز - شکارانه دولت موقت و شورای انقلاب بدون توجه به خط حرکت انقلاب نه تنها گامی در جهت برداشتن بار سنگینی که توسط سرمایه داری وابسته و فئودالیسم بردوش توده ها سنگینی می کرد برداشت و نیز نه تنها قدمی در راه شناخت مسائل و روابط موجود در سیستم باقیمانده از رژیم شاه جلو گذاشت که باعث تنبیت آنها نیز شد و علنا از آنها حمایت نمود از جمله تلقی مسئولین از خوانین و نفوذشان در منطقه و رابطه شان با مردم به کلی دور از واقعیت بود طبعاً " موضعشان در مقابل این حامیان منافع امپریالیسم غیرواقعی و غیرمنطقی است بعد از استقرار رژیم شاه توسط امپریالیسم امریکا حاکمیت خوانین بخصوص خوانین بزرگ قشقایی بر عشایر تحت حاکمیت رژیم تاحدودی تنبیت شد. سران خوانین قشقایی دور از مشکلات مردم و از حاصل دسترنج عشایر در خارج به عیش و نوش پرداختند و از هیچ کوششی علیه این محرومین و حتی همکاری با سیا فرودگار نکردند در روزهای آخر قبل از پیروزی ۲۲ بهمن به عنوان قیم عشایر و با انقلابی تکلی و نواظر به قبول رهبری امام

سالگرد چهار شهید هیئت مؤتلفه

آنگاه که خون خلق مستضعف در خرداد خونین ۴۲ حویبارهای شهر را رنگ سرخ می زد، آنگاه که این جنایت فجیع، شاه و اربابش امریکا داغ شومی را بر تاریخ رقم می زد، آنگاه که جنگال بخون آغشته این شیطان بزرگ و جنایتکار قرن تا اعماق فرهنگ و اقتصاد و سیاست و ارتش این سرزمین فرورفته بود، آنگاه که جغد شوم اختناق، زندان و شکنجه بر این " خراب آباد" ناله سر می داد، آزاد مردان این آب و خاک چگونه می توانستند ظلم را دیده و ساکت بمانند، فریاد برنیاورند و قیام نکنند، مگر نه اینکه اسوه مکتب، شهید شاهد، شاهد همیشه تاریخ می گفت ( مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلت است ) ؟

سالروز تأسیس جهاد سازندگی

بشر " نشنیده ماند. آنان را در مسلخ راهی ننموده که " در مسلخ عشق جز نکو را نکشند" مهدی در فریدان اصفهان در خانواده های مسلمان دنیا آمد و زندگی ساده و سنتی آنان روح او را آماده شداند میگردد اسلام را از دامن خانواده گرفت بعد از دبستان دبیرستان را در اصفهان گذراند در دوره دبیرستان با قرآن و نهج البلاغه و سنت بطور بی گیر کار میکرد. جلسات تفسیر و بحث با برادران روح خلق او را بارور میکرد. و بعدها همین زمینه ایدئولوژیک قوی بسیار بگارش آمد. بعد از سال ۵۲ که مهدی و برادرش محمد گروه مهدویون را بنیانگذاری کردند. توان عالی ایدئولوژی - یک مهدی در این رابطه کاملاً چشمگیر بود.

یادشان و راهشان گرامی باد

هدار می دهیم که تا فرصت باقی است از نگرش خود نسبت به این سر سیردگان امپریالیسم جدید نظر کنید و بس از پیش نه خوانین فرصت نوظئه علیه مردم و به نفع اربابان امریکائیشان را بدهند. با خواست توده های زحمتکش عشایر و روستائیان ستم کشیده منطقه و همدار برادران باسدار انجام گردد. انسان حاضمان ضایع عشایر و عامل صلح و امنیت و در خط انقلاب نیستند و در صورت بازگذاشتن دستان از هیچ کوسی در جهت اهداف امپریالیسم امریکا و توطئه علیه انقلاب درخ خواهند کرد آزادی مجدد این عناصر سبب بنت گرمی دیگر فتودالها و مالکان منطقه شده و راه اجرای هر طرح انقلابی بخصوص طرح نوبای اصلاحات ارضی را ناهموار خواهد ساخت ما باز دیگر سبده نخواهد درخ خواهند کرد مستلزم برخورد انقلابی و مکتبی با مسائل، توجه به خواست اکثریت محروم و عشایر روستائی و گوناگون دست خوانین از اعمال نمود در منطقه خواهد بود در غیر این صورت باید هر روز نظاره گر توطئه های جدید آنها با احاد هرج و مرج و آشوب با سیم آبادی آنها به بسن راهما و شهادت اخیر استادان پاسدار بسنده نخواهد کرده با استفاده از فرصتی که سازگاران برایشان فراهم نموده اند درصدد احاد خورستان دیگری هستند هر چند که تاکنون هوشیاری انقلابی عشایر و روستائیان منطقه ماسی در راه اقدامات ضد انقلابی بوده است ولی در ریشه کردن آبادی امریکا باید قاطعیت انقلابی و اسلامی داشت، باید توجه به واقعیت ها و برخورد مکتبی با آنها داشت.

۵۹/۲/۲۲

معرفی کتاب

در هفته ای که گذشت ۲ کتاب با عنوانهای



۱ - از قبا تا فیضیه " بمناسبت سالگرد قیام ۱۵ خرداد توسط بخش محلات هواداران جنبش مسلمانان مبارز تبریز.

۲ - تحلیل مسائل سیاسی از دیدگاه مکتب و " دو مصاحبه " توسط هواداران جنبش مسلمانان مبارز اصفهان منتشر شد.

خویش ادامه داده و در راه ریشه کن نمودن فتودالیسم در ایران به تلاش و مبارزه خود ادامه داده. در جهت تحقق خواسته های مستضعفین گام بردارد.

Advertisement for 'The Islamic Revolution' (امت) magazine, featuring the title 'The Islamic Revolution' and 'The Islamic Revolution in Iran'.